

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# سراج منیر

مجموعه مقالات تخصصی ویژه نقد وهابیت (۵) - بهار ۱۳۹۱

صاحب امتیاز: مؤسسه دارالاعلام لمدرسة أهل البيت (ع)

مدیر مسئول: مهدی مکارم

سر دبیر: اکبر اسدعلیزاده

اعضای هیئت تحریریه:

حجت الاسلام و المسلمین دکتر حسین رجبی (عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب)

حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید مهدی علیزاده موسوی (استاد حوزه و دانشگاه)

حجت الاسلام و المسلمین دکتر مهدی فرمانیان (استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب)

حجت الاسلام و المسلمین سید حسن آل مجدد (استاد حوزه و مؤسسه مذاهب اسلامی)

حجت الاسلام و المسلمین اکبر اسدعلیزاده (عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی)

مدیر اجرایی: محمدعلی موحدی پور

ویراستار: ابوالقاسم آرزومندی

صفحه آرا: هادی شجاعی

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

لیتوگرافی: آل البيت (ع)

نشانی: قم - میدان جانبازان، خیابان شهید فاطمی، کوچه ۲، فرعی اول دست راست پلاک ۳۱.

ص.ب: ۱۱۶۶-۳۷۱۳۵      تلفکس: ۷۷۴۰۷۲۹ - ۰۲۵۱

مسئولیت علمی مقاله بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن است، و دیدگاه‌های نویسندگان مقالات لزوماً دیدگاه پژوهش‌نامه نیست.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۶-۳

## فراخوان مقاله

پژوهش‌نامه سراج نسیم، از محققین محترمی که مایل به نشر آثار خود در این پژوهش‌نامه هستند، دعوت می‌کند مقالات خود را در موضوعات مرتبط با پژوهش‌نامه، با رعایت موارد مذکور در راهنمای نگارش مقالات، به دفتر نشریه ارسال نمایند.

### محورهای پژوهش‌نامه:

۱. تبارشناسی و هاییت
۲. تقدیمانی و عقاید و هاییت
۳. جریان‌شناسی و هاییت
۴. رویدادهای معاصر و هاییت

و سایر مباحث مرتبط با موضوع و هاییت.

## ◆ راهنمای تنظیم مقالات

### از محققین گرامی تقاضا می‌شود در مقالات خود نکات ذیل را رعایت کنند:

۱. مقاله ارسالی، پیش از این و یا هم‌زمان، به سایر نشریات ارسال و یا چاپ نشده باشد.
۲. تحقیق، مستند و مناسب با نشریه تخصصی باشد و سایت به‌عنوان منبع پژوهش پذیرفته نیست.
۳. مقاله‌های پذیرفته شده بر اساس نوبت و با توجه به موضوع پژوهش‌نامه، به چاپ خواهند رسید، اما آن دسته از مقاله‌های پژوهشی که دارای جنبه‌هایی از ابتکار، نوآوری و به‌روز بودن منابع باشند، بر سایر مقالات تقدم دارند.
۴. مسؤلیت علمی مقاله بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن است و دیدگاه‌های نویسندگان مقالات لزوماً دیدگاه پژوهش‌نامه نیست.
۵. مقاله، باید در قالب Word ، با قلم BMitra و شماره ۱۴ در متن، و در پاورقی با قلم Al-QuranAlKareem و شماره ۱۰ باشد.
۶. متون عربی به‌کار رفته در متن، با قلم Al-QuranAlKareem و شماره ۱۳ نگاشته شود.
۷. حتماً توجه شود مقالات ارسالی حداکثر در بیست صفحه ۳۰۰ کلمه‌ای باشد و حتی الامکان از مقالات دنباله‌دار پرهیز شود (در صورت افزایش صفحات، مؤسسه مقاله را تقطیع خواهد نمود).
۸. مقالات تایپ شده و فایل آن، به صورت حضوری یا از طریق ایمیل ارائه شوند.
۹. پژوهش‌نامه در پذیرش، رد، تلخیص و ویرایش مقالات آزاد است و مقالات رسیده مسترد نخواهد شد.
۱۰. در صورت پذیرش مقالات و پرداخت حق التالیف، امتیاز مقاله از آن مؤسسه است و با ذکر نام نویسنده، می‌تواند در هر جا که لازم می‌داند، از آن استفاده کند.
۱۱. استفاده از مطالب مجله در نوشتن مقالات و کتاب با ذکر منبع مانعی ندارد.

### از نویسندگان محترم درخواست می‌شود مقالات خود را به شیوه زیر تنظیم کنند:

۱. صفحه اول: صفحه عنوان باید شامل عنوان مقاله، نام و نام خانوادگی پژوهشگر و ذکر درجه علمی، نشانی پست الکترونیک (Email) ، تلفن تماس و نشانی مؤلف باشد.
۲. چکیده و کلیدواژگان: خلاصه مقاله به همراه واژگان کلیدی در ۵ الی ۷ سطر ارائه گردد.
۳. مقدمه: دربردارنده بیان مسئله و ضرورت انجام پژوهش، پیشینه تحقیق و مبانی نظری، اهداف، پرسش‌ها یا فرضیه‌های تحقیق است.
۴. در ارجاعات پاورقی، فقط به ذکر نام کتاب و شماره جلد و صفحه اکتفا گردد. در ارجاعات مربوط به مقالات ابتدا عنوان مجله، سایت یا دایرة المعارف، عنوان مقاله، و سپس نام مؤلف و پس از آن شماره صفحه ذکر شود.
۵. در پایان مقاله نتیجه آن در ۴۰۰ - ۳۰۰ کلمه تحت عنوان «جمع‌بندی و نتیجه‌گیری» ذکر شود.
۶. در پایان مقاله فهرست منابع (کتابنامه) با مشخصات کامل به این ترتیب ذکر می‌شود: عنوان کتاب: نام و نام خانوادگی مؤلف، مترجم یا محقق: نام و نام خانوادگی، مکان نشر: ناشر، نوبت چاپ، سال نشر. برای نمونه:  
وهاپیگری: حامد الگار، مترجم: احمد نمایی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۷ش.

## فهرست مطالب:

سخن مدیر مسئول ..... ۷

### سرمقاله

قبیله بدعت ..... ۱۱

### مقالات فارسی

پاسخ حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته) به یک

نویسنده وهابی ..... ۲۱

بررسی دیدگاه محمد بن عبدالوهاب درباره شرک و مشرک / حسین رجیبی ... ۲۹

استراتژی انحرافی ابن تیمیه در تفسیر آیات قرآن / مجید حیدری ..... ۵۷

شگرد ابن تیمیه در انکار فضائل امام امیرالمؤمنین ع / سید ابوالفضل ایرانی ... ۸۳

جایگاه توحید در زیارتنامه های اهل بیت ع / محمد کاظمی ..... ۱۰۷

شیعه و تحریف ناپذیری قرآن / اسدالله رضایی ..... ۱۳۱

### گفتگو

اختلاف میان وهابیون و دیوبندیه / مولوی عبدالخیر صمدانی فر ..... ۱۶۹

### گزارش‌ها

سلسله گزارش‌هایی از آثار اهل سنت در نقد افکار وهابیت (۳)؛

گزارش کتاب الصواعق الالهية في الرد على الوهابية / مهدی فرمانیان ..... ۱۸۳

گزارش از مرکز ملی پاسخگویی / مرکز ملی پاسخگویی ..... ۱۹۹

معرفی کتاب پاسخ به شبهات / احمد ربیعی فر ..... ۲۱۱

### مقالات عربی

اثر الوهابية في انحطاط الحضارة الاسلامية / شاکر ساعدی ..... ۲۲۱

مناقشة نقد الوهابية لروايات فضائل النبي ص / سید حکمت موسوی ..... ۲۵۷

مسح علاقة التوسل مع التوحيد و الشرك / محمود حسین زاده خراسانی ..... ۲۸۹



سخن مدیر مسؤل

### ◆ گزارش اجمالی از فعالیت‌های مؤسسه

از آغاز فعالیت مؤسسه دارالاعلام مدرسه اهل‌البیت علیهم‌السلام که تأسیس آن سال ۱۳۸۸ و فعالیت علمی آن از ۱۳۸۹ شروع شده، دو سال می‌گذرد و بحمدالله، با استعانت خداوند متعال و عنایت حضرت ولی عصر علیه‌السلام و با تلاش بی‌شائبه و بی‌وقفه جمعی از طلاب زبده اهل قلم و فرهیخته در عرصه دفاع از حریم مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام، این مؤسسه گام‌های مؤثری در زمینه نقد وهابیت برداشته است.

حضور استادان، اندیشمندان و محققان ارزشمند و توانا و همکاری مستمرشان که نظیر آن را در کمتر نشریه یا مؤسسه‌ای دیده‌ام، حکایت از روحیه تولّ و تبری قوی این عزیزان در دفاع از ولایت و اساس دین و مبارزه با فرقه‌های ضاله خصوصاً فرقه منحرف و متعصب و خوارج‌گونه وهابیان تندرو دارد.

از جمله فعالیت‌های برجسته این مؤسسه، چاپ نشریه تخصصی در حوزه وهابی‌پژوهی است که شماره پنجم آن هم‌اکنون پیش‌روی شماست. این نشریه با قلم اندیشمندان و زحمات طاقت‌فرسای سردبیر، مدیر اجرایی و سایر دست‌اندرکاران به‌صورت مرتب در هر فصل در اختیار محققان گرامی قرار گرفته است.

تأسیس اولین کتابخانه تخصصی ویژه وهابیت‌شناسی از دیگر خدمات این مؤسسه است که علی‌رغم تضییقات در این عرصه، به اعتراف محققان و مراجعان محترم، توانسته‌ایم منابع کمیاب در این زمینه را جمع‌آوری کرده و محل مناسبی برای تحقیق در این عرصه فراهم آوریم. مخفی‌نماند که با توجه به موضوع کتابخانه و حساسیت‌هایی که باید مدنظر باشد، پس از احراز شرایط لازم، به محققان محترم اجازه



استفاده از منابع داده می‌شود. به تازگی نیز پایان‌نامه‌ها و رساله‌های زیادی از دانشگاه‌های مدینه و مکه که به القای شبهه علیه شیعه می‌پردازند، جمع‌آوری شده و در کنار منابع دست اول وهابیت، شبهات جدید آنها نیز در کتابخانه در اختیار محققان ارجمند قرار گرفته است.

همچنین با تلاش بخش فنی مؤسسه و همکاران پرتلاش آن، «پایگاه تخصصی وهابیت پژوهی» نیز در فضای مجازی راه اندازی شده که با گردآوری مقالات، پایان‌نامه‌ها و کتب بر «له» یا «علیه» وهابیت، مرکز مناسبی برای محققان، در فضای مجازی پدید آورده است.

بخش انتشارات نیز در حال ترجمه و تحقیق چند کتاب ردیه علیه وهابیان است که به زودی محصولات آنها به زیور طبع آراسته خواهد شد.

از دیگر فعالیت‌های مهم مؤسسه در این مدت کوتاه، راه‌اندازی دوره‌های تخصصی تربیت محقق در زمینه نقد وهابیت است که با برگزاری آزمون و مصاحبه‌های دقیق، جذب نیروهای علاقه‌مند برای تحقیق کاربردی در زمینه وهابیت‌پژوهی را در دستور کار خود قرار داده است.

هدف از برگزاری این دوره دو ساله، آموزش و تربیت نیروهای ارزشی در این زمینه با بهره‌گیری از استادان مجرب به نحوی است که دانش‌پژوهان بتوانند پس از اتمام دوره، به صورت قوی در زمینه پاسخ‌گویی به شبهات وهابیت و نیز القای شبهه علیه این فرقه، در زمینه‌های نوشتاری، مباحثات گفتاری و تبلیغ وارد میدان شوند.

امیدواریم خداوند متعال توفیق خدمت‌گذاری هر چه بیشتر به این حقیر و همکاران پر تلاش ما در این مؤسسه را عنایت بفرماید. آمین

مهدی مکاره  
«مدیرمسئول»





# سرمقاله



## ◆ قبیله بدعت

قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ».<sup>۱</sup>

در طول تاریخ اسلام بدعت‌گذاران متعددی در میان امت اسلامی پیدا شده‌اند که با اغراض شخصی و دنیوی و یا از روی جهالت با استفاده از گزاره‌های دینی و شعارهای مذهبی، بدعت‌هایی را در اسلام به وجود آورده‌اند که می‌توان گفت یکی از مصداق بارز بدعت‌گذاران، گروه وهابی است که طبق حدیث شریف، مبارزه با این گروه بدعتگر در درجه اول بر عهده طبقه علماست.

درباره بطلان بدعت‌گذاری و نکوهش آن، روایات فراوانی از معصومان علیهم‌السلام وارد شده است که در ذیل به نمونه‌های آن اشاره می‌کنیم:

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «عَمَلٌ قَلِيلٌ فِي سُنَّةٍ خَيْرٌ مِنْ عَمَلٍ كَثِيرٍ فِي بَدْعَةٍ»<sup>۲</sup> عمل اندکی که با سنت همراه باشد، بهتر است از عمل بسیار توأم با بدعت». همچنین فرمود: «أَبَى اللَّهُ لِمَا حَبَّ الْبَدْعَةَ بِالتَّوْبَةِ»<sup>۳</sup> خداوند توبه بدعت‌گذار را نمی‌پذیرد».

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴، باب البدع والرأي و...، ح ۲: «اگر در میان مردم بدعت‌ها ظاهر شد، بر عالمان است که علم خودشان را نشان بدهند و با استدلال درست علمی؛ بساط بدعت را برچینند. از رحمت خدا دور باد کسی که برای از بین بردن بدعت کاری نکند».

۲. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۶۵.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴، باب البدع والرأي و...، ح ۴.

و نیز فرمود:

مَنْ عَمِلَ فِي بَدْعَةٍ خَلَاهُ الشَّيْطَانُ وَالْعِبَادَةُ، وَأَلْقَى عَلَيْهِ الخُشُوعَ  
والبُكَاءُ؛<sup>۱</sup> هر کس به بدعتی عمل کند، شیطان او را با عبادت تنها  
گذارد و خشوع و گریه بر او فرو افکند.

در یکی از خطبه‌های خود چنین می‌فرماید:

إِنَّ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ وَ خَيْرُ الْهُدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ وَ شَرُّ  
الْأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا وَ كُلُّ مُحْدَثَةٍ بَدْعَةٌ وَ كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ؛<sup>۲</sup> بهترین چیزها  
کتاب خدا، و بهترین رهنمون، هدایت و راهنمایی محمد است، و  
بدترین امور، نوآوری‌های بی‌ریشه (در کتاب و سنت) است، و هر  
بدعتی گمراهی است.

در روایت دیگر می‌فرماید: «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلٌ إِلَى النَّارِ؛<sup>۳</sup> هر  
بدعتی گمراهی و هر گمراهی مسیرش به سوی آتش است.»

#### ◆ علل بدعت‌گذاری در دین

عمده‌ترین علت‌های بدعت‌گری را می‌توان ریاست‌طلبی، غفلت، جهل و نادانی،  
سودجویی و منفعت‌گرایی، هواپرستی، خودخواهی و خودبینی، کینه‌توزی و حسادت  
دانست؛ زیرا این کار معمولاً از افرادی سر می‌زند که در پی سودگرایی و منفعت‌طلبی  
خود می‌باشند و برای رسیدن به اهداف خود از همه ابزارها استفاده می‌کنند. و نیز آنان  
کسانی‌اند که از راه‌های معقول و متداول نتوانسته‌اند برای خود جایگاه مناسبی در میان  
متدینان و امت اسلامی فراهم سازند و لذا دست به چنین کاری می‌زنند، یا اینکه  
اشخاص غافل و جاهلی هستند که به گمان خود از این راه، می‌توانند خدمتی به دین  
و دین‌داران کنند. اینجاست که حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

۱. بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۲۱۶، باب ۱۰۹، ح ۸

۲. همان، ج ۲، ص ۳۰۱، باب ۳۴، ح ۳۰.

۳. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۶؛ سنن ابی داود، ج ۵، ص ۱۶.

مَا قَصَمَ ظَهْرِي إِلَّا رَجُلَانِ: عَالِمٌ مُتَهَتِّكٌ وَ جَاهِلٌ مُتَسَكِّكٌ؛<sup>۱</sup> کمر مرا نشکست مگر دو نفر: عالم هتاک و جاهل زاهد نما. (یعنی نادانی که صرفاً به ظاهر دستورات دین توجه دارد).  
و در خطبه ۵۰ نهج البلاغه می فرماید:

إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تَتَّبِعُ وَأَحْكَامُ تُبَدِّعُ يُخَالِفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ وَ يَتَوَلَّى عَلَيْهَا رَجَالٌ رَجَالًا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ؛ همواره پیدایش فتنه‌ها و نابسامانی‌ها، بر اثر هواهای نفسانی و احکام و قوانین مجعول و ابداعی است، قوانینی که بر خلاف کتاب خدا است. پس از آنکه در احکام الهی بدعتی ایجاد شد، جمعی بر خلاف آیین حق به حمایت از آن بر می‌خیزند و با هم متحد و متفق می‌شوند و حزب و جمعیتی را تشکیل می‌دهند (مثل اقدامات محمد بن عبدالوهاب که به اسم مبارزه با کفر و شرک، در دین بدعت پدید آورد و تمام مسلمانان را تکفیر کرد و سپس گروهی به همین منظور تشکیل داد و مسلمین را به خاک و خون کشید و به مبارزه با فرهنگ اهل بیت پیامبر ﷺ برخاست).

حضرت در ادامه می فرماید:

فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُتَادِينَ وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ؛ پس اگر باطل از آمیختگی با حق کاملاً جدا می‌گردید، مردم حق جو منحرف نمی‌شدند؛ چون اغلب مردم حق‌گرا هستند. و اگر حق از پوشش باطل جدا می‌شد و آزادی‌گردید؛ زبان بدخواهان از آن قطع می‌گردید، و معاندها زبانشان دراز نمی‌شد و اعتراضی بر دین وارد نمی‌کردند.

سپس امام علیؑ می فرماید:

وَ لَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ وَ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيَمْرَجَانِ فَهُنَالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ يَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى؛

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۷، ح ۲۴۵.

ولی از حق قسمتی و از باطل قسمتی می‌گیرند و به هم می‌آمیزند (یعنی یک مشت از حق و یک مشت از باطل را با یکدیگر مخلوط می‌کنند و به خورد مردم می‌دهند). اینجاست که شیطان بر دوستان خود چیره می‌شود و تنها آنان که مورد رحمت خدا بوده‌اند، نجات می‌یابند.

### ♦ برخی از بدعت‌های وهابیان

بدعت در لغت به معنای کاری نو و بی‌سابقه است.<sup>۱</sup> در لسان روایات غالباً در مقابل شریعت و سنت به کار رفته است. در اصطلاح عبارت است از کم یا زیاد کردن امور و احکامی از دین به اسم دین.<sup>۲</sup> با توجه به تعریفی که بیان شد، در ذیل نمونه‌هایی از بدعت وهابیان را متذکر می‌شویم:

#### ۱. منع صلوات فرستادن بر پیامبر اکرم ﷺ در شب‌های جمعه!!

محمد بن عبدالوهاب، از درود فرستادن به پیامبر گرامی ﷺ در شب‌های جمعه منع کرده و نیز دستور داده بود با صدای بلند، بالای مناره بر پیامبر ﷺ درود نفرستند و به همین جهت، مؤذن کوری را که مردی شایسته بود و با صدای خوبی اذان می‌گفت؛ کشت؛ چون مرد نابینا بدون توجه به دستور او، بالای مناره بعد از اذان، بر پیامبر ﷺ درود فرستاده بود. سپس محمد بن عبدالوهاب گفت: گناه صدای ساز و آواز در خانه زنان بدکار، کمتر از کسی است که بالای مناره‌ها درود و رحمت بر پیامبر بفرستد.<sup>۳</sup> این در حالی است که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى

النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾.<sup>۴</sup>

۱. ر.ک: صحاح اللغة، ج ۳، ص ۱۱۸۳؛ لسان العرب، ج ۸، ص ۶، ماده «بدع».

۲. ر.ک: رسائل شریف رضی، ج ۲، ص ۲۶۴؛ فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۱۷، ص ۹؛ عمدة القاری، ج ۲۵، ص ۳۷.

۳. خلاصة الكلام، ص ۲۳۰.

۴. سوره احزاب، آیه ۵۶.

## ۲. عدم جواز سفر به قصد زیارت قبور انبیا و صالحان!!

شورای دائمی فتوای وهابیان فتوا داده‌اند:

لا يجوز شد الرحال لزيارة قبور الأنبياء و الصالحين و غيرهم؛ بار

سفر بستن به جهت زیارت قبور انبیا و صالحان و دیگران جایز نیست.<sup>۱</sup>

در حالی که براساس سنت پیامبر اکرم ﷺ، بستن بار سفر به قصد زیارت قبور انبیا و اولیای الهی تأکید شده و در سیره امت اسلامی این عمل یک امر مسلم و ثابت شده‌ای می‌باشد.<sup>۲</sup>

## ۳. حرمت بنای مسجد بر قبور!!

ابن تیمیه می‌نویسد:

نماز خواندن در مساجدی که بر قبور انبیا و صالحان بنا شده

باشد، جایز نیست و بنای مسجد بر روی قبور، حرام است<sup>۳</sup>

در حالی که در قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم ﷺ هیچ‌گونه دلیلی بر نفی این عمل وارد نشده است. خداوند متعال در قضیه اصحاب کهف می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَئِبُهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾<sup>۴</sup>

خداوند در این آیه شریفه به اختلاف مردم در چگونگی تکریم از اصحاب کهف اشاره کرده و می‌فرماید: نظر غالب مردم این بود که بر روی قبر اصحاب کهف مسجدی بنا کنند تا اینکه در آن عبادت خدا را به جا بیاورند. و چنین کاری نیز انجام دادند. این آیه دلیل روشنی بر بنای مسجد بر روی قبور بوده و نماز خواندن و عبادت کردن را در آن جایز می‌شمارد.

۱. اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والافتاء، شماره ۴۲۳۰.

۲. ر.ک: سنن دارقطنی، ج ۲، کتاب الحج، ص ۲۷۸، ح ۱۹۲ و ۱۹۴؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۲۶۵؛ المعجم الکبری، طبرانی، ج ۱۲، ص ۲۲۵، ح ۱۳۱۴۹ و ص ۳۱۰، ح ۱۳۴۷۹؛ وفاء الوفاء بأخبار دارالمصطفى، ج ۴، ۱۳۴۰-۱۴۰۵.

۳. کتاب الزیارة، ص ۴۱۰، المسألة الرابعة.

۴. سوره کهف، آیه ۲۱.



#### ۴. جایز نبودن توسل به میت!!

محمد بن اسماعیل صنعانی در رساله تطهیر الاعتقاد می‌نویسد:  
توسل به میت و طلب حاجت از او همان چیزی است که  
بت پرستان در زمان جاهلیت انجام می‌دادند!

این نظر بر خلاف صریح آیه قرآنی است که می‌فرماید: «يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا  
اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»<sup>۱</sup> و در آیه شریفه ۳۷ سوره بقره می‌فرماید: «فَتَلَقَى  
ءَادَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ»<sup>۲</sup> و همچنین برخلاف سنت پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سیره  
مسلمین است.<sup>۳</sup>

#### ۵. حکم قتل برای تأخیر نماز!!

ابن تیمیه، متفکر وهابیان، فتوا داده:

کسی که به خاطر وضع شغلی و کسب و کار خویش مانند  
صناعت، صیادی و ...، نمازش را تا غروب آفتاب تأخیر اندازد، قتل  
چنین کسی به اجماع علما واجب است!<sup>۴</sup> و ...

هیچ عالمی از علمای اسلام چنین فتوایی را تأیید نمی‌کند، و در سنت پیامبر  
اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین حکمی اصلاً وجود ندارد.

اینها فقط نمونه‌های مختصری از بدعت‌های وهابیت است که در منابع آنها وارد  
شده است.

#### سردبیر

۱. الجامع الفریدة رسالة التطهیر الاعتقاد، ص ۵۰۱.

۲. سوره مائده، آیه ۳۵.

۳. ر.ک: مسند ابن حنبل، ج ۵، ح ۱۶۹۱۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، کتاب الصلاة، باب ۱۸۹، ح ۱۳۸۵؛ الجامع  
الصحيح (سنن ترمذی)، ج ۵، کتاب الدعوات، باب ۱۱۹، ح ۳۵۷۸؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۴۲۳۷، و

ج ۱۱، ص ۴۵۵، ح ۳۲۱۳۸؛ المعجم الأوسط، ج ۶، ص ۳۱۴، ح ۱۰۴/۲.

۴. الفتاوی الکبری، ج ۱، ص ۱۵۴، استفاء شماره ۱۴۵.



## مقالات فارسی

- ✓ پاسخ حضرت آیت العظمی مکارم شیرازی  
(دامت برکاته) به یک نویسنده وهابی
- ✓ بررسی دیدگاه محمد بن عبدالوهاب درباره  
شرك و مشرك
- ✓ استراتژی انحرافی ابن تیمیه در تفسیر آیات  
قرآن
- ✓ شگرد ابن تیمیه در انکار فضائل امام  
امیرالمؤمنین علیه السلام
- ✓ جایگاه توحید در زیارتنامه‌های اهل بیت علیهم السلام
- ✓ شیعه و تحریف‌ناپذیری قرآن



پانچ حضرت آیت اللہ العظمیٰ مکارم

شیرازی (دست برکات) بہ یک نویسنده وہابی

پاسخ حضرت آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی(دامت برکاته) به یک نویسنده وهابی

◆ سرانجام اعتراف کردند که تقیه نفاق نیست،

حکم شریعت اسلامی است.

اخیراً جمعی از طلاب حوزه علمیه نامه‌ای خدمت حضرت آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی(دامت برکاته) نوشته و از معظم له درخواست پاسخ کرده‌اند. مضمون این نامه چنین است:

یکی از علمای وهابی به نام «عامر» که احتمالاً نام مستعار وی است، اخیراً مقاله‌ای درباره تقیه نوشته و منتشر کرده است و حاصلش این است که تقیه در موارد خاص یک حکم اسلامی مسلم است، ولی این حکم با تقیه‌ای که شیعه می‌گوید، هفت فرق اساسی دارد.

مقاله او را خدمت شما فرستادیم و منتظر پاسخ آن هستیم. ادام الله ظلکم العالی

◆ پاسخ معظم له

آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی(دامت برکاته) از زوایای مختلف به ادعاهای این وهابی به شرح زیر پاسخ داده‌اند:

پیش از آنکه به نقد گفتار او بپردازیم، بسیار مایه خوشوقتی است که فرد یا افرادی از این گروه با صراحت تقیه را حکم اسلامی شمرده‌اند. لذا این ادعا را که می‌گفتند «تقیه در اسلام نیست و شیعه چنین بدعتی را پدید آورده و تقیه در واقع یک نوع نفاق است!»، پس گرفته‌اند و گویا تازه به قرآن مراجعه کرده و متوجه شده‌اند که قرآن

مجید در چند آیه با صراحت «تقیه را مشروع شمرده است»<sup>۱</sup> و از داستان مشهور و معروف تقیه عمار در برابر مشرکان عرب - که در قرآن نیز به آن اشاره شده است - اطلاع یافته‌اند.

به سراغ تفاوت‌های هفت‌گانه می‌رویم که به زعم این نویسندگان وهابی، میان تقیه اسلامی و تقیه شیعی وجود دارد.

#### ◆ فرق اول: تقیه از اصول است یا فروع؟

او می‌گوید: نخستین تفاوت این است که شیعه تقیه را جزء اصول دین می‌شمارد؛ در حالی که تقیه از نظر اسلام جزء فروع دین است؛ زیرا شیعه در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که می‌گوید: «إِنَّ تَسْعَةَ أَعْشَارِ الدِّينِ فِي التَّقِيَةِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَةَ لَهُ؛ نُهْ دَهْمٌ دِينَ فِي تَقِيَةِ اسْتِ وَ أَنْ كَسَّ كَمَا تَقِيَهُ نَكَدَ، دِينَ نَدَارِدُ».

#### ◆ پاسخ

جای تعجب است کسی که ادعای آگاهی از علوم اسلامی می‌کند، فرق میان «اصول دین» و «فروع دین» را نمی‌شناسد. همه شیعیان حتی کودکان آنها می‌دانند که اصول دین مربوط به عقاید قلبی است و فروع دین مربوط به مسائل علمی است. شیعه از همان کودکی به بچه‌های خود می‌آموزد که اصول دین فقط سه چیز است: «توحید» و «نبوت» و «معاد»، و اصول مذهب که ما را از بعضی فرق اسلامی جدا می‌سازد، «عدل» و «امامت» است. «عدل» یعنی اعتقاد به عدالت خداوند در برابر کسانی که می‌گویند عدالت درباره خداوند مفهومی ندارد، و «امامت» یعنی اعتقاد به امامت ائمه دوازده‌گانه که اولین آنها حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام و آخر آنها حضرت مهدی علیه السلام است.

از هر شیعه‌ای بپرسید اصول دین و مذهب را بشمار، اعتقاد به این پنج اصل را می‌شمرد، ولی نماز، روزه، حج، تقیه و امثال اینها که جنبه عملی دارند، جزء فروع دین است. «اعمال» جزء اصول دین نیست.

۱. به سوره‌های آل عمران، آیه ۲۸، نحل آیه ۱۰۶، غافر آیه ۲۸ و سوره کهف مراجعه کنید.

ای کاش این گروه از علمای وهابی دعوت ما را می‌پذیرفتند و با هزینه ما به مدت یک سال به حوزه علمیه قم می‌آمدند تا ما ضمن رعایت احترام آنها، آنها را با کتاب و سنت و علم کلام و تفسیر قرآن آشناتر سازیم تا گرفتار این‌گونه اشتباهات روشن نشوند.

اما آنچه امام صادق علیه السلام درباره تقیه فرموده، واضح است که از باب تأکید است؛ زیرا در زمان آن حضرت که افکار «اموی» و «عباسی» حاکم بود، شیعیان امام علی علیه السلام را در هر جا می‌یافتند، شکنجه می‌کردند و سر می‌بریدند، حتی هفتاد سال در منابر به امر معاویه و اتباع او، امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن می‌کردند. امام صادق علیه السلام تأکید فرمود: بی‌جهت خود را در دام آن خون‌خواران نیفکنید و جان خود را بر باد ندهید و تقیه کنید.

این حدیث مانند حدیثی است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «الایمان الصبر و السحابة؛ ایمان همان صبر و سخاوت است»<sup>۱</sup>.

#### ◆ فرق دوم: آیا تقیه تنها در برابر کفار است؟

او می‌گوید: «تقیه شرعی» تنها در برابر کفار است؛ درحالی‌که «تقیه شیعه» در برابر اهل سنت است.

#### ◆ پاسخ

اولاً، این هم اشتباه بزرگ دیگری است؛ زیرا تقیه در ابراز عقیده، در برابر خطری است که از ناحیه هر دشمنی حاصل می‌شود، خواه مسلمان باشد یا غیرمسلمان. هرگاه شیعه در چنگال وهابی متعصبی که کارد خود را تیز کرده تا گلوی او را مانند گوسفند ببرد (همان‌گونه که بارها انجام داده‌اند)، هیچ عقلی اجازه نمی‌دهد که شیعه بودن خود را اعلان کند، حتی ممکن است از اهل سنت نیز که زیارت قبور اولیاء الله را مستحب می‌شمرند، در چنگال وهابی‌ای گرفتار شود و او هم نباید بی‌دلیل جان خود را از دست بدهد؛ یعنی در اینجا «سنی معتدلی»، از «سنی متعصب وهابی» تقیه می‌کند. این

۱. کنز العمال، ج ۱، ص ۳۶، ح ۵۷.



تقیه حکم عقل و شرع است. بسیار می‌شود که وهابی متعصب از دشمنان اسلام خطرناک‌تر است!

ثانیاً، تقیه پیش از آنکه حکم شرعی باشد، حکم عقلی و عقلایی است. هیچ عقلی اجازه نمی‌دهد که انسان در برابر چنین افراد خطرناکی جان خود را از دست دهد، خواه مسلمان باشند، یا غیرمسلمان. عقل می‌گوید عقیده خود را کتمان کن و بی‌جهت جان خود را به خطر نیفکن.

بار دیگر تکرار می‌کنیم: اگر این برادران محیط فکری و اجتماعی محدود و در بسته خود را رها می‌کردند و نزد ما به‌عنوان میهمان می‌آمدند، این اصول عقلی و اسلامی را بهتر برای آنها تبیین می‌کردیم.

#### ◆ فرق سوم: آیا حکم تقیه، واجب است یا رخصت؟

او می‌گوید: «تقیه شرعی» رخصت است و امر جایز، اما «تقیه شیعی» واجب است.

#### ◆ پاسخ

این بیان نیز شبیه بیانات گذشته است که از ناآگاهی آنان از عقیده شیعه سرچشمه می‌گیرد. بزرگان علمای شیعه در کتاب‌های خود نوشته‌اند که تقیه دارای احکام پنج‌گانه است؛ یعنی گاهی واجب، گاهی حرام، گاه مستحب و... است.

نیز در کتاب قواعد فقهیه به طور مسبوط و مستدل به این نکته پرداخته‌ایم. ما هم می‌گوییم: گاه اظهار عقیده در شرایطی به قدری اهمیت دارد که باید عقیده را اظهار کرد و تن به کشته شدن داد و در این موارد، تقیه حرام است؛ همان‌گونه که میثم تمارها بر فراز چوبه دار، پرده تقیه را پاره کردند و فضایل علی علیه السلام را در دوران خفقان بار بنی‌امیه گفتند و شربت شهادت نوشیدند. گاه تقیه، واجب می‌شود؛ مثل اینکه اگر کسی تقیه را در برابر دشمنان خون‌آشام ترک کند، نه تنها جان خود بلکه جان گروهی را به خطر می‌افکند، و گاه تقیه رخصت است.

#### ◆ فرق چهارم: آیا تقیه تنها در حال ضعف است؟

او می‌گوید: تقیه شرعی تنها در حالت ضعف است، نه در تمام احوال، اما «تقیه شیعی» در تمام احوال است.

#### ◆ پاسخ

این اشتباه بزرگ دیگری است؛ زیرا در کشور ما ایران جمع زیادی از اهل سنت در جنوب و شمال هستند که در کنار شیعیان زندگی می‌کنند، مساجد آنها در کنار هم می‌باشد، هر کدام مطابق مذهب خود عمل می‌کنند و کم‌ترین تقیه‌ای در کار نیست، در تمام سال یک مورد تقیه هم وجود ندارد؛ حتی در مجلس شورای اسلامی، نمایندگان اهل سنت در کنار نمایندگان شیعه به تبادل نظر می‌پردازند و هنگام نماز هر کدام بدون ترس از دیگری مطابق مذهب خود عمل می‌کنند؛ چون هیچ‌کدام احساس ضعف نمی‌کنند و تقیه‌ای هم در کار نیست.

آری، ما یک نوع تقیه مداراتی داریم که در واقع به معنای همکاری با مخالفان در اصول مشترک اسلام است؛ مثلاً در مکه و مدینه در نماز برادران اهل سنت به حکم ائمه دین ما شرکت می‌کنیم، تا زمینه وحدت در صفوف مسلمین فراهم گردد و در اینجا نیز نماز خود را صحیح می‌دانیم.

#### ◆ فرق پنجم: آیا تقیه با زبان است یا با عمل؟

او می‌گوید: «تقیه شرعی» فقط با زبان است، نه با عمل، اما تقیه شیعی، هم با زبان است و هم با عمل.

#### ◆ پاسخ

اولاً، تقیه شرعی، هم با زبان است، مانند «تقیه عمار یاسر» در برابر مشرکان عرب، و هم با عمل و سخن است؛ مانند «تقیه مؤمن آل فرعون». بدیهی است مؤمن آل فرعون هرگز دستورهای عملی آیین موسی را انجام نمی‌داد و عملش همچون عمل فرعونیان بود و معنی «يَكْتُمُ اِيْمَانَهُ»<sup>۱</sup> که در قرآن آمده است، این است که نه وظایف

۱. سوره غافر، آیه ۲۸.

شریعت موسی را انجام می‌داد، زیرا به زودی شناخته می‌شد و جانش در خطر بود، و نه با سخن از آیین او پیروی می‌کرد.

ثانیاً، اگر تقیه برای حفظ جان است که بیهوده به هدر نرود، چه تفاوتی میان اقوال و افعال است؟ فرض کنید: خانم مسلمانی در میان یک عده از دشمنان متعصب اسلام گرفتار شده است و اگر یک ساعت مقعنه خود را بر ندارد، خون او را می‌ریزند. هیچ فقیهی دستور نمی‌دهد که مقعنه را حفظ کن، هر چند خون تو را بریزند. این تقیه عملی است که همه فقها آن را پذیرفته‌اند.

مشکل این برادرها - همان‌گونه که بارها اشاره شد - نا آگاهی از مفهوم تقیه و فلسفه آن و مدارک شرعی و عقلی آن است.

#### ◆ فرق ششم: آیا تقیه، طبیعت شیعه است؟

او می‌گوید: «تقیه شرعیه» نباید سجیه و طبیعت انسان باشد؛ درحالی که تقیه طبیعت و سجیه شیعه است.

#### ◆ پاسخ

شیعه تقیه را امری استثنائی می‌داند که در برابر دشمنان خون‌آشام انجام می‌شود و ممکن است برای بسیاری از افراد در تمام سال یک بار هم اتفاق نیفتد.

این همان فرق باطل چهارم است. گویا نویسنده مقاله مایل بوده است با تغییر عبارت، عدد اشکالات خود را بالا برد که این نشانه روشن دیگری از ضعف نویسنده است. تقیه شیعه مربوط به موارد استثنائی احساس خطر از ناحیه دشمن است، خواه یهود و نصارا و بت‌پرستان باشند و خواه سلفی‌های متعصب.

بسیاری از ما در کنار برادران اهل سنت در ایران زندگی می‌کنیم، حتی یک بار هم تقیه نمی‌کنیم. این چه سجیه‌ای است که در طول سال و گاه برای بعضی در طول عمر یک بار هم ظاهر نمی‌شود. البته ما به هر دو گروه سفارش کرده‌ایم که به مقدسات مذهب یکدیگر اهانت نکنند، اما هر دو آزادند به دستورهای مذهب خود عمل کنند.

◆ **فرق هفتم: آیا تقیه، سبب اعزاز دین است؟**

او می گوید: «تقیه شرعیه» برای اعزاز و عظمت دین نیست، اعزاز دین در آن است که آشکارا گفته شود، ولی تقیه شیعه بنا به اعتقاد خودشان - برای اعزاز و عظمت دینشان است.

◆ **پاسخ**


این ایراد، آخرین ایراد آن نویسنده است و نشان می دهد سخن دیگری برای گفتن نداشته است و به بیان مطلب نادرست و سستی پرداخته است. تقیه همان گونه که گفتیم، برای حفظ جان و ناموس و مانند آن از خطرات است، در آنجا که به خطر انداختن، هیچ فایده ای ندارد و ربطی به اعزاز دین و عدم اعزاز دین ندارند؛ هر چند گاهی علاوه بر حفظ جان شخص، سبب اعزاز دین نیز می شود. مگر تقیه قرآنی مؤمن آل فرعون، سبب اعزاز دین موسی نشد و جان این پیامبر بزرگ را از خطر نجات نداد؟ اگر ایمان خود را آشکار می کرد، چه بسا باعث به خطر افتادن جان موسی و آیین او می شد. حقیقت همان است که شاعر شیرین زبان ما می گوید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند!  
این نویسنده در پایان سخنانش توهین زشتی به شیعه کرده که ما از نقل آن خودداری می کنیم، ولی می گوییم توهین و ناسزاگویی شیوه کسانی است که از ذکر دلیل منطقی عاجزند و ما هرگز خود را نیازمند به این امور نمی بینیم و می گوییم خداوند او را هدایت کند و بیامرزد. ای کاش این آیه را آویزه گوش خود می ساخت که بهترین روش بحث ها در آن نهفته است:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمْ

اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْأُولَاءُ﴾<sup>۱</sup> ﴿صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾.

۱. سوره زمر، آیه ۱۸.



بررسی دیدگاه محمد بن عبدالوهاب  
درباره شرک و مشرک

\* حسین رجبی



### ◆ چکیده

پیروان فرقه وهابیت ادعا می‌کنند تنها کسی که توحید را فهمیده، محمد بن عبدالوهاب است. وی می‌گوید پیامبران الهی یک رسالت بیشتر نداشتند و آن رسالت عبارت است از دعوت به توحید عبادی؛ زیرا مردم فقط در توحید عبادی مشرک شدند و در دیگر مراتب توحید نظیر: توحید ذاتی، صفاتی، افعالی، ربوبیت و غیر آن، موحد بودند. همچنین او رفتار مسلمانان را درباره بزرگداشت آثار بزرگان دین، زیارت و توسل به آنان، شرک در عبادت می‌شمرد. بدین جهت، مسلمانان را مانند مشرکان صدر اسلام می‌دانست. نوشتار حاضر درصدد تبیین دیدگاه ابن عبدالوهاب درباره توحید و شرک و نقد و بررسی آن است.

**کلید واژگان:** توحید، عبادت، انبیا، شرک.

## ◆ مقدمه

مطالعه تاریخ فرقه‌ها و ملل و نحل، گواه بر این مطلب است که در هر زمانی به اقتضای برخی شرایط سیاسی، اقتصادی و مذهبی، فرقه‌ها و گروهایی پدید آمده و می‌آید. یکی از آن فرقه‌ها که در قرن ۱۲ پدید آمده است و امروزه به دلیل برخی موقعیت‌های اقتصادی، سیاسی و جغرافیایی در برخی کشورها نفوذ کرده، فرقه وهابیت است. این فرقه ادعا می‌کند توحید و اسلام را فردی به نام محمد بن عبدالوهاب و پیش از او، ابن تیمیه به درستی فهمیده و بیان کرده و دیگر علما و مذاهب، حقیقت توحید را نفهمیده‌اند. از این رو، آنها به بدعت، شرک و کفر مبتلا شده و آنچه علمای دیگر بیان کرده‌اند، بدعت و خلاف قرآن و سنت است. پیروان این فرقه نسبت به گفتار و نوشتار پایه‌گذار آن به اندازه‌ای غلو و زیاده‌روی کرده‌اند که اگر گفتار او با تمام علمای مذاهب، مخالف باشد، گفتار دیگران را باطل و سخن ابن عبدالوهاب یا ابن تیمیه را ترجیح می‌دهند. حتی بالاتر از آن، اگر گفتار او با آیه یا روایتی مخالف باشد، آیه و روایت را به گونه‌ای تفسیر و توجیه می‌کنند تا با گفتار آن دو فرد مخالفت نداشته باشد. این حقیقت تلخ با مطالعه نوشته‌های آنان به خوبی روشن می‌شود. به همین دلیل، برای روشن شدن افکار وهابیت، گفتار و نوشتار پایه‌گذار این فرقه را بررسی می‌کنیم.

مطالعه آثار محمد بن عبدالوهاب این حقیقت را آشکار می‌کند که نوشته‌های او به‌ویژه دو کتاب *التوحید و کشف الشبهات* بر محور این مطلب می‌چرخد که پیامبران الهی فقط برای ابلاغ توحید عبادی مبعوث شدند؛ زیرا مردم از عبادت خدا منحرف گشته و با انجام برخی اعمال، مشرک شده بودند و عبادت را به قصد غیر خدا انجام می‌دادند. بدین دلیل، توجه به غیر خدا به وسیله نذر، زیارت و توسل به آنان حاصل می‌شود و شرک در عبادت محقق می‌گردد. مشرکان صدر اسلام، بت‌ها را از این طریق عبادت می‌کردند و مسلمانان نیز با نذر، توسل و شفاعت‌طلبی، قبور را عبادت می‌کنند.

آنچه را در کتاب توحید و کشف الشبهات بیان شده است، در چهار مطلب می توان خلاصه کرد:

- الف) انحصار رسالت انبیا در ابلاغ توحید عبادی؛
- ب) عبادت عبارت است از تعظیم، توجه، قصد و توسل به خدا؛
- ج) مقایسه اعمال مسلمانان با مشرکان صدر اسلام؛
- د) جنگ و کشتن مسلمانان همان گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مشرکان رفتار کردند.

ابن عبدالوهاب در آغاز رساله کشف الشبهات می نویسد:

اعلم - رحمک الله - أن التوحید هو إفراد الله تعالی سبحانه بالعبادة، و هو دین الرسل الذي أرسلهم الله به إلى عباده، فأولهم نوح عليه السلام أرسله الله إلى قومه لما غلوا في الصالحين: ودأ، و سوءاً، و يغوث، و يعوق، و نسرأ. و آخر الرسل محمد صلی الله علیه و آله و هو كسر صور هؤلاء الصالحين، أرسله الله إلى أناس يتعبدون و يحجون و يتصدقون و يذكرون الله كثيراً، و لكنهم يجعلون بعض المخلوقات و سائط بينهم و بين الله، يقولون نريد منهم التقرب إلى الله، و نريد شفاعتهم عنده مثل الملائكة، و عيسى و مريم و أناس غيرهم من الصالحين، فبعث الله محمداً صلی الله علیه و آله يجدد لهم دين أبيهم إبراهيم عليه السلام و يخبرهم أن هذا التقرب و الاعتقاد محض حق الله تعالی، لا يصلح منه شيء لغير الله، لا الملك مقرب، و لا لنبی مرسل فضلاً عن غيرهما، و إلا فهؤلاء المشركون يشهدون أن الله هو الخالق وحده لا شريك له، و أنه لا يرزق إلا هو، و لا يحيى و لا يميت إلا الله، و لا يدبر الأمر إلا هو، و أن جميع السموات و من فيهن، و الأرضين السبع و من فيهن كلهم عبده و تحت تصرفه و قهره.<sup>۱</sup>



این گفتار مشتمل بر چند مطلب است که اساس فرقه وهابیت را شکل می‌دهد:

۱. توحید عبارت است از یکی دانستن خدا در عبادت. به عبارت دیگر، توحید یعنی اینکه فقط خدا باید عبادت شود. ظاهر این سخن آن است که توحید ذاتی، افعالی، ربوبی، توحید در اطاعت و ولایت و اقسام دیگر از توحید به شمار نمی‌آیند. اگر کسی بگوید که مقصود وی این است که توحیدی که انبیای اولوالعزم برای تبلیغ آن مبعوث شدند، توحید عبادی است، مردود است؛ زیرا اولاً، خلاف ظاهر گفتار اوست. ثانیاً، در بحث بعدی توضیح خواهیم داد که رسالت انبیا فقط توحید عبادی نبوده است.

۲. از سخن ابن عبدالوهاب استفاده می‌شود که دین تمامی پیامبران فقط توحید عبادی است. آیا این مطلب درست است که دین را فقط در توحید عبادت، آن هم در توحید عبادی منحصر بدانیم؟! درست است که اساس دین را توحید شکل می‌دهد، اما توحید در تمام ابعاد آن، نه یک قسم از آن.

۳. حضرت آدم را از پیامبران ذکر نکرده است. از این رو می‌نویسد: «أولهم نوح»،

در صورتی که به اعتقاد مسلمانان، حضرت آدم از اولین پیامبران الهی به شمار می‌آید.

۴. رسالت پیامبران را فقط اصلاح انحراف مردم نسبت به غلو درباره صالحان می‌داند. این افراد صالح پنج نفر بودند که بت‌ها به نام افراد صالح در بین قوم حضرت نوح نام‌گذاری شده بودند. مردم به دلیل غلو و خدا دانستن این افراد از توحید منحرف شده بودند. از این رو مشرکان عبادت، حج، صدقه و ذکر خدا را زیاد انجام می‌دادند، ولی تنها عیب آنان این بود که برای تقرب و طلب شفاعت، برخی مخلوقات نظیر: فرشتگان، حضرت عیسی، حضرت مریم و دیگر افراد صالح را بین خود و خدا واسطه قرار می‌دادند. رسالت پیامبر اکرم ﷺ نیز این بود که این بت‌ها را از بین ببرد تا روشن سازد هیچ واسطه‌ای، صلاحیت تقرب به خدا را ندارد. دلیل او نیز این آیه کریمه است که می‌فرماید: «اگر از آنان بپرسید که چه کسی از آسمان و زمین، شما را روزی می‌دهد و چه کسی مالک نیروی شنوایی و بینایی است و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد و چه کسی عالم را تدبیر می‌کند، به زودی پاسخ می‌دهند که خدا»<sup>۱</sup>.

۱. سوره یونس، آیه ۳۱.

این در حالی است که این آیه دلالت ندارد که فقط مربوط به مشرکان است، بلکه تمام منحرفان اعم از کفار و مشرکان را شامل می‌شود. از این رو، آیه در مقام بیان این حقیقت است که حتی منکران خدا که در گفتار ظاهری، خدا را انکار می‌کنند، با مراجعه به فطرت خود به وجود خالق و رازق اعتراف دارند. بدین جهت در آیات فرموده است: «فَسَيَقُولُونَ» و نفرمود: «يَقُولُونَ». این سخن به این مطلب اشاره دارد که آنان با مراجعه به فطرت خود به زودی تنبّه می‌یابند و اعتراف می‌کنند، چنان که این اعتراف نسبت به مشرکان نیز تحقق یافت؛ زیرا آنان بر اثر غفلت از خدا و محسور بودن با بت‌ها، آنها را هم معبود و هم روزی‌رساننده و تدبیرکننده امور خود می‌دانستند. در واقع این آیه درصدد بیان این است که اگر از مشرکان بپرسید که خالق شما نمی‌تواند چوب و سنگ یا کسی باشد که خود، نابود می‌شود، بی‌درنگ متنبه می‌شوند و اعتراف می‌کنند که واسطه‌ها، تدبیرکننده نیستند، بلکه موجود دیگری، عالم را تدبیر می‌کند که همان خداست. درباره نوع اعتقاد مشرکان به بت‌ها، در آینده، بحث مفصلی با استفاده از آیات قرآن بیان می‌شود با این حال، این مطلب که مشرکان را از هر نظری پاک کنیم و گناه آنان را فقط در غلو و واسطه قرار دادن واسطه‌ها بدانیم، صحیح نیست. یکی از انحرافات آنان، پرستش بت‌ها بوده و انحرافات دیگری هم داشتند که بیان خواهد شد. افزون بر این، از نظر قرآن، علت انحراف مشرکان در پرستش بت‌ها فقط واسطه قرار دادن آنها نبود، بلکه دو علت داشت: نخست آنکه بت‌ها را معبود خود می‌دانستند. دوم آنکه بدون اذن الهی، موجودات غیر ذی شعوری را واسطه قرار داده بودند و گرنه قرآن بر واسطه قرار دادن واسطه‌های شرعی تأکید دارد: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾؛<sup>۱</sup> ای مؤمنان، تقوا ورزید و همراه وسیله به سوی خدا حرکت کنید.

۵. به نظر ابن‌عبدالوهاب، پیامبر مبعوث شد که با مشرکان جنگ کند تا فقط در دعا‌های خود، خدا را بخوانند و نذر، استغاثه، ذبح و غیر آن را برای خدا انجام دهند.

۱. سوره مائده، آیه ۳۵.

شکی نیست که پیامبران الهی مبعوث شدند که فقط خدا را عبادت کنند، اما برای جنگ با مشرکان مبعوث نشدند، بلکه جنگ را با کفار و مشرکانی آغاز کردند که در برابر حق تسلیم نشده بودند و لجاجت کردند و با توطئه علیه اسلام به جنگ برخاستند. افزون بر این، مخالفت با سخن پیامبران، مخالفت با وحی الهی بود و مخالفت با سخن ابن عبدالوهاب، مخالفت با برداشت اوست، نه مخالفت با قرآن و وحی.

۶. او، مسلمانان را بدتر از بت پرستان زمان جاهلیت می شمرد و تصریح می کرد شرک کافران سبک تر از شرک مسلمان است؛ زیرا آنها در حال رفاه، «بت» می پرستیدند، ولی در حال سختی خدا را با اخلاص می خواندند.<sup>۱</sup> این در حالی است که آنها نه به معاد اعتقاد داشتند، نه نماز می خواندند، نه چیزی از فرایض اسلام را به جا می آوردند و پیامبر اسلام ﷺ را نیز ساحر و واجب القتل و قرآن را سحر می شمردند. این در صورتی است که مسلمانان همه چیز را قبول دارند، به تمام آداب اسلام متعهد هستند و فقط از پیامبر اکرم ﷺ شفاعت می خواهند.

بی انصافی است اگر افراد متدینی را که تمام مبانی اسلام را قبول دارند، همه آداب و احکام اسلام را انجام می دهند، از تمام گناهان پرهیز دارند، زکات و حقوق مالی خود را به طور کامل می پردازند، از راههای دور به زیارت خانه خدا می آیند و حافظ قرآن و عالم به معارف اسلام هستند، از بت پرستان شراب خوار، آدمکش، جاهل، خون خوار و آلوده به انواع گناهان زمان جاهلیت که هیچ چیز را قبول نداشتند، بدتر بدانیم. آن گاه تنها به گناه اینکه از پیامبر اکرم ﷺ یا کسان دیگری که آنها را صالح می دانند، طلب شفاعت کرده اند، مشرک بخوانیم و جان و مالشان را مباح بشماریم.

آیا کسی این گونه سخنان دور از منطق را در دنیای امروز می پذیرد؟ باید قبول کرد که حیات این گونه افکار به پایان رسیده است و به زودی به بایگانی تاریخ سپرده خواهد شد. پس از بیان گفتار محمد بن عبدالوهاب و نقد اجمالی انحراف فکری او، به نقد تفصیلی آن می پردازیم:

۱. شرح کشف الشبهات، ص ۱۰۰-۱۰۱.

### ◆ رسالت تبلیغی پیامبران الهی

بی‌تردید، انحصار رسالت انبیا در توحید عبادی، مخالف قرآن و سنت است؛ زیرا رسالت پیامبران الهی، وسیع‌تر از ابلاغ توحید عبادی بود و در برخی آیات، هدف از ابلاغ رسولان الهی، عبادت و بندگی خدا بیان شده است، اما آیات دیگر به ابعاد مختلف توحید نظیر: توحید ربوبی، خالقیت، فاعلیت، اطاعت، ولایت، توکل، محبت و غیر آن پرداخته‌اند. توحید عبادی، ثمره اعتقاد و باور به دیگر ابعاد توحید است؛ زیرا اگر به خدای یگانه که خالق، رب و غیر آن است، اعتقاد و باور صحیح وجود داشته باشد، ثمره و نتیجه صحیح می‌دهد، نه شرک و پرستش بت‌ها یا طاغوت. شرک ورزیدن مردم در عبادت به دلیل انحراف و شرک در دیگر مراتب توحید بود. از این‌رو، پیامبران الهی آمدند تا توحید صحیح را در تمام ابعاد آن به مردم معرفی کنند. پیامبران الهی همان‌گونه که شیوه عبادت صحیح را بیان می‌کردند، به معرفی توحید ذات، صفات، افعال و غیر آن نیز پرداختند. مشرکان نیز همان‌گونه که در توحید عبادت منحرف شدند، در دیگر ابعاد توحید به انحراف رفتند؛ زیرا گاهی برای خدا فرزند قائل بودند، گاه خدا را حضرت عیسی علیه السلام می‌دانستند و انحرافات دیگری که هیچ‌یک از این انحرافات در دایره توحید عبادی نیست، بلکه به دیگر ابعاد آن مربوط می‌شود.

محمد بن عبدالوهاب برای القای افکار خود، از آغاز به گونه‌ای وارد بحث می‌شود تا به آن هدفی که در ذهن خود تصویر کرده است، جامه عمل بپوشاند و زمینه قتل و کشتار مخالفان خود را فراهم آورد. از این‌رو، به آیات قرآن چندان دقت و توجهی نمی‌کند تا حقیقت برایش روشن شود. همچنین یکی از مسائلی که زیاد بر آن تأکید می‌کند، این است که توحید ربوبیت همان توحید در خالقیت است و مشرکان، توحید خالقیت را قبول داشتند. پس مشرکان فقط در توحید عبادی، مشرک بودند. اکنون افزون بر تبیین تفاوت بین توحید در خالقیت و ربوبیت و اینکه مشرکان توحید در خالقیت را قبول داشتند، اما توحید ربوبی را انکار می‌کردند، به برخی ویژگی‌های مشرکان اشاره می‌کنیم تا روشن شود توحید مورد نظر وهابیت، ناقص، انحرافی و

مخالف قرآن است. اما قبل از برشمردن ویژگی‌های مشرکان به اجمال به تفاوت توحید ربوبیت و خالقیت اشاره می‌نمائیم:

### ◆ تفاوت توحید ربوبیت و خالقیت

برای روشن شدن تفاوت این دو توحید، چند مطلب را بیان می‌کنیم:

۱. در لغت و عرف، لفظ «رب» و «خلق» به معناهای جداگانه‌ای آمده است. اکنون برخی از اقوال لغویون را بیان می‌کنیم:

جوهری می‌گوید: پروردگار هر چیزی مالک آن است، رب نامی از نام‌های خدای بزرگ است که درباره غیر او جز با اضافه به کار برده نمی‌شود.<sup>۱</sup>

آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته) می‌نویسد:

توحید ربوبی یعنی این که خداوند به تنهایی عالم را تدبیر، تنظیم و

ترتیب می‌کند،<sup>۲</sup> چنان که در قرآن آمده است: بگو آیا جز خدا را مرب و

تدبیر کننده خود بدانم در حالی که او مدبر هر چیزی است.<sup>۳</sup>

۲. اصل و قاعده در هر لفظی این است که به معنای خودش به کار رود و بر معنای لفظ دیگر حمل نشود، مگر آنکه محذور عقلی یا شرعی وجود داشته باشد که در این صورت، هر دو لفظ به یک معنا تفسیر می‌شود. در قرآن کریم، لفظ «رب» و «خالق» آمده است و گاه در یک آیه با هم آورده شده‌اند (در مطلب بعدی خواهد آمد). وقتی هر دو صفت در قرآن درباره خدا به کار برده شده و در لغت برای هر یک، معنای خاصی آمده است و هیچ دلیلی بر استقلال در معنا وجود ندارد، چرا صفت ربوبیت به خالقیت معنا شود؟ خداوند در سوره حجر می‌فرماید:

۱. صحاح اللغه، ج ۱، ص ۱۳۰؛ همچنین ابن منظور می‌نویسد: «الرَّبُّ: هو الله عزوجل، هو ربَّ كل شيء مالکة و له الربوبية على جميع الخلق لا شريك له، و هو ربَّ الأرباب، و مالک الملوك». لسان العرب، ج ۱، ص ۳۹۹.

۲. الامثال في تفسير كتاب الله المنزل، ج ۲۰، ص ۵۶۱.

۳. سوره انعام، آیه ۱۶۴.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ﴿۲۹﴾ وَالْجَانُّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ ﴿۳۰﴾ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَلٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ﴿۳۱﴾ فَاذْأَسْوَيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿۳۲﴾﴾

ما انسان را از گل خشکیده‌ای آفریدیم که از گل بدبوی تیره رنگی گرفته شده بود و جن را پیش از آن، از آتش گرم و سوزان خلق کردیم و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گل خشکیده‌ای می‌آفرینم که از گل بدبویی گرفته شده است، پس هنگامی که کار را به پایان رساندم و از روح خود در او دمیدم، همگی برای او سجده کنید.

در این آیات، خلق و رب معنای خاص خود را دارند و گونه در معنای خلق، تکرار لازم می‌آید.

علامه طباطبایی می‌نویسد:

دوگانه پرست‌ها آفریننده عالم را که خدای بزرگ است، منکر نمی‌شوند بلکه توحید ربوبیت و عبودیت را انکار می‌کنند...<sup>۲</sup>

ایشان در جای دیگر می‌نویسد:

الوثنية قائلون باستحالة العلم بحقيقة الذات و كنهها، و ان الموجودات واجبة الوجود لا يشاركها في وجود وجودها غيره، و ان الالهة من دون الله موجودات ممكنة الوجود كل منها مدبر لجهة من جهات العالم و هي جميعاً مخلوقه...<sup>۳</sup>

در هر صورت، مشرکان می‌گفتند: کار خدا فقط خلق و ایجاد عالم است، اما ربوبیت که عبارت از ملک و تدبیر است، برای مقربین از فرشتگان، جن و انس است.

۱. سوره حجر، آیات ۲۶-۲۹.

۲. المیزان، ج ۱۱، ص ۳۲۶.

۳. همان، ص ۲۰۷.

## ♦ ویژگی‌های مشرکان

با نگاهی به قرآن کریم و سنت شریف روشن می‌شود که کافران و مشرکان دارای طوایف و گروه‌های گوناگونی بوده‌اند که هر یک از آنان گرایش و ایده خاصی داشته‌اند، نه آن گونه که ابن عبدالوهاب، همه آنان را موحد دانسته است. برخی از آنان منکر توحید ربوبی و برخی دیگر منکر توحید در اطاعت بودند. گروهی حضرت عیسی علیه السلام را خدا می‌دانستند و گروهی برای خدا، فرزند قابل بودند. چندین ویژگی دیگر نیز برای آنان در قرآن شمرده شده است که هیچ یک از این ویژگی‌ها در عقاید و رفتار مسلمانان وجود ندارد. در این قسمت، برخی آیات را ذکر می‌کنیم که ویژگی‌های مشرکان را بیان می‌کند.

۱. گروهی از مشرکان، حضرت عیسی علیه السلام را خدا می‌دانستند **﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَنْبِيُّ إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ﴾**<sup>۱</sup>، از این آیه استفاده می‌شود که مشرکان به جای خدا، حضرت مسیح علیه السلام را خدا، رب و معبود خود قرار داده بودند. به عبارت دیگر، سه ویژگی برای حضرت عیسی علیه السلام باور داشتند. حضرت عیسی علیه السلام به آنان فرمود که من خدای شما و رب شما نیستم تا مرا عبادت کنید. پس مشکل مشرکان مسیحی تنها در توحید عبادی نبود تا حضرت عیسی علیه السلام آن را تصحیح کند، بلکه مشکل آنان در توحید ذاتی و ربوبی بود. هرگاه این دو توحید تصحیح شود، توحید عبادی که بر آن دو مترتب است، راه و مسیر صحیح خود را پیدا می‌کند. خداوند در جای دیگر می‌فرماید: **﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾**<sup>۲</sup>، در این آیات، مشرکان اسم خاص خداوند را برای مسیح علیه السلام به کار می‌بردند و غیر خدا را خدا می‌دانستند و یا خدا را یکی از سه اقوم (پدر، پسر و روح

۱. سوره مائده، آیه ۷۲.

۲. همان، آیه ۷۳.

القدس) می‌گرفتند. در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَلْعَبُ سَيِّ آتِنَ مَرِيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ آتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِالِهَتِنِ مِن دُونِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>، گروهی از مسیحیان امروز نیز معتقدند که حضرت مسیح عليه السلام تجسد یافته خداوند است و در صدر اسلام نیز همین عقیده را داشتند. از سوی دیگر، در آن دوران، دین گروهی از مردم، مسیحیت بود.

۲. مشرکان، خدایان و معبودهایی را عبادت می‌کردند که آنها را در وجود اثرگذار می‌دانستند.

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا ءَالِهَةٌ إِالَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾<sup>۲</sup>؛

اگر در آسمان و زمین به جز خدا، چند معبود بود، فساد و تباهی به وجود می‌آید. خدایی که پروردگار عرش است، از آنچه توصیف می‌کنید، پاک است.

در جای دیگر می‌فرماید:

﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ ﴿۱﴾ لَوْ كَانَ هُوَ ءَالِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ﴾<sup>۳</sup>؛

به یقین، شما و معبودانی که به جای خدا می‌پرستیدید، هیزم دوزخید شما در آن وارد خواهید شد ﴿۱﴾ اگر آنها معبود (برحق) بودند، وارد دوزخ نمی‌شدند، در صورتی که همگی برای همیشه در آن خواهند بود.

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۶.

۲. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

۳. همان، آیه ۹۹-۹۸.



از این آیات استفاده می‌شود که مشرکان برای معبودان خود اثر استقلالی در برابر خدا باور داشتند و گرنه فساد و بی‌نظمی در عالم پدید نمی‌آید؛ زیرا روشن است که اعتقاد به اثر غیر استقلالی مخلوقات، موجب نابودی و فساد نمی‌شود.

۳. مشرکان، غیر خدا را ربّ خود می‌دانستند. فرعون می‌گفت: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾<sup>۱</sup>؛ من پروردگار بزرگ شما هستم» ساحران گفتند: ﴿ءَامَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۲</sup> رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ»<sup>۳</sup>؛ ما به پروردگار عالمیان که پروردگار موسی و هارون است، ایمان آوردیم». در جای دیگر می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْأَفْلِينَ﴾ ❖ ﴿فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْنَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ﴾ ❖ ﴿فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَنْقُومِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾ ❖ ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلدِّينِ فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾<sup>۳</sup>؛

پس هنگامی که پوشش شب بر او گسترده شد، ستاره‌ای را دید و گفت: این پروردگار من است ... پس از آنکه ماه را دید، گفت: این است پروردگار من و چون غروب کرد، گفت: ای قوم، من آنچه را غروب می‌کند، دوست ندارم. من از آنچه شرک می‌ورزید، براءت می‌جویم. من به دور از انحراف و با قلبی پاک و سالم، صورت خود را به سوی کسی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفرید و از مشرکان نخواهم بود.

۱. سوره نازعات، آیه ۲۴.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۲۲-۱۲۱.

۳. سوره انعام، ص ۷۶-۷۹.

اگر «رب» را به معنای خالق بدانیم، چنانکه پایه‌گذار این فرقه به معنای خالق معنا کرده است، این آیه با مدعای آنان که مشرکان به خالقیت خدا اعتقاد داشتند، مخالف است؛ زیرا بر اساس این آیات، مشرکان به خالقیت غیر خدا باور داشتند. اگر «رب» را صفت جداگانه بدانیم، در این صورت، روشن است که رسالت انبیا، معرفی مرتبه دیگری از توحید بوده که غیر از توحید عبادی است و مخالف ادعای وهابیت است.

۴. برای اطاعت از شیطان و غیر خدا مشرک شدند. در قرآن آمده است:

﴿وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُوحِيَ إِلِيَ الْوَالِيَّيَهُمْ لِيُجَدِّ لَكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾<sup>۱</sup>

به یقین، شیطان‌ها به کسانی که ولایت شیطان را پذیرفته‌اند، الهام می‌کنند تا با شما (اولیای الهی) به جدال برخیزند و اگر از آنها پیروی کنید همانا از مشرکان خواهید بود.

همچنین گفته شده است:

﴿وَلَيْنِ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ﴾<sup>۲</sup>

و اگر از بشری مانند خودتان پیروی کنید، در این صورت، از زیان کارانید.

سخن محمد بن عبدالوهاب مبنی بر اینکه شرک مشرکان فقط در توحید عبادی آن هم در توسل، نذر و تبرک منحصر است، باطل است؛ زیرا اطاعت از غیر خدا موجب شرک می‌شود بدون اینکه توسل و نذر بر او منطبق شود. چه خوب است علمای وهابیت با استفاده از این آیات در توحید محمد بن عبدالوهاب تجدید نظر و آن را تصحیح کنند.

۵. مشرکان بدون اذن الهی از غیر خدا شفاعت می‌خواستند و آنها را عبادت می‌کردند. در قرآن آمده است:

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۱.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۳۴.

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ  
وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾؛<sup>۱</sup>

و غیر خدا را بندگی می کردند؛ غیری که زیان و سودی برای آنان نداشت و می گفتند اینها شفعیان ما در پیشگاه خداوند.

خداوند در جای دیگر می فرماید:

﴿إِذْ قَالَ لِأَيُّهَا وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَائِلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ  
﴿ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ﴾ ﴿ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ  
وَأَبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ... قَالَ بَلْ رُبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ  
الَّذِي فَطَرَهُنَّ... قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ  
شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴾ ﴿ أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾؛<sup>۲</sup>

هنگامی که حضرت ابراهیم برای پدر و قوم خودش بیان کرد: این صورت‌هایی که برای آنها اعتکاف (عبادت) می کنید، چیست؟ گفتند این راهی است که پدران ما بر آن بودند و این گونه عبادت می کردند. ابراهیم گفت: همانا شما و پدرانتان بر گمراهی آشکاری بوده و هستید... ابراهیم گفت: پروردگار شما کسی است که آسمان ها و زمین را آفریده است... گفت: آیا چیزی را عبادت می کنید که سود و زیانی به شما نمی‌رساند؟ اف بر شما و آنچه غیر از خدا پرستش می کنید.

۱. سوره یونس، آیه ۱۸.

۲. سوره انبیاء، ۵۲-۶۶.

۶. مشرکان برای خدا، فرزند قایل بودند:

﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴾ ﴿ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ ﴾ ﴿ وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴾<sup>۱</sup>

و نفرستادیم رسولانی پیش از تو جز آنکه به رسولان وحی کردیم مرا پرستش کنند. گفتند: خداوند رحمان، فرزندان انتخاب کرده است، (در صورتی که) خداوند از این نسبت‌ها پاک است، بلکه (آنچه مشرکان فرزند می‌پندارند) بندگانی هستند که از کرامت الهی برخوردار شده، و هر کس از ایشان، خودش را معبودی غیر از خدا بداند و بگوید من «اله» هستم، کیفرش دوزخ است که جزای ستمگران است.

۷. برای معبودان خودشان، خالقیت قایل بودند:

﴿ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ ﴾<sup>۲</sup>

خدا هیچ فرزندی برای خود نگرفته است و هیچ معبودی با او هم تراز نیست. در این صورت، هر معبودی، آفریده‌های خود را با خود می‌برد و بر یکدیگر برتری می‌جستند. پاک است خدا از آنچه او را توصیف می‌کنند.

این آیه روشن‌گر این مطلب است که مقصود از (اله) خالق و آفریدگار است ﴿ قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَعَوْا إِلَيَّ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا ﴾<sup>۳</sup> بگو اگر آن

۱. سوره انبیاء، آیات ۲۹-۵۲.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۹۱.

۳. سوره اِسْرَاءِ، آیه ۴۲.

گونه که می‌گویند، همراه با خدا، خدایانی وجود دارد، در این صورت، به صاحب عرش راهی می‌جستند (تا قدرت را تصرف کنند) مقصود نیز الهه‌هایی است که در امور جهان تصرف می‌کنند.

خداوند در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَبَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾<sup>۱</sup>

بگو: چه کسی پروردگار آسمان‌ها و زمین است؟ بگو: خداست.

بگو: آیا اولیایی غیر از او برای خود برگزیدید که مالک سود و زیان خود نیستند؟ ... بگو: آیا بینا و نابینا یکسانند؟ ... آیا برای خدا شریکانی قرار دادند که همانند خدا را بیافرینند و این آفرینش‌ها بر آنان هشتبه شده است؟ بگو خدا خالق همه چیز است و اوست یکتا و پیروز.

از این آیه مطالب زیادی استفاده می‌شود. نخست اینکه مشرکان گرفتار شرک در خالقیت بودند. مطلب دوم اینکه بین توحید ربوبی و توحید در خالقیت تفاوت وجود دارد؛ زیرا صدر آیه از ربوبیت می‌پرسد و ذیل آن از شرک در خالقیت مشرکان سخن گفته است.

۸. مشرکان برای معبودان خود مقام ربوبیت و تصرف قائل بودند. ﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا﴾<sup>۲</sup>. در آیه، پرسش‌گر و پاسخ‌گو، پیامبر است و مورد سؤال، ربوبیت جهان

۱. سوره رعد، آیه ۱۶.

۲. همان، آیه ۱۶.

است که مشرکان برای غیر خدا قایل بودند، چنان که از لفظ «اولیاء»، مقام تصرف استفاده می‌شود، ولی آیه، این مقام را به صورت مستقل از غیر خدا نفی می‌کند. خداوند در آیات دیگر می‌فرماید: «قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ آبِغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ»<sup>۱</sup>؛ «بگو (به مشرکان) آیا پروردگاری غیر از خدا بجویم که تدبیرکننده همه چیز است؟»؛ «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا»<sup>۲</sup>؛ «معبودانی غیر از خدا را انتخاب کردند تا به آنان عزت دهند». آنان عزت و شوکت (پیروزی، کسب ثروت) را در انتخاب معبودی غیر از خدا می‌دانستند. «قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۳</sup>؛ «بگو آیا به جز خدا، ولی و سرپرستی برگزینم که آفریننده آسمان‌ها و زمین است و او به دیگران روزی می‌دهد و خود استفاده نمی‌کند؟ بگو من مأمورم تا نخستین کسی باشم که به فرمان خدا گردن نهد و به شما دستور داده شده است که از مشرکان نباشید».

همچنین فرموده است: «يَلْصِقِي السِّجْنِ عَارِبَاتٍ مُتَفَرِّقُونَ حَيْرًا أَمَرَ اللَّهُ الْوَالِدُ الْقَهَّارُ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ»<sup>۴</sup>.

۹. مشرکان از خدا نمی‌ترسیدند، ولی از بت‌ها می‌ترسیدند:

«وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ»<sup>۵</sup>؛

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۴.

۲. سوره مریم، آیه ۸۱.

۳. سوره انعام، آیه ۱۴.

۴. سوره یوسف، آیه ۳۹-۴۰.

۵. سوره انعام، آیه ۸۱.

و چگونه از آنچه به آن شرک می‌ورزید، بترسم و شما از اینکه غیر خدا را شریک گرفته‌اید و هیچ گونه دلیلی بر حقانیت آن بر شما نازل نکرده است، نمی‌ترسید. کدام یک از این دو (مشرکان و خدا پرستان) به ایمنی از عذاب سزاوارترند.

۱۰. جنیان را شریک خدا قرار می‌دادند و برای خدا، دختر و پسر قائل بودند:

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَكَ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ﴾<sup>۱</sup>

شریکانی از اجنه برای خدا قرار دادند، در حالی که خدا همه آنها را آفریده است و از روی نادانی، پسران و دخترانی برای خدا انگاشتند. همانا از آنچه او را توصیف می‌کنند، پاک و برتر است.

۱۱. فرزندان خود را برای بت‌ها قربانی می‌کردند:

﴿وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمُ شُرَكَاءُهُمْ لِيُرِدُّوهُمْ وَلِيَلسُوا عَلَيْهِمُ دِينَهُمْ...﴾<sup>۲</sup>

همین گونه شرکای آنان، قتل فرزندانشان را در نظر آنها جلوه دادند. (کودکان خود را قربانی بت‌ها می‌کردند و افتخار می‌ورزیدند).

۱۲. اموال را بین خدا و بت‌ها تقسیم می‌کردند:

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾<sup>۳</sup>

۱. همان، آیه ۱۰۰.

۲. همان، آیه ۱۳۷.

۳. همان، آیه ۱۳۶.

مشرکان از زراعت و چارپایانی که خدا آفریده است، برای او سهمی قرار دادند و به گمان بی‌اساس خود گفتند: این سهم خداست و این سهم بتان‌ها. آنان بر این عقیده بودند که آنچه برای بتانشان باشد، به خدا نمی‌رسد و آنچه برای خدا باشد، به بت‌ها نمی‌رسد. بد است آن چه دلوری می‌کنند.

۱۳. مشرکان افزون بر اینکه به عالم پس از مرگ اعتقادی نداشتند، مرگ را به دست طبیعت می‌دانستند، نه خدا:

﴿ وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ ۗ ﴾<sup>۱</sup>

و می‌گفتند: جز حیات دنیا، حیات دیگری وجود ندارد که در آن می‌میریم و زنده می‌شویم و جز دهر و طبیعت‌ها را نابود نمی‌کند.

۱۴. برخی آیات، کفر آنان را به خدای رحمان بیان کرده است: ﴿ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ... ﴾<sup>۲</sup>. در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ ۗ ﴾<sup>۳</sup>. در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿ أَلَيْسَ لَكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِاللَّهِ خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ ۗ ﴾<sup>۴</sup>. در این آیات، به صراحت، انکار خالقیت خدای متعال از سوی مشرکان بیان شده است.

۱۵. مشرکان به خدایی که خالق آنان است، دشنام می‌دادند:

﴿ وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ ﴾<sup>۵</sup>

۱. سوره جاثیه، آیه ۲۴.

۲. سوره بقره، آیه ۲۸.

۳. سوره رعد، آیه ۳۰.

۴. سوره فصلت، آیه ۹.

۵. سوره انعام، آیه ۱۰۸.



به کسانی که غیر خدا را می‌خوانند، دشنام ندهید؛ چون آنان  
به خدای متعال بدون علم دشنام می‌دهند.»

اگر مشرکان، خدا را رب خود می‌دانستند، به خدا دشنام نمی‌دادند.  
آیا با وجود این آیات که به طور روشن اقسام شرک و مشرکان را بیان کرده است،  
نظریه محمد بن عبدالوهاب را می‌توان پذیرفت که انحراف مشرکان در طول تاریخ  
فقط در توحید عبادی بوده است و در دیگر مراتب توحید، توحید کامل داشته‌اند؟  
آیا با ویژگی‌هایی که برای مشرکان بیان شده است، می‌توان گفت مسلمانانی که  
هیچ یک از آن ویژگی‌ها در آنان وجود ندارد، از مشرکان بدترند؟ گویا محمد  
بن عبدالوهاب به آیات قرآن توجه نکرده است و تنها با دیدن یک یا دو آیه که در  
گفتارش به آن استناد کرده، به داوری پرداخته است. این در حالی است که باید تمام  
آیات مربوط به مشرکان را دید؛ زیرا آیات قرآن، یکدیگر را تفسیر می‌کند. «القرآن  
یفسر بعضه بعضاً»<sup>۱</sup>.

برخی نویسندگان وهابیت درباره آیاتی که بر انکار توحید در خالقیت از سوی مشرکان  
صدر اسلام دلالت دارد توضیح‌هایی داده‌اند. از این رو، برخی از پاسخ‌های شمس‌الدین  
سلفی را بیان می‌کنیم تا روشن شود پاسخ‌ها بسیار ضعیف است؛ زیرا برداشت‌های  
نویسنده، مخالف ظاهر آیات است. برای نمونه وی درباره آیه ﴿أَنْتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِاللَّهِ﴾<sup>۲</sup>  
خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ<sup>۳</sup> می‌نویسد: «مراد از کفر در این آیه، کفر نسبت به نعمت است، نه  
کفر به خالقیت»<sup>۳</sup>. در صورتی که تفسیر به کفر نعمت، مخالف ظهور آیه در عمومیت کفر  
است. از این رو، مشرکان در خالقیت خدا، مشرک بودند.

۱. بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۳۵۲، وج ۵۴، ص ۲۱۸.

۲. سوره فصلت، آیه ۹.

۳. جهود علماء الحنفیة، ج ۱، ص ۲۴۵.

درباره آیه ﴿إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup> نیز می‌نویسد: «مقصود از آیه، تسویه و مساوات در عبادت است، نه در ربوبیت و خالقیت».<sup>۲</sup> در صورتی که در آیه، به عبادت و شرک در آن هیچ گونه اشاره‌ای نشده است، بلکه آیه دلالت دارد که مشرکان، خدایان خود را مانند خدا، رب می‌دانستند. ظاهر آیه هم بر این امر دلالت دارد. با توجه به ضعیف بودن پاسخ‌های نویسنده به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

#### ◆ مهم‌ترین اشتباه محمد بن عبدالوهاب

مهم‌ترین خاستگاه فکری وهابیت به ویژه محمد بن عبدالوهاب آن است که مشرکان صدر اسلام در توحید ذاتی، ربوبی و خالقیت، کامل بودند و تنها در توحید عبادی شرک می‌ورزیدند، چنان‌که در صفحه نخست کتاب *کشف الشبهات* به آن تصریح کرده است. وی تنها ضعف مشرکان را این می‌دانست که در حق صالحان غلو می‌کردند و به آنها توسل می‌جستند و از آنان طلب شفاعت و تبرک به قبور می‌کردند. همین اعمال موجب شرک و خروج آنان از دین توحید می‌شد. این برداشت او سبب شده است مسلمانان را نیز به دلیل اظهار محبت و علاقه به پیامبر و اهل بیت او و تمام بزرگان دین خود که برای آنان مقام و جاهت والایی قایلند، مشرک بشمارد و آنان را از مشرکان صدر اسلام بدتر بداند. آن گاه این برداشت را پایه صدور فتوا به کفر، قتال و خون ریزی آنان قرار داده است.

- از دیدگاه محمد بن عبدالوهاب، مسلمانان پس از قرن نخست، اصل توحید را به درستی نشناختند و به مرور زمان مرتکب شرک شدند تا اینکه او در قرن ۱۲ برای نجات مسلمانان از شرک در عبادت قیام کرد.

- از دیدگاه او، پیامبران الهی تنها یک رسالت به عهده داشتند و آن هم نجات مردم از توسل، تبرک، نذر و طلب شفاعت از پیامبران و صالحین است.

۱. سوره شعراء، آیه ۹۸.

۲. *جهود علماء الحنفیة*، ج ۱، ص ۲۴۵.

- کفار و مشرکانی که در صدر اسلام به شهادتین، روز رستاخیز، بهشت و دوزخ اقرار نمی کردند، پیامبر بزرگ اسلام را ساحر و گفتار آن حضرت را سحر می دانستند به عبارت قرآن: ﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْكٰفِرُونَ هٰذَا سَحِرٌ كَذٰبٌ ۝۱۰۰﴾<sup>۱</sup> آیا قرار دادن چنین افرادی هم تراز با مسلمانانی که شهادتین می گویند: و آنچه را پیامبر آورده است و بهشت و دوزخ حق را می دانند، منصفانه است؟ چرا محمد بن عبدالوهاب، خطاهای مسلمانان را بیشتر از کفار صدر اسلام جلوه می دهد؟

او می گوید: به دو دلیل، شرک مشرکان صدر اسلام از شرک اهل زمان ما ضعیف تر بود: دلیل نخست آنکه مشرکان صدر اسلام، فرشتگان یا بتها را در وقتی که در آسایش و رفاه بودند، همراه خدا می خواندند، ولی هنگام سختی و شاداید تنها خدا را مخلصانه می خواندند. دلیل دوم این که مشرکان صدر اسلام، کسانی را می خواندند که از مقربان پیشگاه پروردگار بودند، نظیر: پیامبران، اولیا و فرشتگان یا سنگ و چوبی را می خواندند که مطیع خدا بودند و هرگز عصیان نکردند. این در صورتی است که مردم زمان ما فاسق ترین مردم را می خوانند.<sup>۲</sup> این است نظر محمد بن عبدالوهاب درباره توحید مسلمانان و مقایسه آن با توحید مشرکان. مسلمانان زمان ما به کدام یک از دو ویژگی عقیده دارند و به آن عمل می کنند؟ آیا مسلمانان امروز به جز پیامبران، اولیا و ائمه اهل بیت علیهم السلام به کس دیگری متوسل می شوند؟ خوانندگان خود داوری کنند.

- محمد بن عبدالوهاب می گوید: شرک به معنای خواندن بتها و سنگ بوده است که آنها را برای سامان دادن امور خود می خواندند، در صورتی که آنها را خالق و روزی دهنده نمی دانستند و شما که غیر خدا را می خوانید، مثل آنها باشید. اولاً خواندن و دعا در قرآن نوعی عبادت است و چنان نیست که هر نوع دعا و خواندن، عبادت باشد. به عبارت دیگر، دعا و خواندن به دو صورت است:

۱. سوره ص، آیات ۴-۵.

۲. شرح کشف الشبهات، ص ۱۰۳.

۱. گاهی دعا فقط صرف «ندا» است مثل اینکه با کسی کاری دارید و او را صدا می‌کنید: ﴿وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ...﴾<sup>۱</sup>؛ یعنی گواهان خود را بخوانید.

۲. گاهی دعا به معنای «عبادت» است: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي...﴾<sup>۲</sup>. از این آیه و آیات: ﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾<sup>۳</sup> و ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ﴾<sup>۴</sup> «ادْعُوا رَبِّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً»<sup>۵</sup> استفاده می‌شود که دعایی عبادت است که با اظهار نیاز به موجودی بی‌نیاز همراه باشد، نه صرف ندا و صدا زدن. در غیر این صورت، تمام انسان‌ها به خاطر نیاز، یکدیگر را صدا می‌کنند. یکی از آیاتی که دعا در آن به معنای عبادت آمده، عبارت است از: ﴿الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَىٰ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾<sup>۶</sup> و همچنین آیه ﴿قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا﴾<sup>۷</sup>.

گفتنی است «اله» و «عبادت» در هیچ لغتی به معنای «قصد» به کار برده نشده است. برای نمونه، ابن‌منظور در *لسان‌العرب* می‌نویسد:

اله: الله عزوجل، و كل ما اتخذ من دونه معبوداً اله عند متخذه،

والجمع آله، و الآلهة: الأصنام، سموا بذلك لاعتقادهم أن العبادة

تحق لها.<sup>۸</sup>

۱. سوره بقره، آیه ۲۳.

۲. سوره غافر، آیه ۶۰.

۳. سوره جن، آیه ۱۸.

۴. سوره مومنون آیه ۱۱۷.

۵. سوره اعراف، آیه ۵۵.

۶. سوره انعام، آیه ۵۲.

۷. همان، آیه ۷۱.

۸. *لسان‌العرب*، ج ۷، ص ۱۰۴۵، لغت اله.

از نگاه لغویون، «إله» به معنای خدای بزرگ و همچنین هر موجودی غیر از خداست که به عنوان معبود برگزیده شود و بت‌ها را «آلهة» نامیده‌اند؛ چون آنها را شایسته پرستش می‌دانستند. به نظر فیومی در مصباح‌المنیر، «إله» به معنای معبود است که خدای متعال باشد سپس مشرکان آن را برای کسانی به کار بردند که از غیر خدا عبادت می‌کردند. همچنین «إله» به معنای معبود است. وی می‌نویسد:

«إِلَاهَةٌ بِمَعْنَى عَبَدَ عِبَادَةً وَ «تَأَلَّهُ» تَعَبَّدَ وَالْإِلَهَ الْمَعْبُودُ وَ هُوَ اللَّهُ

سبحانه و تعالی ثم استعاره المشركون لما عبده من دون الله تعالى و

الجمع «آلهة»، «فالإله» فِعَالٌ بِمَعْنَى مَفْعُولٍ، مَثَلُ كِتَابٍ بِمَعْنَى

مَكْتُوبٍ، وَ بَسَاطٍ بِمَعْنَى مَبْسُوطٍ.<sup>۱</sup>

توحیدی که وهابیت معرفی می‌کند، ناقص است؛ زیرا توحید محمد بن عبدالوهاب را در مبارزه با قبرستان منحصر می‌توان دانست، به گونه‌ای که در برخی کشورها، پیروان این نظریه در قبرستان عملیات انتحاری می‌کنند و قبور مسلمانان را از بین می‌برند. روشن است که پیامبران الهی در مبارزه با شرک، هرگز کار خود را مبارزه با توسل، استغاثه و شفاعت قرار ندادند، بلکه برای نمونه، حضرت موسی عليه السلام توجه اصلی خود را مبارزه با فرعون قرار داد. اگر منظور از بعثت پیامبران، توحید قبور بود، پس چرا قرآن و حتی سیره پیامبران دیگر بر این مدعا دلالتی ندارد؟ وقتی یکی از سرداران اسلام در فتح ایران با این پرسش روبه‌رو می‌شود که برای چه به اینجا آمدید در پاسخ نگفت که برای تخریب زیارت گاه‌ها، بلکه در پاسخ چنین گفت: «جئنا لنخرج من شاء من عبادة العباد إلى عبادة الله»<sup>۲</sup>؛ هدف ما عبارت است از بیرون بردن بندگان از بندگی بندگان به بندگی پروردگار.

چرا محمد بن عبدالوهاب مخالفان خود را کافر می‌داند و می‌گوید با آنان باید جنگید؟

۱. مصباح‌المنیر، ج ۲، ص ۱۹ و ۲۰.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۲؛ البداية و النهاية، ج ۷، ص ۴۶.

از بررسی کتاب‌ها و سخنرانی‌های مؤسسان این فرقه به خوبی استفاده می‌شود که این فرقه باور دارند مسلمانان در توحید عبادی به انحراف رفته و مشرک شده‌اند، به گونه‌ای که مانند مشرکان صدر اسلام، بت‌ها را عبادت می‌کنند. از این رو، مسلمانان را تکفیر می‌کنند و جنگ با آنان را لازم می‌دانند.

### ◆ چرا تکفیر و قتل و کشتار؟

- پیامبر بزرگ اسلام با اتصال و ارتباط به وحی، حقایق را می‌گرفت و برای مردم بیان می‌فرمود. از این رو، انکار آن حضرت موجب کفر می‌شود، زیرا سرچشمه گفتار او روشن است و در آن جای هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد. جناب محمد بن عبدالوهاب به چه مجوزی، مخالفت با برداشت خود را از ظاهر برخی آیات و مقایسه آن با صدر اسلام، مانند مخالفت پیامبر دانسته است؟ مگر انکار افکار و برداشت‌های او وحی است تا انکار آن موجب کفر شود؟ اگر بپذیریم که محمد بن عبدالوهاب در حد یک مجتهد بوده و شرایط اجتهاد را داشته است، برداشت او تنها برای خودش، حجت و دلیل است، نه برای دیگران که یا خود مجتهدند یا نظر مجتهدان دیگر را قبول کرده و به آن باور دارند؟ آیا پذیرش نظرهای بزرگان مذاهب یا عمل آنان در اظهار محبت به ساحت مقدس پیامبران و اوصیای آنان به وسیله زیارت، توسل و تبرک در صورتی که با شرایط مشخص شده در قرآن و سنت باشد، شرک محسوب می‌شود؟

- آیا برداشت و نظر یک فرد یا گروه در صورتی که همراه با شرایط اجتهاد صحیح انجام گیرد، مجوزی برای تکفیر مخالفان آن فکر می‌شود؟ یا آن برداشت تنها برای خودش یا مقلدان و پیروان او حجت است، اگر چه در مسایل اعتقادی، توحید و شرک، جایی برای تقلید وجود ندارد. بنابراین، تنها برای خودش، حجت است، نه دیگران.

- آیا محدود کردن رسالت پیامبران به مبارزه با قبرپرستی و توسل به ارواح بزرگان از نظر قرآن و سنت صحیح است؟ آیا این برداشت به معنای آن نیست که دین اسلام و دیگر ادیان برای تصحیح روابط فردی بندگان با خدا آن هم درباره مردگان نازل شده است و هیچ برنامه‌ای برای ابعاد جامعه توحیدی و مبارزه با انواع شرک‌های دیگر در رسالت انبیا دیده نشده است؟

- آیا برای القای یک برداشت و نظر، صحیح است که مسایل مهم دینی و توحیدی را به گونه‌ای مطرح کنیم که تمام تاریخ، فرهنگ دینی و مذهبی، علما و ائمه مذاهب را زیر سؤال ببریم و خود را تنها محور قرار دهیم آن هم به گونه‌ای که منکران خود را کافر بدانیم؟

#### ◆ جمع بندی


برداشت‌های محمد بن عبدالوهاب درباره اعتقاد مشرکان، نسبت به توحید ربوبیت و خالقیت صحیح نیست، چنان‌که منحصر دانستن رسالت پیامبران الهی در توحید عبادی، ناتمام و مخالف آیات قرآن است. از این رو مقایسه کردن اعتقادات مسلمانان با مشرکان صدر اسلام در انحراف و هابیان از فهم حقیقت توحید به‌ویژه شرک عبادی ریشه دارد. ابن عبدالوهاب، مسلمانان را مشرک می‌داند، در صورتی‌که برداشت‌های وی به شرک می‌انجامد؛ زیرا در امور طبیعی، نقش انسان و در امور ماورای طبیعی، نقش خدا را می‌پذیرد. این درحالی است که نقش آفرینی انسان در امور طبیعی با اذن و اراده الهی است بنابراین، تمام آثار و افعال انسان‌ها از جانب خداست، ولی برخی انسان‌ها به دلیل کسب کمالات، می‌توانند به اذن الهی در امور ماورای طبیعی تصرف کنند.

## ◆ كتابنامه

\* قرآن كريم.


١. البداية و النهاية: عماد الدين اسماعيل بن كثير، تحقيق: على شيرى، بيروت: دار احياء التراث، چاپ اول، ١٤٠٨ ق.
٢. تاريخ طبرى: محمد بن جرير طبرى، تحقيق: نخبة من العلماء الاجلاء، بيروت: مؤسسه الاعلمى، بى تا.
٣. جهود علماء الحنفية، شمس الدين السلفي الافغاني: رياض: دار الصميعة، ١٩٩٦ م.
٤. شرح كشف الشبهات: محمد بن عبد الوهاب، تحقيق و شرح: محمد بن صالح العثيمين، رياض: دار الثريا، چاپ چهارم، ١٤٢٦ ق.
٥. صحاح: الجوهري، تحقيق: احمد عبدالغفور العطار، بيروت: دار العلم للملايين، چاپ چهارم، ١٤٠٧ ق.
٦. لسان العرب: ابن منظور، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٦ ق.
٧. الامثل في تفسير كتاب الله المنزل: ناصر مكارم شيرازى، بى تا، بى جا.
٨. مصباح المنير: احمد بن محمد فيومى، قم: دارالهجرة، چاپ اول، ١٤٠٥ هـ.
٩. الميزان في تفسير القرآن: سيد محمد حسين طباطبائى، تهران: دارالكتب الاسلامية، چاپ چهارم، ١٣٦٢ ش.





# استراژی انحرافی ابن تیمیه در تفسیر آیات قرآن

\* مجید حیدری



### ◆ چکیده

در طول تاریخ اسلام، مفسران هر یک با شیوه خاصی به تفسیر آیات قرآن پرداخته‌اند. از این رو شایسته است به بازنگری و ارزیابی آن روش‌ها و بیان نکات ضعف و قوت آنها پرداخته شود. یکی از آن شیوه‌ها، شیوه ابن تیمیه است که در عصر ما نقد و بررسی آن ضروری به نظر می‌آید؛ زیرا آرا و عقاید وهابیون از مبانی و آرای ابن تیمیه نشئت گرفته است که این مقاله در صدد بیان شگردها، استراتژی‌های، و نقد و بررسی اصول و مبانی تفسیری ایشان (مانند نفی مجاز، تکیه بر ظواهر بدون توجه به قرائن، عدم تأویل صفات خبری و ...) می‌باشد وی در تفسیر آیات متشابه، از آیات محکم که قرآن از آنها به ام‌الکتاب تعبیر کرده، بهره نگرفته و لازمه تفسیر وی از صفات خدا، قائل شدن به تجسیم و تشبیه است.

**کلیدواژگان:** ابن تیمیه، روش تفسیر، تأویل، مجاز، آیات متشابه.

#### ◆ مقدمه

بیشتر مفسرین در مقدمه تفسیرشان اشاراتی به مباحث علوم قرآنی و از جمله روش تفسیر می‌کنند. زیرا اختلاف تفسیری ریشه در اختلاف روش‌ها دارد و اختلاف روش‌ها و توفیق و عدم توفیق آنها نیز منوط به اتخاذ مبانی است که این روش‌ها بر پایه آنها بنا نهاده شده‌اند، لذا نزاع مفسران را باید بیشتر از هر چیز در مبانی مورد قبول آنها جستجو کرد.

#### ◆ تعریف تفسیر

تفسیر عبارت است از کشف، مقصود خدا از آیات قرآن و رفع ابهام آن. علامه طباطبایی می‌نویسد: «تفسیر، همان بیان معانی آیات قرآن و کشف مقصود و مضمون آنهاست»<sup>۱</sup>. در این باره تعاریف فراوانی از سوی مفسران ارائه شده به جهت مطالعه بیشتر به کتب تفسیری مراجعه شود.

#### ◆ روش‌های تفسیر

مقصود از روش تفسیری، مستند و یا مستنداتی است که مفسران در فهم و تفسیر آیات قرآن از آنها بهره می‌جویند، و از آن می‌توان به منهج تفسیری نیز تعبیر کرد.<sup>۲</sup> این مستندات یا خود قرآن، یا روایات، یا عقل و... هستند که باعث ایجاد روش‌های تفسیری متفاوتی می‌شوند.

روش‌های مختلفی در تفسیر قرآن به کار گرفته می‌شود؛ مانند روش تفسیر قرآن به قرآن؛ تفسیر قرآن به سنت؛ تفسیر قرآن به عقل؛ تفسیر علمی و ...

بهترین شیوه تفسیر، روش قرآن به قرآن است: «إِنَّ الْقُرْآنَ يَفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا»<sup>۳</sup>. البته شایان ذکر است که این روش بی‌نیاز از مراجعه به سنت صحیح ماثور از معصوم نیست.

۱. المیزان، ج ۱، ص ۴.

۲. روش‌های تفسیر قرآن، ص ۱۶۵.

۳. بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۳۵۲، وج ۵۴، ص ۲۱۸.

ابن تیمیه در رساله‌ای به نام *مقدمة في أصول التفسير*، به بیان روش‌های تفسیر می‌پردازد و می‌گوید که صحیح‌ترین روش تفسیر، تفسیر قرآن به قرآن است؛ چون مطلبی که در یک جا مجمل آمده، در جایی دیگر از قرآن تفسیر و تبیین شده است و آنچه مختصر آمده، در جایی دیگر به طور مبسوط توضیح داده شده است. اگر این روش ممکن نشد، به سنت مراجعه می‌شود که همانا سنت، شارح و توضیح دهنده قرآن است.<sup>۱</sup> لذا پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «قرآن و مثل آن (یعنی سنت) به من داده شده است».<sup>۲</sup>

به نظر ابن تیمیه، سنت نیز همانند قرآن به صورت وحی بر پیامبر نازل می‌شده است<sup>۳</sup> و از شافعی نقل می‌کند که هر حکمی که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌دهد، از قرآن است<sup>۴</sup> و آیاتی را هم شاهد بر ادعایش ذکر می‌کند.<sup>۵</sup> اینکه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه مقدار از قرآن را تفسیر کرده، آرای مختلفی ارائه شده است. ابن تیمیه می‌گوید که پیامبر تمام قرآن را تفسیر کرده است و به آیاتی از قرآن از جمله آیه ۴۴ سوره نحل ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ استدلال می‌کند و می‌نویسد:

پیامبر معانی و الفاظ قرآن را بیان فرموده است؛ یعنی او برای اینکه رسالتش را همچون یک نبی و رسول به انجام برساند، لازم بود تمام معانی واقعی و قابل قبول قرآن را روشن سازد و از هیچ نوع اطلاع رسانی خودداری نکند.<sup>۶</sup>

۱. مقدمة في اصول التفسير، ص ۹۳.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. سوره نحل، آیه ۴۴ و ۶۴؛ سوره نساء، آیه ۱۰۵.

۶. مقدمة في اصول التفسير، ص ۳۵؛ مجموع الفتاوى (العقيدة الحموية الكبرى)، ج ۵، ص ۵.

در مقابل او، دو دیدگاه دیگر هم وجود دارد که عده‌ای می‌گویند او تنها تعدادی از آیات را تفسیر کرده است<sup>۱</sup> و گروهی دیگر<sup>۲</sup> معتقدند که پیامبر بیشتر قرآن را تفسیر نموده است.<sup>۳</sup>

### ♦ اولین مفسر

صاحب کتاب مکاتب تفسیری می‌نویسد:

رسول خدا ﷺ برترین مفسر قرآن کریم در عصر رسالت، تمام قرآن را تفسیر و همه معانی و معارف تنزیل و تأویل آن را بیان کرد و حضرت علی رضی الله عنه نیز آنچه را که رسول خدا بیان کرده بود، بدون کم و کاست دریافت و ضبط کرد، ولی همه آن به دست ما نرسید.<sup>۴</sup>

البته به دلیل پایین بودن سطح فکری مردم آن زمان و با توجه به ظرفیت آنها، پیامبر ﷺ نتوانست همه را به صورت عمومی به مردم بیان کند، بلکه به وصی خود که منصوب از جانب خداست، تعلیم فرمود و ایشان هم به اوصیای بعد از خود رساند تا آنها در همه زمان‌ها به عنوان مفسران واقعی قرآن حضور داشته باشند. حدیث متواتر تقلین نیز این مطلب را اثبات می‌کند، ولی امثال ابن تیمیه خودشان را از این منابع مستحکم محروم کرده‌اند.

### ♦ برخی از دیدگاه‌های متضاد

ابن تیمیه می‌گوید: اگر با قرآن و سنت نتوانستیم تفسیر کنیم، به اقوال صحابه که یکی از منابع فهم قرآن بعد از قرآن و سنت است، مراجعه می‌کنیم. به نظر وی صحابه به تفسیر دانانترند؛ زیرا شاهد نزول قرآن بودند، و به آن آگاه‌ترند و از فهم تام و علم صحیح برخوردارند، به‌ویژه عالمان و بزرگان‌شان نظیر خلفای چهارگانه و افرادی نظیر

۱. الإیتقان، ج ۲، ص ۱۷۴.

۲. التفسیر والمفسرون، ج ۱، ص ۵۳-۵۴.

۳. برای مطالعه بیشتر ر.ک: التمهید فی علوم القرآن، ج ۹، ص ۱۵۹-۱۷۷.

۴. مکاتب تفسیری، ج ۱، ص ۴۷-۴۸.

ابن مسعود و ابن عباس که رسول الله ﷺ برای او چنین دعا فرمود: «اللهم فقهه في الدين و علمه التأويل»<sup>۱</sup>.

در خور توجه است که با اینکه حضرت علی عليه السلام از صحابه‌ای بوده که تحت نظر مستقیم پیامبر ﷺ بزرگ و تربیت شده‌اند و به گفته ابن عباس هر آنچه در تفسیر فرا گرفته، از علی آموخته است. و همچنین ذهبی درباره امام امیرالمؤمنین عليه السلام می‌نویسد: «فكان اعلم الصحابة بمواقع التنزيل و معرفة التأويل، و قد روى عن ابن عباس أنه قال: ما اخذت من التفسير القرآن فعن علي بن أبي طالب»<sup>۲</sup>. ابن عطیه نیز گفته که سرآمد مفسران از صحابه حضرت علی عليه السلام و سپس ابن عباس است،<sup>۳</sup> با این همه ابن تیمیه در بیان مصادیق علما و بزرگان صحابه در تفسیر، از خلفای راشدین یاد کرده است؛ در حالی که از سه خلیفه نخست، چندان آثاری که بر دانش تفسیری آنان دلالت کند، در دست نیست. وی به طور خاص نامی از امام علی عليه السلام به میان نمی‌آورد، بلکه از ابن مسعود و ابن عباس نام می‌برد!

ابن تیمیه ادعا می‌کند که غالب اختلاف آرای تفسیری صحابه از نوع اختلاف تنوع است، نه اختلاف تضاد<sup>۴</sup> (یعنی اختلاف آنها قابل جمع است)، ولی این گفته او صحیح نیست؛ چون نمونه‌های فراوانی از اختلاف تضاد بین آنها در تفسیر وجود دارد که اصلاً قابل جمع نیستند و سرانجام اینکه اگر صحابی راوی تفسیر آیات باشد، در صورت صحت سند و دلالت، سخنش قبول می‌شود، والا نه، ولی اگر با اجتهاد خود، نکته‌ای تفسیری بیان کند در صورت وجود قرائن و شواهد در مورد شأن نزول آیات و نیز معنای لغوی آیات، سخنش معتبر است. وی در ادامه می‌گوید: اگر از قول صحابه هم

۱. مقدمة في أصول التفسير، ص ۹۳-۹۶.

۲. التفسير والمفسرون، ج ۱، ص ۹۴.

۳. المحرر الوجيز، ج ۱، ص ۴۱.

۴. مقدمة في أصول التفسير، ص ۳۸.

تفسیر ممکن نشد، به اقوال تابعین مراجعه می‌شود. وی تفسیر به رأی را حرام معرفی می‌کند.<sup>۱</sup>

از بررسی آثار تفسیری به‌جای مانده از ابن تیمیه معلوم می‌شود، که چون مبانی او غلط و دارای اشکال است، نتوانسته است از این شیوه به درستی استفاده کند و چنان‌که اشاره خواهد شد، در تفسیر آیات معمولاً از آیات دیگر قرآن غافل شده و به خطا رفته است، مخصوصاً در آیات صفات خبری خداوند، تفسیرهایی ارائه داده که لازمه آنها تجسیم و تشبیه خداست.

همچنین وی در مواردی روایات صحیحی را که مخالف نظر او هستند، رد کرده؛ هر چند که متواتر و اجماعی باشند، و گاهی به روایات ضعیف استناد جسته، حتی گاهی برای تأیید عقاید خود به اسرائیلیات چنگ زده است؛ چنان‌که او می‌گوید: نقل روایات اسرائیلی به‌عنوان استشهاد است، نه به‌عنوان اعتقاد: «و لکن هذه الأحادیث الإسرائیلیّة تذکر للإستشهاد لا للإعتقاد».<sup>۲</sup>

از اقوال صحابه، وی به مواردی که مطابق رأی خویش است، استناد و اقوال مخالف نظر خود را رد می‌کند؛ اگر چه این اقوال را کسانی نقل کرده باشند که مورد تأیید و تمجید ابن تیمیه قرار گرفته باشند؛ مثل طبری و ... به‌عنوان نمونه می‌توان به آیه ولایت<sup>۳</sup> اشاره کرد. ایشان درباره آیه ولایت می‌نویسد: بعضی از دروغ پردازان حدیثی دروغین ساخته‌اند و گفته‌اند این آیه هنگامی نازل شد که علی در حال نماز، انگشترش را به فقیر بخشید. این خبر به اتفاق و اجماع علمای حدیث، دروغ است. بعد می‌گوید: تمام دانشمندان درایت و حدیث شناس، اتفاق نظر دارند که این آیه در شأن علی نازل نشده و علی هیچ‌گاه انگشترش را در حال نماز به فقیر نداده است.<sup>۴</sup> این در

۱. همان، ص ۱۰۲-۱۰۵.

۲. همان، ص ۱۰۵.

۳. سوره مائده، آیه ۵۵.

۴. ر.ک: منهاج السنّه، ج ۱، ص ۲۲۳.

حالی است که عده زیادی از محدثان<sup>۱</sup> و مفسران پر آوازه اهل سنت مثل طبری،<sup>۲</sup> ابن ابی حاتم،<sup>۳</sup> ابن کثیر<sup>۴</sup> و غیر اینها<sup>۵</sup> نقل کرده‌اند که آیه ولایت بعد از آنکه حضرت علی علیه السلام در حال رکوع انگشترش را انفاق کرد، نازل شد.

همچنین درباره آیه تبلیغ<sup>۶</sup> می‌نویسد: در میان اهل علم هیچ اختلافی نیست که این آیه قبل از غدیر است، و آخرین آیه قرآن کریم در سوره مائده آیه اکمال<sup>۷</sup> است، که در عرفه نازل شده است.

وی در ادامه بیان می‌کند که هر کس بگوید چیزی از سوره مائده بعد از غدیر خم نازل شده است، بنابر اتفاق اهل علم او دروغ گو و افترا زنده است!<sup>۸</sup> این در حالی است که عده زیادی از مفسران از جمله ابن ابی حاتم، ابن عساکر، ثعلبی، فخر رازی، سیوطی و... نزول این آیه در روز غدیر را از عده‌ای از صحابه نقل کرده‌اند،<sup>۹</sup> حتی به نقل

۱. برای نمونه ر.ک: معجم الاوسط، ج ۴، ص ۳۵۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۶۵؛ معرفة علوم الحديث، ص ۱۰۲؛

تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۵۷؛ جامع الاصول، ج ۷، ص ۲۴۹؛ اسباب النزول، ص ۱۱۴ و... و...

۲. ر.ک: جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۸۶.

۳. ر.ک: تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۱۶۲.

۴. ر.ک: همان، ج ۳، ص ۲۰۹.

۵. ر.ک: الوجیز، ج ۲، ص ۲۰۸؛ الكشف والبیان، ج ۴، ص ۸۰؛ الکشاف، ج ۱، ص: ۶۴۹؛ شواهد التنزیل،

ج ۱، ص: ۲۰۹؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۶؛ روح المعانی، ج ۳، ص ۳۳۴؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۳؛

الجامع لأحكام القرآن، ج ۳، ص ۱۱۱؛ أنوار التنزیل، ج ۲، ص ۱۳۲؛ و تفاسیر زیاد دیگر.

۶. «يَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» سوره مائده، آیه ۶۷.

۷. «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ

نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا...» سوره مائده، آیه ۳.

۸. منهاج السنّة، ج ۴، ص ۱۳۴.

۹. تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۱۷۳؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۴۹؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸؛ الكشف

والبیان، ج ۴، ص ۹۲؛ اسباب النزول، ص ۱۱۵؛ عمدة القاری، ج ۱۸، ص ۲۰۶.



عده‌ای از علمای اهل سنت، نزول خود آیه اکمال هم در روز غدیر خم بعد از اعلام ولایت آن حضرت بوده است.<sup>۱</sup>

وی گاهی برای تأیید نظر خود اجماعاتی ادعا می‌کند که هرگز وجود خارجی ندارند؛ مثلاً در تفسیر سوره نور می‌نویسد:

هیچ یک از صحابه و تابعان کم‌ترین تردیدی ندارند که همه آیات صفات الهی که در قرآن کریم آمده‌اند، تأویل نمی‌شوند. من همه تفسیرها و همه روایت‌هایی را که صحابه نقل کرده‌اند، مطالعه کرده‌ام و تاکنون از هیچ یک از صحابه و تابعان نشنیده‌ام که آیات صفات و یا حدیث‌هایی را که در صفات الهی وارد شده‌اند، به غیر از مقتضای ظاهری آنها تأویل کنند.<sup>۲</sup>

این در صورتی است که در کتب تفسیری تاویلات صحابه نقل شده است؛ مثلاً طبری در ذیل آیه شریفه: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾<sup>۳</sup> از تعدادی از صحابه نقل می‌کند که آنها می‌گویند: «یعنی إلى ثواب ربها».<sup>۴</sup> او در تفسیر آیه شریفه: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾<sup>۵</sup> از ابن عباس نقل می‌کند: «کرسیه یعنی علمه».<sup>۶</sup>

۱. التفسیر الکبیر، ج ۱۱، ص ۱۳۹. فخر رازی در اینجا می‌نویسد که پیامبر بعد از نزول این آیه ۸۱ روز عمر کرد و با توجه به اینکه در منابع اهل سنت وفات پیامبر در روز ۱۲ ربیع الاول آمده؛ با این حساب نزول این آیه درست در روز غدیر می‌شود. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۸۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۱؛ الإیتقان، ج ۱، ص ۵۸.

۲. مجموع الفتاوی، ج ۳، جزء ۶، ص ۱۹۶؛ الرسالة المدنیة فی الحقیقة والمجاز فی الصفات.

۳. سوره قیامت، آیه ۲۲.

۴. جامع البیان، ج ۲۹، ص ۱۲۰.

۵. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۶. جامع البیان، ج ۳، ص ۷.

### ◆ ظاهرگرایی ابن تیمیه

از استراتژی تفسیری<sup>۱</sup> ابن تیمیه، تمسک به ظواهر آیات و روایات، بدون توجه به قرائن عقلی و نقلی مخالف با آن ظواهر است و این ظاهرگرایی را در سراسر نوشته‌هایش می‌توان مشاهده کرد. تفکر ظاهرگرایانه ابن تیمیه، عقایدی نظیر نفی برخی از جوانب توسل و حکم به کفر مرتکب آن، نفی برخی از انواع شفاعت و تبرک جستن و ... را به‌وجود آورد. او با فهم سطحی از آیات قرآن و رد تأویل، تفاسیری را ارائه کرد که حکم به کفر او دادند و او را چند بار به زندان انداختند. وی با انکار وجود مجاز در قرآن و رد تأویل آیات صفات خبری خداوند و نفی متشابه بودن آیات صفات خبری خدا، آنها را به ظاهرشان حمل می‌کند و از این رهگذر به نظرهای نادرستی ملتزم می‌شود.

### ◆ عدم پای‌بندی به مبانی خودش

او نتوانسته است حتی طبق مبنای خود، تفسیر مناسبی را از قرآن ارائه دهد. تفسیرهای برجای مانده از او، تفسیر ترتیبی درستی نیست و همه آیات قرآن را تفسیر نکرده تا بتوان پای‌بندی کامل او به مبنای خود را در تفسیر همه آیات قرآن مشاهده کرد؛ چون آیاتی در قرآن وجود دارد که هیچ عقل سلیمی اخذ به ظاهر آنها را نمی‌پذیرد؛ مثل آیه شریفه ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾<sup>۲</sup> و ﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۳</sup> و آیاتی از این قبیل. در مقابل، جمهور علمای اسلامی از مذاهب گوناگون که به حقیقت و مجاز قائل‌اند، تفسیرهای مناسب متعددی نوشته‌اند و همه قرآن را طبق مبنای خود تبیین کرده‌اند.

۱. «مبانی تفسیر عبارت است از باورها و اصول پذیرفته شده و مسلم مفسران که در فرایند تفسیر آنان ایفای

نقش می‌کند. مبانی تفسیر به‌عنوان پیش‌فرض‌ها و مطالب پذیرفته شده و پشت‌صحنه تفسیر مطرح هستند».

مبانی تفسیر قرآن، ص ۲۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۳. سوره حجر، آیه ۸۸.

تفسیر ابن تیمیه به تفاسیر متعارف چندان شباهتی ندارد. تفسیر آیات برای او بهانه‌ای است که به مناسبت یا بی‌مناسبت، آرا و عقاید خود را تبیین کند. وی در تفسیر عمدتاً به دو موضوع می‌پردازد: ۱. آیات صفات؛ ۲. آیاتی که آنها را در رد مخالفین خود و عقایدشان مثل صوفیه و... به کار می‌گیرد. وی مهارت خاصی در پیچاندن بحث‌های خود به سوی این دو موضوع دارد؛ مثلاً در ذیل سوره کوثر می‌نویسد: «خداوند دشمن و مخالف رسولش را ابتر معرفی کرده است». وی بعد از ذکر معانی و مصادیق ابتر بودن، در ادامه می‌نویسد:

این جزای هر کسی است که دشمنی و مخالفت کند با بعضی از چیزهایی (عقایدی) که پیامبر ﷺ آورده است؛ مثل کسی که مخالفت کند با آیات صفات، و احادیث صفات و آنها را بر غیر مراد خدا تأویل کند.<sup>۱</sup>

### ◆ انکار مجاز در قرآن

اگر لفظی در غیر از معنایی که در عرف محاوره برای آن وضع شده استعمال شود، مجاز است، و این استعمال به جهت مناسبتی است که میان معنای حقیقی و مجازی وجود دارد و استعمال مجازی همراه با قرینه‌ای است که مانع از اراده معنی حقیقی می‌باشد.<sup>۲</sup>

قول به حقیقت و مجاز قول مشهور میان علمای ادب و بلاغت و اصول است و این دانشمندان در طول قرن‌ها تلاش کرده‌اند که تعریف از حقیقت و مجاز هر چه دقیق‌تر باشد و مجازی سخن گفتن را از مزایا و محاسن کلام فصیح و بلیغ برشمرد و نبود مجاز در کلام را مساوی خالی بودن کلام از زیبایی، و مجاز را ابلغ از تصریح و حقیقت دانسته‌اند.<sup>۳</sup> همچنین آنان دلایل منکران را به‌عنوان شبهه رد کرده‌اند. عمده

۱. مجموع الفتاوی، ج ۱۶، ذیل تفسیر سوره کوثر.

۲. جواهر البلاغة، ص ۲۹۰. در این بحث از مزیت و فواید مجاز و انواع آن نیز بحث شده است.

۳. «اعلم أنّ أرباب البلاغة وأصحاب الصياغة للمعاني مطبقون على أنّ المجاز أبلغ من الحقيقة، وأنّ الاستعارة أقوى من التصريح بالثبیه، وأنّ الكناية أوقع من الإفصاح بالذكر». مفتاح العلوم، ص ۱۸۰. «ولوسقط المجاز»

همت منکران این بوده است که دلایل و وجوهی را در نقض وجود حقیقت و مجاز ارائه کنند، بدون آنکه بتوانند جایگزینی دقیق‌تر، منسجم‌تر، روشن‌تر و قوی‌تر از آن ارائه دهند. نظریه اینان عملاً مورد اقبال قرار نگرفته و به سیره غالب و رایج در تدریس و تعلیم ادب عربی تبدیل نشده است.

تنها گروهی اندک در میان جامعه وسیع اسلامی از جمله ابن تیمیه که از پیروی سلف دم می‌زند، آن را شعار خود ساخته و آیاتی از قرآن را که بیشتر مربوط به صفات خداوند است، طبق آن معنا کرده‌اند.

ابن تیمیه وجود مجاز در قرآن را انکار کرده و گفته است که معنای همه الفاظ قرآن و الفاظ رسول خدا، روشن و آشکار است و مجازی در آنها وجود ندارد و همگی حقیقت هستند.

او معتقد است که تقسیم لغت به حقیقت و مجاز، مسئله حادث و بدعت‌آمیز است. اهل لغت و علمای سلف کلام را بر حقیقت و مجاز تقسیم نکرده‌اند و به این مسئله معتقد نبوده‌اند،<sup>۱</sup> و اگر به مجاز در لغت نیز قائل شویم، در قرآن مجازی وجود ندارد. به نظر ابن تیمیه لفظی که در دو معنا یا بیشتر استعمال می‌شود، از سه حالت بیرون نیست: یا در یکی حقیقت و در بقیه مجاز است، یا حقیقت در همه آنهاست به نحو اشتراک لفظی، و یا حقیقت است در قدر مشترک میان آنها که در این صورت از اسمای متواطی (مشترک معنوی) است. از آنجا که مجاز و اشتراک لفظی خلاف اصل‌اند، پس الفاظی که در بیش از یک معنا استعمال می‌شوند، همه اسمای متواطی‌اند و همه اسمای عام از این قبیل‌اند.<sup>۲</sup> ابن تیمیه مواردی از آیات قرآن را که ادعای مجاز در آنها شده، با این بیان و از باب اشتراک معنوی تفسیر می‌کند. او مجاز

→ من القرآن سقط منه شطر الحسن، فقد اتفق البلغاء على أن المجاز أبلغ من الحقيقة ولو وجب خلو القرآن من المجاز وجب خلوه من الحذف والتوكيد وتثنية القصص وغيرها. *الإتقان*، ج ۲، ص ۹۰. همچنین سیوطی در این کتاب از صفحه ۹۰ تا ۹۶ همه انواع مجاز را ذکر و آیات مربوط به هر کدام را بیان کرده است.

۱. *مجموع الفتاوی* (کتاب الایمان الکبیر)، ج ۷، ص ۸۸، و ص ۱۰۲، ۱۰۳.

۲. همان، ص ۹۷-۹۸.

در حذف را نیز نمی‌پذیرد و بر آن است که در مثال‌هایی از قبیل «*وَسُئِلَ الْقُرَيْبَةُ*»<sup>۱</sup>، «قریه»، هم شامل آبادی و هم شامل ساکنان آن می‌شود و نیازی نیست که کلمه «اهل» در تقدیر گرفته شود؛ چنان‌که نزد قائلان به مجاز مشهور شده است.<sup>۲</sup> در واقع این عقیده او ناشی از ظاهرگرایی او است و می‌خواهد با این کلام، عدم تأویل آیات صفات خدا را توجیه کند و می‌توان این کلام او را بدین‌گونه پاسخ داد:

اولاً، برای کلام عربی، معانی اولیه و ثانویه‌ای هست. معانی اولیه همان حقایق مجرد هستند، بدون اینکه زائد بر آن چیزی داشته باشند، ولی معانی ثانویه معانی‌ای علاوه بر آن حقایق می‌باشند؛ مثل مجاز، استعاره، کنایه، تشبیه، تأکید، فصل و وصل و... و علم بلاغت عهده‌دار بیان این معانی است. این معانی ثانویه نقش مهمی در زبان عربی دارند و از این روست که زبان عربی فصیح‌ترین زبان هاست و عرب‌ها نیز این معانی را در اشعار و خطابه‌هایشان به کار می‌برند و قرآن و احادیث رسول خدا هم بر سبک و اسلوب زبان عربی نازل شده است. پس در آنها لطایف مجازات و بدیع... وجود دارد: «*وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ*»<sup>۳</sup> پس نمی‌توان منکر شد که استعمال لفظی در غیر معنای موضوع‌له‌اش و به نحو اتساع در سخن گفتن نزد سلف نیز وجود داشته و در قرآن نیز رخ داده است. سپس دانشمندان ادب برای این نوع استعمال شرایطی ذکر و اصطلاحی وضع کردند و آن را مجاز نامیدند. آیا اصطلاحات ادبی و علمی نیز به تریخ و اجازه شارع نیاز دارد و باید سلف آن را به کار برده باشند؟<sup>۴</sup> بی‌تردید چنین نیست و چنین ادعایی پذیرفته نیست و خود ابن تیمیه نیز نمی‌تواند چنین ادعایی داشته باشد؛ مثلاً علمای ادب، الفاظ را به فاعل، مفعول، معرب، مبنی و غیر اینها تقسیم کرده‌اند و این نام‌ها از اصطلاحات حادثی است

۱. سوره یوسف، آیه ۸۲.

۲. مجموع الفتاوی (کتاب الإیمان الکبیر)، ج ۷، ص ۱۰۲-۱۰۳.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۴: «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قومش تا (حقایق را) برای آنها آشکار سازد».

۴. التأویل فی مختلف المذاهب و الآراء، ص ۱۴۸.

که پیش از آن وجود نداشته است. آیا ابن تیمیه می‌تواند کاربرد این اصطلاحات را نیز منع کند؟ آیا خود او این اصطلاحات را به کار نمی‌برد؟ اگر قرار بر مناقشه در اصطلاح باشد، می‌توانیم در جواب ابن تیمیه بگوییم که «اسمای متواطی» نیز نزد سلف شناخته نبوده است و سلف چنین اصطلاحاتی به کار نبرده‌اند.

اینکه مجاز و اشتراک لفظی خلاف اصل هستند، مطلب درستی است، ولی نتیجه‌ای که ابن تیمیه از آن می‌گیرد - و می‌گوید الفاظی که در بیش از یک معنا استعمال شده‌اند، همه اسمای متواطی‌اند - غلط است؛ چون که سیره عقلا و عرف از اول این‌طور بوده که در جایی که قرینه صارفه قوی در بین باشد و این خلاف اصل اوقع فی النفوس باشد و مزیتی داشته باشد و دلیلی هم آن را تأیید کند، در این صورت خلاف اصل، مقدم می‌شود و مردم نیز در همه جای دنیا در محاوراتشان به این شیوه عمل می‌کنند و حتی آن را بلیغ‌تر و فصیح‌تر می‌دانند و این نوع گویش را یک نوع هنر و امتیاز می‌دانند.

ثانیاً، احمد بن حنبل معیت را در آیه **﴿إِنِّي مَعَكُمْ مَسْمُوعُونَ﴾**<sup>۲</sup> مجاز لغوی می‌داند<sup>۳</sup> و تصریح به مجاز می‌کند و شافعی هم در کتاب *الرسالة* قائل به وجود مجاز شده است، ولی با عبارت دیگری بیان کرده است.<sup>۴</sup>

### ◆ نمونه‌هایی از موارد نقض در مجاز گویی

در بررسی آثار ابن تیمیه به مواردی از نقض کلامش دست می‌یابیم که چند نمونه را از باب مثال ذکر می‌کنیم:

۱. در کتاب *الایمان الکبیر* می‌نویسد:

۱. سوره طه، آیه ۴۶.

۲. سوره شعراء، آیه ۱۵.

۳. *الرد علی الزنادقة والجهمیة*، ص ۱۸.

۴. ر.ک: *الرسالة*، ص ۶۷.

و كذلك قوله تعالى: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾<sup>۱</sup>. قيل: حبل الله هو دين الاسلام، و قيل: القرآن، و قيل: عهده، و قيل: طاعته و أمره، و قيل: جماعة المسلمين و كل ذلك حق.

و درجایی هم می گوید: «بحبل الله هو كتابه»<sup>۲</sup>.

۲. در بیان معانی معیت از احمد بن حنبل نقل می کند:

﴿لَا تَحْزَنُ إِبْرَاهِيمَ اللَّهُ مَعَنَا﴾<sup>۳</sup>؛ یعنی في الدفع عنا. ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ

الصَّالِحِينَ﴾، یعنی في النصرة لهم على عدوهم<sup>۴</sup>.

۳. در العقيدة الحموية الكبرى می نویسد:

و لما قال النبي لصاحبه في الغار ﴿لَا تَحْزَنُ إِبْرَاهِيمَ اللَّهُ مَعَنَا﴾<sup>۵</sup> كان

هذا أيضاً حقاً على ظاهره و دلّت الحال على أنّ حكم هذه المعية هنا

معية الإطلاع و النصر و التأييد<sup>۶</sup>.

حال سؤال این است که چطور در این موارد می توان خلاف ظاهر عمل کرد، ولی

در صفات خبری خداوند نمی توان؟!!

اینها نمونه هایی از تعارضات و عدم پای بندی او به مبنایش است.

اگر گفته شود که مجاز همان کذب است و با این توجیه وجود مجاز در قرآن را انکار کنند، حرف باطلی است و در این صورت استعاره و کنایه و... را هم باید انکار کرد. ابن قتیبه در جواب ادعای ابن تیمیه می گوید: در این صورت اکثر گفته های ما

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲. مجموع الفتاوی، (کتاب ایمان الکبیر)، ج ۷، ص ۴۰.

۳. سوره توبه، آیه ۴۰.

۴. بیان تلبیس الجهمیة، ج ۲، ص ۵۳۳.

۵. سوره توبه، آیه ۴۰.

۶. مجموع الفتاوی، (الفتوی الحمویة الکبری)، ج ۵، ص ۱۰۴.

دروغ خواهد بود؛ چون افعالی را به غیر حیوان نسبت می‌دهیم؛ مثل رخص السعیر و نبت البقل و...؛ مثلاً در آیه شریفه ﴿جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ﴾<sup>۱</sup> چگونه اراده، به دیوار نسبت داده شده؛ درحالی که دیوار دارای اراده نیست.<sup>۲</sup>

### ◆ تأویل<sup>۳</sup> در نزد ابن تیمیه

ابن تیمیه آیاتی را که در آنها دو معنا محتمل باشد و مردد میان دو معنا باشد، متشابه می‌داند و برای محکم سه معنا بیان می‌کند که یکی از آنها به معنای محکم در تأویل و معناست (یعنی معنای آنها روشن است و نیاز به تأویل ندارند) و برای تمییز دادن معنا و حقیقت مقصود از غیر مقصود است و این قسم از محکم، در مقابل متشابه است.<sup>۴</sup>

او برای تأویل هم سه معنا ذکر می‌کند که عبارت‌اند از:

۱. تأویل در عرف متأخرین: تأویل، برگرداندن لفظ از معنای راجح به معنای مرجوح به خاطر دلیل و قرینه‌ای که همراه آن است.
۲. تأویل در عرف سلف: به معنای تفسیر کلام و بیان معنای آن است، خواه این تفسیر موافق ظاهر کلام باشد و خواه مخالف ظاهر آن. بنابراین تأویل و تفسیر در این کاربرد نزدیک و مترادف‌اند.

۳. معنای دوم تأویل در عرف سلف: درباره این معنا گفته است:

نفس المراد بالكلام. فَإِنَّ الْكَلَامَ إِنْ كَانَ طَلِباً كَانَ تَأْوِيلَهُ نَفْسَ

الْفِعْلِ الْمَطْلُوبِ وَإِنْ كَانَ خَبِراً كَانَ تَأْوِيلَهُ نَفْسَ الشَّيْءِ الْمَخْبَرِ بِهِ.

۱. سوره کهف، آیه ۷۷.

۲. تأویل مشکل القرآن، ص ۱۳۲-۱۳۳.

۳. «تأویل از ریشه اول به معنای بازگشت به اصل گرفته شده است. بنابراین تأویل یک شیء یعنی برگرداندن آن به مکان و مصدر اصلی خودش. تأویل لفظ متشابه، یعنی توجیه ظاهر آن، به طوری که به معنای واقعی و اصیل خود برگردد. التمهید، ج ۹، ص ۲۲.

۴. مجموع الفتاوی، (کتاب الاکلیل فی متشابه التأویل)، ج ۱۳، ص ۱۲۲-۱۲۵.



او معنای سوم را قبول می‌کند که عبارت است: نفس مراد از کلام، که اگر کلام جمله‌ای انشایی باشد، تأویلش خود عمل مطلوب است و اگر جمله خبریه باشد، تأویلش عبارت است از نفس وجود خارجی مخبر به.

وی می‌افزاید: میان این معنای تأویل با دو معنای دیگر تفاوت آشکاری دیده می‌شود؛ چون دو معنای اول، از مقوله لفظ و از قبیل علم و کلام است و مانند تفسیر و شرح و توضیح، وجود خارجی ندارد، بلکه عملی قلبی است که وجود ذهنی و لفظی و کتبی دارد، اما تأویل به معنای مختار، نفس وجود خارجی اشیاء است، اعم از اینکه در گذشته اتفاق افتاده و تحقق خارجی یافته باشد، یا در آینده بخواهد تحقق یابد. بنابراین وقتی گفته شود: «خورشید طلوع کرد» تأویل این جمله، خود طلوع خورشید است. بعد می‌گوید که تأویل در عرف و زبان قرآن، به این معناست.<sup>۱</sup> از این کلام ابن تیمیه برداشت می‌شود که او تأویل را مصداق خارجی کلام می‌داند.

علامه طباطبایی در نقد این نظریه ابن تیمیه فرموده‌اند:

اشکال این نظریه این است که امر خارجی را مرتبط به مضمون کلام دانسته، حتی مصداق و تک‌تک اخباری را که از حوادث گذشته و آینده خبر می‌دهد، مصداق تأویل شمرده و نیز خطا رفته که متشابه را منحصر در آیات مربوط به صفات خدای تعالی، و در آیات مربوط به قیامت دانسته است.

توضیح اینکه بنا به گفته وی، مراد از تأویل در جمله: ﴿وَأَبْتَعَاءُ تَأْوِيلِهِ...﴾<sup>۲</sup> یا تأویل قرآن است، و ضمیر «ها» در آن به کتاب بر می‌گردد، که در این صورت جمله ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾<sup>۳</sup> با آن نمی‌سازد؛ چون بسیاری از تأویل‌های قرآن از قبیل تأویلات

۱. همان.

۲. سوره آل عمران، آیه ۷.

۳. همان.

قصص و بلکه احکام و نیز تأویل آیات اخلاق، تأویل‌هایی است که ممکن است غیر خدای تعالی و هم غیر راسخین در علم، و حتی بیماردلان نیز از آن آگاه بشوند؛ چون درک حوادثی که آیات قصص از آن خبر می‌دهد، چیزی نیست که مختص به خدا و راسخین در علم باشد، بلکه همه مردم در درک آن شریک هستند، و همچنین حقایق خلقی و مصالحی که از عمل به احکام عبادات و معاملات و سایر امور تشریح شده، ناشی می‌گردد. و اگر مراد از تأویل در آیه شریفه، تأویل خصوص متشابه باشد، در این صورت حصر مستفاد از جمله: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾<sup>۱</sup> درست می‌شود، و می‌فهماند که غیر از خدای تعالی و راسخین در علم، مثلاً کسی را نمی‌رسد که به تأویل متشابهات قرآن پردازد؛ زیرا منجر به فتنه و گمراهی مردم می‌شود، ولی منحصر کردن صاحب این قول، آیات متشابه را در آیات مربوط به صفات خدا و اوصاف قیامت درست نیست؛ چون همان‌طور که پی‌گیری این آیات منجر به فتنه و ضلالت می‌شود، پی‌گیری سایر آیات متشابه نیز چنین است.<sup>۲</sup>

تأویل واقعی است که حقیقت عینی دارد اما مقصود از حقیقت عینی هر امر خارجی مرتبط با مضمون عرفی کلام نیست تا از قبیل مفاهیم و مصادیق باشد که در کلام ابن‌تیمیه آمده است، بلکه تأویل حقیقتی است که ظواهر الفاظ و عبارات از آن نشأت گرفته است. ابن‌تیمیه عینیت را عینیت مصداقی می‌داند، ولی علامه معتقد است که منظور از عینیت، خارج‌الذهن بودن آن (تأویل) است. تأویل از امور عینی است که از جهت بلندی مقام، ممکن نیست در چهارچوب الفاظ قرار گیرد و آمدن آنها در قالب الفاظ از این باب است که خواسته است ذهن بشر را به گوشه‌ای و روزنه‌ای از حقایق نزدیک سازد، نه از قبیل مفاهیمی که از الفاظ به ذهن می‌رسد.

۱. سوره آل عمران، آیه ۷.

۲. المیزان، ج ۳، ص ۴۸.

آیت الله معرفت نیز در نقد این نظریه ابن تیمیه می‌نویسد:

ابن تیمیه مسئله تأویل را با مسئله مصداق خلط کرده است؛ زیرا وجود عینی اشیا عین تشخیص آنهاست که از آن به مصداق خارجی نیز تعبیر می‌شود و اطلاق تأویل بر وجود عینی و همچنین اطلاق تأویل بر موجودات عینی که دارای آثار و خواص طبیعی هستند مثلاً سیب، مرسوم و معهود نیست.<sup>۱</sup>

ابن تیمیه در تفسیر سوره اخلاص درباره تشابهات می‌نویسد:

باید تأویل امر، معلوم و روشن باشد؛ چون عمل به امر و ترک منهی عنه بدون علم به آن ممکن نیست، اما در قرآن امر متشابه وجود ندارد. پس مراد از ﴿وَأُخْرُ مُتَشَبِهَاتٌ﴾<sup>۲</sup> خبر است و منظور از خبر متشابه، خبرهایی است که درباره شیر، عسل، آب، حریر، طلا و امور بهشتی دیگر است و بین اینها و آنچه در دنیا هست، تشابه لفظی و معنایی وجود دارد، ولی حقیقت اینها با هم متفاوت است و حقیقت آنها در این دنیا برای ما معلوم نیست. همچنین از جمله خبرهایی که تأویل آن را غیر از خدا نمی‌داند، وقت الساعة، شرایط الساعة، کیفیت حساب، صراط، میزان، حوض، ثواب، عقاب و... است. همچنین کیفیات چیزهایی (صفات) که خدا از آنها برای خودش خبر می‌دهد، از تشابهاتی است که تأویل آنها را فقط خدا می‌داند، اما خود معنای آن صفات مثل استوا بر عرش، سمع، بصر، کلام و مانند اینها برای مردم معلوم است، ولی کیفیت آنها مجهول است.<sup>۳</sup>

۱. التمهید فی علوم قرآن، ج ۳، ص ۳۰، و به طور مفصل در التفسیر والمفسرون فی ثوبه التمشیب، ج ۹، و در

التمهید، ص ۳۱-۳۴ در این باره بحث کرده‌اند.

۲. سوره آل عمران، آیه ۷.

۳. تفسیر سوره اخلاص، ص ۱۶۴.

او قرار گرفتن اسما و صفات خدا را در محدوده تشابهاتی (که فقط خدا تأویل آن را می‌داند)، این چنین رد می‌کند که هیچ یک از سلف و ائمه (احمد بن حنبل و امثال او)، اینها را داخل در تشابهات قرار نداده و فهمیدن معانی آنها را نفی نکرده و این اسما و صفات را مثل کلام نامفهوم قرار نداده‌اند که معنای آنها فهمیده نمی‌شود، بلکه گفته‌اند که برای آنها معانی صحیحی است و از تأویل آنها نهی کرده و تأویل آنها را تحریف شمرده‌اند.<sup>۱</sup>

فخر رازی، از علمای بنام اهل سنت، معتقد است برای اینکه بتوان خدا را طوری معرفی کرد که همگان بتوانند درک کنند، چاره‌ای جز به کارگیری کلام متشابه و محکم در این باب نیست. او می‌نویسد:

دعوت قرآن همگانی است و خواص و عوام، مخاطب قرآن هستند و معمولاً عوام توان درک تمام حقایق را ندارند؛ زیرا هرگاه برای یکی از عوام از موجودی سخن گفته شود که جسم ندارد و مکان نیز اشغال نمی‌کند و حتی نمی‌توان به او اشاره کرد، از این رو گمان می‌کند چنین موجودی وجود ندارد و منکر آن می‌شود. بر این اساس بهتر است با الفاظی مناسب با توان فهم و تخیل وی سخن گفته شود که این از باب تشابهات است، و کلامی هم باید بعد از این باشد، تا حقیقت را برای آنها کشف کند و این هم از محکمت است.<sup>۲</sup>

ابن تیمیه با تکیه بر این مبانی، همه صفات و افعالی را که برای خدا در قرآن ذکر شده، صحیح و درست می‌داند. و تأویل آنها را جایز نمی‌داند او با استناد به آیاتی نظیر ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ﴾<sup>۳</sup>، ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾<sup>۴</sup>، ﴿وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو

۱. الإكليل في التشابه والتأويل، ص ۲۴.

۲. تفسیر کبیر، ج ۷، ص ۱۷۲.

۳. سوره قیامت، آیه ۲۲.

۴. سوره طه، آیه ۵.

الْجَلَلِ وَالْإِكْرَامِ»<sup>۱</sup> «وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي»<sup>۲</sup> «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»<sup>۳</sup> «وَجَاءَ رَيْثُكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»<sup>۴</sup> و آیاتی دیگر از این قبیل، خدا را قابل رؤیت می‌داند و قائل است که خدا بر عرش استیلا دارد و دارای مکان، جهت، دست، پا و صورت است و برای فرار از تشبیه می‌گوید همه صفات درست و برحق است، اما کیفیت آنها مجهول است. بنابراین وی معتقد شده است که خدا بر فراز آسمان‌هاست و جلوس او بر عرش صحیح است و برای او دست و پا و صورت و... قائل است. او برای فرار از اتهام تشبیه و تجسیم، یک قید بلاکیف را اضافه می‌کند.

#### ◆ ناسازگاری سخن ابن تیمیه با آیات محکم

اولاً: ادعای ابن تیمیه که در بالا آن را بیان کردیم، با آیات محکم قرآن سازگار نیست؛ محکمانی مثل: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»<sup>۵</sup> و «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَيْنِي»<sup>۶</sup>، این آیه به صراحت رؤیت خداوند به وسیله انسان را برای همیشه نفی می‌کند؛ زیرا ادبا گفته‌اند که «لن» برای نفی ابد است. همچنین خداوند می‌فرماید: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»<sup>۷</sup> «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»<sup>۸</sup> «وَوَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ حَاطِطًا»<sup>۹</sup>، چگونه ممکن است که خداوند در

۱. سوره الرحمن، آیه ۲۷.

۲. سوره طه، آیه ۳۹.

۳. سوره فاطر، آیه ۱۰.

۴. سوره فجر، آیه ۲۲.

۵. سوره انعام، آیه ۱۰۳.

۶. سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

۷. سوره شوری، آیه ۱۱.

۸. سوره توحید، آیه ۴.

۹. سوره نساء، آیه ۱۲۶.

عین اینکه «محیط» (احاطه کننده) به همه هستی و کائنات باشد، احاطه شده در عرش که جزیی از کائنات است باشد؟ خداوند در آیه‌ای دیگر فرموده است: «فَأَيْنَمَا تُولُوْنَ فَثُمَّ وَجْهُ اللَّهِ»<sup>۱</sup> این آیه کریمه نیز به روشنی استقرار خدا در مکان معین را نفی می‌کند. این آیات و ده‌ها آیات دیگر، ساحت رب العالمین را از تشبیه و تجسیم منزه می‌کند. آیات پرشمار دیگری احاطه شدن خداوند و استقرار او در مکان معین را نفی می‌کند.

او به آیات محکمی نظیر «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»، «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» و «لَنْ تَرِيْنِي»<sup>۲</sup> اعتنا نکرده است. «ید» در قرآن مفرد،<sup>۳</sup> تشبیه<sup>۴</sup> و جمع<sup>۵</sup> به کار رفته است. اگر به ظاهر این گونه آیات تمسک شود، برای خدا یک دست و دو دست و چند دست ثابت می‌شود و این هم درست نیست. پس چاره‌ای نیست جز اینکه ید را به قدرت و نعمت تأویل کنیم.

ثانیاً: توجیه بلاکیف (الکیف مجهول) در کتاب و سنت وجود ندارد و این عبارت را صاحبان این قول خودشان اختراع کرده‌اند، تا از اتهام تجسیم و تشبیه فرار کنند، و آلاً براساس کدام قسمت از کتاب و سنت این ادعا را مطرح می‌کنند. به علاوه، این سخن متناقض است؛ چون مثلاً حقیقت ید عبارت است از عضوی که دارای یک کیفیتی مشخص باشد و حذف این کیفیت حذف آن حقیقت است.<sup>۶</sup> علاوه بر این، در تفاسیر مورد قبول ابن تیمیه مثل طبری، بغوی و ابن عطیه در ذیل آیات صفات خبری، تأویل این آیات نقل گردیده و از قول صحابه نیز تأویل این صفات آورده شده است.<sup>۷</sup>

۱. سوره بقره، آیه ۱۱۵.  
 ۲. ر.ک: سوره فتح، آیه ۱۰.  
 ۳. ر.ک: سوره مائده، ۶۴.  
 ۴. ر.ک: سوره یس، آیه ۷۱.  
 ۵. الإلهیات، ج ۱، ص ۳۲۰.  
 ۶. ر.ک: جامع البیان، ج ۳، ص ۷؛ ج ۲۹، ص ۱۲۰؛ معالم التنزیل، ج ۳، ص ۵۴۸؛ ج ۵، ص ۲۵۳؛ المحرر الوجیز، ج ۲، ص ۲۱۶؛ ج ۴، ص ۳۷، ۳۰۵ و....

### ◆ جمع‌بندی

ابن تیمیه تفسیر قرآن به قرآن را بهترین روش تفسیر می‌داند. در این مقاله نظر ابن تیمیه در تفسیر و نیز درباره عدم وجود مجاز در قرآن بررسی شد و در رد او گفتیم که زبان عربی به جهت وجود مجاز، استعاره، کنایه و... از فصیح‌ترین زبان‌هاست و قرآن نیز به زبان عربی نازل شده و از این روش بیان، استفاده کرده است و انکار اینها فصاحت و بلاغت قرآن را از بین می‌برد.

در ادامه، نظر او را درباره تأویل متشابهات بررسی کردیم. گفتیم که در قرآن آیات متشابهی وجود دارند که برای درک آنها باید به آیات محکم قرآن مراجعه کرد، و الا انسان به خطا خواهد رفت، چنان‌که ابن تیمیه دچار خطا شده است. ابن تیمیه آیات متشابه را منحصر در آیات صفات قیامت و کیفیات صفات خدا می‌داند، ولی خود صفات خبری خداوند را جزء متشابهات نمی‌داند و تأویل این آیات را جایز نمی‌داند، و آنها را بر ظاهرشان حمل می‌کند. لذا به تجسیم و تشبیه متهم شده. او برای دفع این اتهام می‌گوید که کیفیت آنها مجهول است، یعنی دست، وجه و... برای خدا ثابت است، ولی بلا کیف. در جواب گفتیم که قید کیف مجهول در کتاب و سنت نیست و از ابداعات آنان است و از طرفی در این قید تناقض وجود دارد؛ پس این قید اتهام را از او دفع نکرد.

۷۹

ابن تیمیه تأویل را مصداق خارجی کلام می‌داند. او بین تأویل و مصداق خارجی خلط کرده و هر امر خارجی را مرتبط به مضمون کلام دانسته است، حتی مصادیق و تک‌تک اخباری را که از حوادث گذشته و آینده خبر می‌دهد، مصداق تأویل شمرده است.

ابن تیمیه مدعی است که نه در کتاب و سنت و نه از هیچ یک از صحابه و تابعین نقل نشده است که صفات خبری خداوند تأویل می‌شود، ولی با مراجعه به اقوال صحابه که در تفاسیر حتی تفاسیری که نزد ابن تیمیه معتبر است، بطلان ادعای او ثابت می‌شود.

## ◆ كتابنامه

\* قرآن كريم.

١. أسباب النزول: ابو الحسن علي بن احمد واحدي نيشابوري، بي جا، چاپ دوم، ١٣٨٧ ق.
٢. الإلهيات على هدى الكتاب والسنة (محاضرات آيت الله سبحاني): حسن مكى عاملى، بي جا، بي تا.
٣. بحار الأنوار: محمد باقر مجلسى، بيروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٤ ق.
٤. بيان تلبيس الجهمية في تأسيس بدعهم الكلامية: احمد بن عبدالحليم ابن تيميه، مصر: مؤسسة قرطبة، بي تا.
٥. تاريخ بغداد: ابوبكر احمد بن علي خطيب بغدادى، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ دوم، ١٤٢٥ ق.
٦. تاريخ مدينة دمشق: أبو القاسم علي بن حسن بن هبة الله بن عبدالله شافعي، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة عمري، بيروت: دار الفكر، ١٩٩٥ م.
٧. التأويل في مختلف المذاهب والآراء: محمد هادى معرفت، تهران: مجمع جهانى تقريب مذاهب اسلامى، ١٣٨٥ ش.
٨. تأويل مشكل القرآن: ابن قتيبه، مصر: دار التراث، چاپ دوم، ١٣٩٣ ق.
٩. تفسير القرآن العظيم: عبدالرحمن بن محمد بن ادريس ابن ابي حاتم، تحقيق: اسعد محمد الطيب، بيروت: دارالفكر، ١٤٢٤ ق.
١٠. التفسير الكبير: فخررازي، طهران: دارالكتب العلمية، چاپ دوم، بي تا.
١١. التفسير والمفسرون: محمد حسين ذهبى، قاهرة: دار الكتب الحديثة، ١٣٨١ ق.
١٢. تفسير سورة اخلاص: احمد بن عبدالحليم ابن تيميه، كويت: مكتبة المنار الاسلامية، چاپ سوم، ١٣٧٩ ق.
١٣. التمهيد في علوم القرآن: محمد هادى معرفت، قم: مؤسسة التمهيد، چاپ اول، بي تا.
١٤. جامع الأصول في أحاديث الرسول: مبارك بن محمد بن الاثير الجزرى، تحقيق: عبدالسلام محمد عمر علوس، بيروت: دارالفكر، ١٤٢٨-١٤٢٩ ق.




۱۵. جامع البيان في تفسير القرآن: محمد بن جرير طبري، بيروت: دارالمعرفة، چاپ دوم، ۱۳۹۲ق.
۱۶. الجامع لأحكام القرآن: قرطبي، بيروت: دار الفكر، چاپ اول، ۱۴۲۸-۱۴۲۹ق.
۱۷. جواهر البلاغة: احمد هاشمي، بيروت: دار احياء التراث العربي، بی تا.
۱۸. الدر المنثور في التفسير بالمتأثر: جلال الدين سيوطي، قم: كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي، ۱۴۰۴ق.
۱۹. الرد على الزنادقة والجهمية: احمد بن حنبل شيباني، تحقيق: محمد حسن راشد، القاهرة: المطبعة السلفية، ۱۳۹۳ق.
۲۰. الرسالة: محمد بن ادریس شافعی، تحقيق: خالد السبع العلمي و زهير شفيق الكبي، بيروت: دارالكتاب العربي، ۱۴۲۹ق.
۲۱. سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات: علی اصغر رضوانی، قم: مسجد جهكران، چاپ اول، ۱۳۸۴ش.
۲۲. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل: عبيدالله بن احمد حسانى، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامى، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
۲۳. عمدة القاري شرح صحيح البخاري: بدرالدين ابو محمد محمود بن احمد عيني، بيروت: دار احياء التراث العربي، بی تا.
۲۴. الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل: محمود بن عمر الزمخشري، بيروت: دارالكتاب العربي، بی تا.
۲۵. الكشف والبيان (تفسير ثعلبي): ابواسحاق احمد، بيروت: داراحياء التراث العربي، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۲۶. كنز العمال: على متقى هندی، بيروت: مؤسسة الرسالة، بی تا.
۲۷. مبانی تفسیر: سيد رضا مؤدب، قم: دانشگاه قم، چاپ اول، ۱۳۸۸ش.
۲۸. مجموع الفتاوى: احمد بن عبدالحليم ابن تيميه، تحقيق: مصطفى القادر عطا، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
۲۹. المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز: ابن عطية اندلسي، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۲۲ق.

۳۰. معالم التنزيل في تفسير القرآن: حسين بن مسعود بغوي، بيروت: دار احياء التراث العربي، ۱۴۲۰ق.
۳۱. المعجم الأوسط: ابوالقاسم سليمان بن احمد طبراني، تحقيق: محمد حسن اساعيل شافعي، بيروت: دارالفكر، چاپ اول، بی تا.
۳۲. معرفة علوم الحديث: حاکم نیشابوری، بيروت: دارالکتب العلمیة، چاپ دوم، ۱۳۹۷ق.
۳۳. مقدمة في اصول التفسير: احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیة، تحقیق: عدنان زرزور، کویت: دارالقرآن الکریم، چاپ دوم، بی تا.
۳۴. مکاتب تفسیری: علی اکبربابایی، قم: ناشران پژوهشگران حوزه و دانشگاه، و سازمان مطالعه و تدوین، چاپ دوم، ۱۳۸۵ش.
۳۵. منهاج السنة النبویة في نقض كلام الشيعة و القدریة: احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیة، تحقیق: عبدالله محمود عمر، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ دوم، بی تا.
۳۶. المیزان في تفسير القرآن: سید محمدحسین طباطبائی، تهران: دارالکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ۱۳۶۲ش.



# شکر دین تیمیه در انکار فضائل امام امیرالمؤمنین علیه السلام

\* سید ابوالفضل ایرانی \*



### ◆ چکیده

وهابیان و در رأس آنها ابن تیمیه، وقتی با احادیث مربوط به فضایل اهل بیت پیامبر ﷺ مواجه می‌شوند، تا جایی که امکان دارد، درصدد انکار بر می‌آیند و در این راه از شیوه‌های مختلفی استفاده می‌کنند، و استراتژی ایشان در این باره سه رکن اساسی یعنی تکذیب، تأویل و تشریک است. در این نوشتار سعی شده شیوه یاد شده با بیان نمونه‌هایی ارائه شود.

**کلیدواژگان:** ابن تیمیه، اهل بیت علیهم‌السلام، حدیث، تکذیب، تشکیک، منهای السنّه، فضایل

امام علی علیه‌السلام.

## ◆ مقدمه

فضایل حضرت علی علیه السلام بر کسی که آشنایی مختصری با اسلام و تاریخ آن دارد، پوشیده نیست، در کتاب‌های تاریخی شیعه و اهل سنت فضایل بسیاری برای آن حضرت بیان شده است. کثرت فضایل ایشان به قدری است که برخی از علمای اهل سنت گفته‌اند: برای هیچ‌یک از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله به اندازه حضرت علی علیه السلام، فضیلت نقل نشده است. سیوطی در کتاب *تاریخ الخلفاء* می‌گوید: «قال الإمام أحمد بن حنبل: ما ورد لأحد من أصحاب الرسول صلی الله علیه و آله من الفضائل ما ورد لعلی علیه السلام»<sup>۱</sup> و همین مضمون را ابن حجر هیتمی در کتاب *الصواعق المحرقة* این‌گونه نقل کرده است: «هي - فضائل امام علي علیه السلام - كثيرة عظيمة شهيرة حتى قال أحمد ما جاء لأحد من الفضائل ما جاء لعلی علیه السلام»<sup>۲</sup>.

در مقابل، ابن تیمیه و پیروان او در کتاب‌های خود، سعی در پوشاندن و انکار فضایل امام علی و سایر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دارند. از منظر ابن تیمیه کسی می‌تواند خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله باشد که افضل امت باشد.<sup>۳</sup> بنابراین در هر حدیث و روایتی که فضیلت حضرت علی علیه السلام بر بقیه صحابه اثبات شود، مورد انکار و تضعیف و تأویل او قرار می‌گیرد و گاه در تضعیف و انکار چنان افراط می‌کند که اگر کسی بدون شناخت قبلی از حضرت علی علیه السلام، کتب ابن تیمیه را مطالعه کرده باشد، به این نتیجه می‌رسد

۱. تاریخ الخلفاء، ص ۱۵۰.

۲. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۳۵۳، الفصل الثاني في فضائله (رضي الله عنه وكرم الله وجهه). همچنین ابن عبدالبر در کتاب الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۱۵ می‌گوید: «وفضائله - امام علي علیه السلام - لا يحيط بها كتاب، و قرطبی در کتاب المفهم لما أشكل من تلخیص کتاب مسلم، ج ۶، ص ۲۷۰، کتاب النبوات، باب فضائل علي بن أبي طالب، می‌گوید: «وكان (علي) علیه السلام قد حُصَّ من العلم، والشجاعة، والحلم، والزهد، والورع، ومكارم الأخلاق ما لا يسعه كتاب، ولا يحويه حصر حساب».

۳. منهاج السنّة، ج ۸، ص ۲۲۸.

که آن حضرت به ظاهر مسلمان بوده و پای بندی چندانی به اسلام نداشته است!! چنان که ابن حجر عسقلانی درباره کتاب *منهاج السنه* که در رد شیعه است، می گوید: «طالعت الرد المذكور. . . ؛ لکنه ردّ فی ردّه کثیراً من الأحادیث الجیاد التي لم يستحضر حالة التصنیف مظانها»<sup>۱</sup> و در ادامه می گوید: «وكم من مبالغه لتوهين كلام الرافضي ذاته أحياناً إلى تنقيص علي عليه السلام». <sup>۲</sup>

ابن تیمیه در مواجهه با روایاتی که در فضیلت اهل بیت علیهم السلام وارد شده است، سعی می کند با هر شیوه ممکن آنها را از اعتبار ساقط کند. در این نوشتار برای نمونه به چند مورد اشاره می کنیم:

### ۱. تکذیب

اولین شیوه و شگرد ابن تیمیه برای خدشه دار کردن روایات وارده در فضایل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، تکذیب و تشکیک در صدور احادیث و انکار شأن نزول آیات است. با مرور کتاب *منهاج السنه*، کلماتی از قبیل «موضوع»، «کذب باتفاق أهل المعرفة»، «کذب باتفاق أهل العلم»، و مانند اینها را در چنین احادیثی به وفور مشاهده می کنیم. در اکثر احادیثی که وی آنها را تکذیب و ادعای اتفاق نظر علما را کرده است، منبع و سندی برای ادعایش ذکر نمی کند و با مراجعه به کتب علما آشکار می شود که نه تنها چنین اتفاقی وجود ندارد، بلکه اجماع و اتفاق بر خلاف ادعای اوست. در اینجا به سه نمونه اشاره می کنیم.

#### الف) انکار حدیث «لا یحبک إلا مؤمن...»

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرموده است: «لا یحبک إلا مؤمن و لا یبغضک إلا منافق». روایاتی نزدیک به این مضمون که حب و

۱. لسان المیزان، ج ۷، ص ۵۲۹.

۲. همان.

بغض امام ملاک ایمان و نفاق دانسته شده، به تواتر در منابع شیعه و سنی نقل شده است.<sup>۱</sup> نکته مهم این است که حب کسی نشانه ایمان است که حب رسول الله ﷺ و حب خداوند در جان او ریشه کرده و ایمان به خدا سراسر وجودش را فراگرفته باشد و همیشه در مدار حق و قرآن حرکت کند؛ کما اینکه رسول خدا ﷺ در مورد امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «علي مع القرآن والقرآن مع علي لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض»<sup>۲</sup> و «من أحب علياً فقد أحبني ومن أحبني فقد أحب الله».<sup>۳</sup>

ابن تیمیه در مواجهه با احادیثی که بغض علی علیه السلام را نشانه نفاق می‌داند، چاره‌ای جز انکار و تکذیب ندارد؛ زیرا از مضمون این احادیث نفاق دشمنان امام علی علیه السلام که ابن تیمیه از آنها دفاع کرده است، آشکار می‌شود. برای مثال او در باره حدیث جابر که چنین مضمونی را نقل می‌کند، می‌گوید:

هذا مما يبين به كذب ما يروى عن بعض الصحابة كجابر، أنه

قال: «ما كنا نعرف المنافقين على عهد النبي ﷺ إلا يبغضهم علي

علي بن أبي طالب». فإن هذا النفي من أظهر الأمور كذباً، لا يخفى

بطلان هذا النفي على آحاد الناس، فضلاً عن أن يخفى مثل ذلك على

جابر أو نحوه.<sup>۴</sup>

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶، ح ۷۸؛ مسند ابن حنبل، ج ۱، ص ۱۲۸، ح ۱۰۶۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲، ح ۱۱۴؛ سنن الترمذی، ص ۱۰۲۰، ح ۳۷۳۶.  
۲. المستدرک، ج ۳، ص ۱۳۴، ح ۴۶۲۸.  
۳. همان، ص ۱۴۱، ح ۴۶۴۸؛ المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۱۰.  
۴. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۴۹.

ابن تیمیه در ادامه به عنوان دلیل کذب بودن حدیث می گوید: «خداوند در قرآن علامات متعددی برای منافقان شمرده است؛ اما بغض علی علیه السلام را نشانه نفاق شمرده است»<sup>۱</sup>.

پاسخ این استدلال ابن تیمیه بسیار آشکار است؛ زیرا اگر نیامدن در قرآن نشانه کذب بودن حدیث باشد، تمام احکامی که از سنت رسول الله اثبات شده و در قرآن از آنها ذکری نشده مانند تعداد رکعات نماز، کذب و باطل است. آیا ابن تیمیه چنین چیزی را می پذیرد؟! علاوه بر اینکه مضمون این حدیث در صحیح مسلم (ج ۱، ص ۸۶) نیز وارد شده است و بنابر استدلال ابن تیمیه این حدیث هم باید کذب باشد؛ حال آنکه اهل سنت، تمام احادیث مسلم را صحیح می دانند.<sup>۲</sup>

### ب) انکار مدنی بودن سوره دهر

از جمله فضایل حضرت علی علیه السلام که مورد اتفاق مسلمانان است، نزول برخی از آیات سوره دهر در مدح ایشان است.<sup>۳</sup> درباره شأن نزول این سوره از ابن عباس روایت شده که: «حسنین علیهم السلام مریض شدند. امام علی و اهل بیت ایشان علیهم السلام به دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نذر کردند که اگر حسنین شفا یابند، سه روز روزه بگیرند. وقتی آنها سلامتی خود را یافتند، همه روزه گرفتند، اما شب اول فقیری، شب دوم یتیمی، و شب سوم اسیری در خانه آنها آمد و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در این سه شب غذای خود را به آنها دادند. در موقع بود که سوره هل اُتی نازل شد»<sup>۴</sup>. خداوند در این سوره از امام علی علیه السلام و اهل بیت ایشان به جهت وفای به نذر تمجید فرموده و وعده بهشت به آنان داده است.

۱. «فإن الله قد ذكر في سورة التوبة وغيرها من علامات المنافقين وصفاتهم أموراً متعددة، ليس في شيء منها بغض علي». منهاج السنّة، ج ۷، ص ۱۴۹.

۲. شایان ذکر است که ابن تیمیه در کتاب منهاج السنّة، ج ۴، ص ۲۹۶، به وجود این حدیث در صحیح مسلم اعتراف می کند، اما بلافاصله نفی می کند.

۳. الدر المنثور، ج ۸، ص ۳۴۳؛ المحرر الوجیز، ج ۵، ص ۴۰۸.

۴. کشاف، ج ۴، ص ۶۷۰؛ تفسیر بیضاوی، ج ۵، ص ۲۷۰، ذیل آیه ۱۲ سوره انسان.



اما از آنجا که ابن تیمیه تحمل اثبات این فضیلت را برای ایشان ندارد، سعی می‌کند به هر نحوی که شده، شأن نزول آن را انکار کند. او می‌گوید: «أما نزول «هل أتى» في عليٍّ فمما اتفق أهل العلم بالحديث على أنه كذب موضوع<sup>۱</sup> و به‌عنوان دلیل برای مدعای خود می‌گوید: «و الدليل الظاهر على أنه كذب أن سورة هل أتى مكيّة باتّفاق الناس، نزلت قبل الهجرة، و قبل أن يتزوج عليّ بفاطمة»<sup>۲</sup> و در بخشی دیگر می‌گوید:

و الناس متفقون على أن علياً لم يتزوج فاطمة إلا بالمدينة و لم يولد له ولد إلا بالمدينة.

.. و سورة هل أتى مكيّة باتّفاق أهل التفسير والنقل، لم يقل أحد منهم إنّها مدنيّة.<sup>۳</sup>

واضح است که ابن تیمیه برای انکار این فضیلت، تأکید بسیاری بر مکی بودن این سوره دارد و ادعا می‌کند احدی از علما و مفسران این سوره را مدنی نمی‌داند؛ حال آنکه اگر نگاهی به تفاسیر علمای اهل سنت که قبل از ابن تیمیه زندگی می‌کرده‌اند، بیندازیم، نه تنها می‌بینیم برخی از آنها این سوره را مدنی می‌دانند، بلکه این قول را به جمهور علما و مفسرین نسبت می‌دهند. برای مثال ابن جوزی که در سال ۵۹۷ هـ ق از دنیا رفته، در کتاب *زاد المسیر فی علم التفسیر* ذیل تفسیر سوره دهر می‌گوید: «فيها ثلاثة أقوال: أحدها أنّها مدنيّة كلّها قاله الجمهور. . . و الثاني مكيّة قاله ابن يسار ومقاتل و حكي عن ابن عباس، و الثالث أنّ فيها مكيّاً و مدنيّاً. . .»<sup>۴</sup>

و همچنین قرطبی متوفای سال ۶۷۱ ق در کتاب *الجامع لأحكام القرآن*، ذیل همین سوره می‌گوید: «قال الجمهور: مدنيّة. و قيل: فيها مكيّ. . .»<sup>۵</sup>.

۱. منهاج السنّة، ج ۸، ص ۵۵۳.

۲. همان.

۳. همان، ج ۷، ص ۱۷۹؛ ج ۴، ص ۲۰.

۴. زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۸، ص ۸۴.

۵. الجامع لأحكام القرآن (تفسیر قرطبی)، ج ۱۹، ص ۷۵، ذیل سوره انسان؛ همچنین ر. ک: تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۹۸؛ دلائل النبوة، ج ۷، ص ۱۴۳؛ فضائل القرآن، ص ۳۳؛ الکشاف، ج ۴، ص ۶۶۶؛ المحرر الوجیز، ج ۵، ص ۵.

### ج) انکار دعای پایانی حدیث غدیر

در کتب روایی اهل سنت و همچنین منابع شیعه نقل شده است که در جریان غدیر، پیامبر اسلام ﷺ بعد از جمله معروف و مشهور «من كنت مولاة فعلي مولاة»، دست به دعا برداشت و فرمود: «اللّٰهُمَّ وال من والاه وعاد من عاداه». ثابت بودن این دعای پیامبر، با اندیشه‌های ابن تیمیه منافات دارد؛ زیرا او برخلاف اهل سنت معتقد است که بسیاری از صحابه با حضرت علی عليه السلام دشمن بودند و بغض او را در دل داشتند، لذا ابن تیمیه بنا بر رویه خود صدور این دعا را انکار می‌کند و می‌گوید: «إنّ هذا اللفظ، وهو قوله: «اللّٰهُمَّ وال من والاه، وعاد من عاداه، . . .» كذب باتّفاق أهل المعرفة بالحديث».<sup>۲</sup> چنان که روشن است، ابن تیمیه باز هم ادعا می‌کند به اتفاق اهل معرفت این حدیث کذب است. این درحالی است که بزرگان اهل سنت و علمای حدیث آنها همچون احمد بن حنبل،<sup>۳</sup> نسائی،<sup>۴</sup> ابن ابی شیبیه،<sup>۵</sup> ابن حبان،<sup>۶</sup> طحاوی،<sup>۷</sup> . . . و بسیاری دیگر از علمای ایشان،<sup>۸</sup> این دعا را نقل کرده‌اند.

→ ص ۴۰۸. علاوه بر آنکه مکی بودن ملازمه‌ای با اینکه این سوره قبل از هجرت به مدینه نازل شده باشد، ندارد؛ چرا که امکان دارد این سوره بعد از فتح مکه نازل شده باشد.

۱. «فإن كثيراً من الصحابة والتابعين كانوا يبغضونه ويسبونه. . .». منهاج السنّة، ج ۷، ص ۱۳۷.

۲. همان، ص ۵۵.

۳. مسند ابن حنبل، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۱۹، ج ۴، ص ۲۸۱ و ۳۷۰.

۴. خصائص امیر المؤمنین، ص ۷۲، ذیل قول النبی ﷺ: «من كنت وليه فهذا وليه».

۵. مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۷، ص ۵۰۳.

۶. صحیح ابن حبان، ص ۱۸۵۰، ح ۶۹۳۱.

۷. شرح مشکل الآثار، ج ۵، ص ۱۸.

۸. از جمله دیگر بزرگان اهل سنت که این روایت را نقل کرده‌اند، می‌توان اشاره کرد به: طبرانی در المعجم الکبیر،

ج ۳، ص ۲۹۰ و ۳۱۶، حاکم نیشابوری، در المستدرک، ج ۳، ص ۱۱۸، ح ۴۵۷۶.

با بیان این نمونه‌ها، کذب ادعاهای ابن تیمیه مخصوصاً در مواردی که ادعای اجماع و اتفاق می‌کند آشکار می‌شود و لذا کسانی که به کتب او مراجعه می‌کنند باید در هر گزاره‌ای که به علما نسبت می‌دهد احتمال کذب بودن را در نظر داشته باشند.

## ۲. تأویل

گفته شد ابن تیمیه در مواجهه با احادیث فضایل امام علی علیه السلام ابتدا سعی می‌کند حدیث را تکذیب یا تضعیف کند، اما در مواردی که تکذیب احادیث را کافی نمی‌داند و یا به صدور قطعی آن احادیث آگاه است، گام دیگر خود را برمی‌دارد. او در مرحله دوم تمام توان خود را متمرکز می‌کند تا معنای روایت را از ظاهر آن برگرداند؛ به طوری که هیچ فضیلتی از آن اثبات نشود و در برخی موارد به قدری در تأویل روایت پیش می‌رود که گویا آن روایت در ذم امام علی علیه السلام وارد شده است. در این زمینه به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

### ◆ حدیث منزلت

به تواتر از شیعه و سنی نقل شده است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله برای جنگ تبوک از مدینه خارج شد، حضرت علی علیه السلام را به‌عنوان جانشین خود انتخاب کرد و به ایشان فرمود: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي»<sup>۱</sup>.

به اتفاق شیعه و اهل سنت، حضرت هارون علیه السلام افضل الناس در میان صحابه و اطرافیان حضرت موسی علیه السلام بود و از آنجا که در این حدیث، منزلت و جایگاه حضرت علی علیه السلام نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به جایگاه هارون نسبت به موسی تشبیه شده، فضیلت امام علی علیه السلام بر تمام صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله اثبات می‌شود.<sup>۲</sup> اما ابن تیمیه از آنجا که معتقد است کسی باید خلیفه پیامبر باشد که افضل امت است و کسی که خلیفه شده افضل است،<sup>۳</sup> در صدد تأویل و توجیه این روایت بر می‌آید تا عدم فضیلت امام

۱. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۴۶۸؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۰.

۲. نفحات الأزهار، ج ۱۴، ص ۳۵۶.

۳. منهاج السنّة، ج ۸، ص ۲۲۸.

علی علیه السلام را اثبات کند. او می‌گوید: استخلاف امام علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ تبوک، از استخلاف‌های دیگر صحابه از پیامبر صلی الله علیه و آله، نه تنها افضل نبود، بلکه ضعیف‌تر هم بود؛ یعنی این جانشینی از جانشینی‌های بقیه صحابه دارای ارزش کمتری است.<sup>۱</sup> سپس برای این ادعای خود دلایلی ذکر می‌کند که ما به اختصار آنها را ذکر می‌کنیم:

اولاً، در این جنگ پیامبر صلی الله علیه و آله همه مؤمنین را با خود برد و جز زنان و بچه‌ها و منافقین، کسی در مدینه نماند تا حضرت علی علیه السلام بر آنها حاکم باشد و افضلیت او نسبت به مؤمنین اثبات شود؛ درحالی‌که در بقیه جنگ‌ها به‌علت اینکه عده‌ای از مؤمنان در شهر باقی می‌ماندند، کسی که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شد، بر آنها حاکم می‌شد و در نتیجه افضلیت او نسبت به آن مؤمنین اثبات می‌گردید.

ثانیاً، اگر این استخلاف فضیلتی را برای حضرت علی علیه السلام اثبات می‌کرد، ایشان از این استخلاف راضی بود؛ حال آنکه می‌بینیم ایشان به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رود و درحالی‌که گریه می‌کرد، می‌گفت: أتخلفني مع النساء و الصبيان؟<sup>۲</sup>

در اینجا به وضوح می‌بینیم که ابن تیمیه با ارائه این اشکال‌ها و شبهات، سعی در پیشبرد شیوه دوم خود در انکار فضایل و تنقیص مقام حضرت علی علیه السلام دارد.

در پاسخ به این اشکالات چند مطلب را بیان می‌کنیم:

اولاً، این حدیث فقط در ماجرای جانشینی حضرت علی علیه السلام در جنگ تبوک وارد نشده تا با اشکال آن، بتوان از مضمون آن دست برداشت. به‌عبارت دیگر، این حدیث فقط به جانشینی ایشان از پیامبر در مدینه صلی الله علیه و آله اشاره ندارد، بلکه فضیلتی که در این حدیث وارد شده، تشبیه جایگاه و مقام امام علی علیه السلام به حضرت هارون علیه السلام است و این امر فراتر از مدینه و جنگ تبوک است.

ثانیاً، بنابر اعتراف ابن تیمیه، در این جنگ کسی جز منافقان و زنان و بچه‌ها در شهر باقی نماند. لذا خطری که مرکز حکومت اسلام را تهدید می‌کرد، بسیار بالاتر از

۱. منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۲۸.

۲. همان.

زمانی بود که در شهر عده‌ای از مؤمنین باقی می‌ماندند. بنابراین باید کسی در مدینه به عنوان جانشین انتخاب می‌شد که بتواند مانند پیامبر ﷺ فتنه منافقان را خنثی کند. از این جهت با اینکه در جنگ به وجود ایشان نیاز بود، اما ماندن ایشان در مدینه اهمیت بیشتری داشت. لذا پیامبر ﷺ ایشان را جانشین خود قرار داد.

ثالثاً، گریه حضرت علی علیه السلام هیچ دلالتی بر کم‌ارزش بودن این استخلاف ندارد؛ زیرا گریه ایشان به سبب عدم همراهی با پیامبر ﷺ و طعن‌های منافقین بود. علاوه بر این، در حدیث منزلت در برخی مصادر وارد شده: «إِنَّهُ لَا بَدَّ مِنْ أَنْ تَقِيمَ أَوْ أَقِيمَ»<sup>۱</sup> که نشان می‌دهد که شرایط مدینه به گونه‌ای بود که اگر امام علی علیه السلام در مدینه نمی‌ماند، باید خود پیامبر ﷺ می‌ماند. و این نشانه اهمیت این استخلاف است.

### ب) آیه مباهله

از جمله فضایی که در منابع شیعه و سنی برای اهل بیت علیهم السلام، ذکر شده، آیه مباهله و ماجرای آن روز است. در کتب تاریخ<sup>۲</sup> و تفسیر<sup>۳</sup> ذکر شده که گروهی از مسیحیان نجران به خدمت پیامبر رسیدند و بعد از مذاکره، سخنان پیامبر را نپذیرفتند. در این هنگام آیه مباهله نازل شد و فرمود: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ»<sup>۴</sup> به اتفاق شیعه و اهل سنت، پیامبر ﷺ در هنگام مباهله کسی به جز امام علی علیه السلام، حضرت فاطمه علیها السلام،

۱. المعجم الكبير، ج ۳، ص ۳۱۶، ح ۴۹۵۲؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۵۸؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۹،

ص ۱۱۴؛ فتح الباري، ج ۴، ص ۷۴؛ تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۱۴۲ حرف عین، علی بن ابی طالب.

۲. السيرة الحلبية، ج ۳، ص ۲۳۵.

۳. تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۳۹۶، مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر) ج ۸، ص ۲۴۷.

۴. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

و حسنین علیهم السلام را به همراه خود نبرد. افضلیت اهل بیت علیهم السلام، مخصوصاً امام علی علیه السلام که از وی به عنوان نفس رسول خدا تعبیر شده است در این آیه ظاهر است. اما ابن تیمیه دلالت این عمل پیامبر بر افضلیت اهل بیت را نمی پذیرد. لذا در صد تأویل برآمده و با ذکر دلایلی، گفته است: اینکه پیامبر فقط ایشان را با خود برد، به این علت بود که مباحله، تنها با همراهی نزدیکان و خویشان حاصل می شود<sup>۱</sup> و غیر این چهار نفر از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، کسی از اقارب باقی نمانده بود تا پیامبر را همراهی کند. وی در ادامه برای اینکه عباس (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) و فرزندانش را از شمول آیه خارج کند می گوید: «والعباس لم یکن من السابقین الأولین، ولا کان له به اختصاص کعلی، وأما بنو عمّه فلم یکن فیهم مثل علی»<sup>۲</sup>.

ضعف این تأویل که شرکت کنندگان در مباحله فقط نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله باشند، واضح است؛ زیرا بنابر توجیه ابن تیمیه باید پیامبر صلی الله علیه و آله بسیاری از نزدیکان از بنی هاشم و همچنین همسران خود را نیز به همراه می برد، اما می بینیم پیامبر صلی الله علیه و آله از میان نزدیکان، فقط این چهار نفر را همراه خود برده و این نشان از جایگاه و عنایت ویژه رسول الله صلی الله علیه و آله به ایشان دارد.

دلیل ابن تیمیه برای عدم همراهی عباس و فرزندانش با پیامبر هم پذیرفته نیست؛ زیرا بنا به گفته خود ابن تیمیه، در مباحله تنها همراهی نزدیکان لازم است، اما افضل بودن آنها، شرط نیست.<sup>۳</sup>

### ج) آیه تطهیر

آیه تطهیر یکی دیگر از آیاتی است که در شأن پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان نازل شده است و خداوند در آن خطاب به ایشان می فرماید: ﴿أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ

۱. منهاج السنّه، ج ۷، ص ۱۲۵.

۲. همان، ص ۱۲۶.

۳. «ولا يلزم أن يكون أهل الرجل أفضل عند الله إذا قابل بهم لمن يقابله بأهله». منهاج السنّه، ج ۷، ص ۱۲۸.

الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا<sup>۱</sup>. در روایات شیعه و اهل سنت وارد شده که: حضرت علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام، به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و پیامبر آنها را زیر عبایی قرار داد و فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلَ بَيْتِي وَخَاصَّتِي أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ». سپس جبرئیل نازل شد و آیه تطهیر را آورد. در برخی از احادیث آمده است که ام سلمه اجازه خواست که او نیز با اهل بیت علیهم السلام زیر آن عبا باشد، پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب او فرمود: «أنت على مكانك وأنت على خير»<sup>۲</sup>.

دلالت آیه بر پاکی اهل بیت علیهم السلام از هرگونه پلیدی واضح است. لذا ابن تیمیه بنا بر رویه خود، به توجیه و تأویل روی می آورد. او در مورد آیه تطهیر می گوید:

أَمَّا آيَةُ الطَّهَارَةِ فَلَيْسَ فِيهَا إِخْبَارٌ بِطَهَارَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ وَذَهَابِ الرَّجْسِ عَنْهُمْ، وَإِنَّمَا فِيهَا الْأَمْرُ لَهُمْ بِمَا يُوجِبُ طَهَارَتَهُمْ وَذَهَابِ الرَّجْسِ عَنْهُمْ<sup>۳</sup>.

و در مورد دعای پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

ثُمَّ إِنَّ مَضْمُونَ هَذَا الْحَدِيثِ أَنَّ النَّبِيَّ دَعَا لَهُمْ... بِأَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ... فَعَايَةَ هَذَا أَنْ يَكُونَ هَذَا دَعَاءَ لَهُمْ بِفَعْلِ الْمَأْمُورِ وَتَرْكِ الْمَحْظُورِ<sup>۴</sup>.

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳، به نقل از عایشه؛ سنن الترمذی، ص ۸۸۶، ح ۳۲۰۵، ص ۱۰۳۱، ح ۳۷۸۷، ص ۱۰۴۸، ح ۳۸۷۱؛ مسند ابن جنبل، ج ۱، ص ۳۳۰، ج ۴، ص ۱۰۷، ج ۶، ص ۲۹۲؛ المستدرک، ج ۲، ص ۴۵۱، ح ۳۵۵۸؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۸۶ و ۱۸۷.

۳. «اما در آیه تطهیر، از طهارت اهل بیت علیهم السلام خبر داده نشده بلکه به آنها امر شده که طهارت داشته باشند». منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۱.

۴. همان، ج ۵، ص ۱۴.

اما این توجیه ابن تیمیه با اشکالات عدیده‌ای مواجه است که به اختصار به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

اولاً، اراده در این آیه با تعبیر «إنما» در اهل بیت علیهم‌السلام محصور شده؛ لذا اگر مراد از اراده، امر به طهارت باشد، لازمه‌اش این است که فقط اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به طهارت و دوری از رجس امر شده باشند که چنین چیزی باطل است. علاوه بر این، اجازه ندادن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به امسلمه نشانه دیگری است که مراد، امر به طهارت نیست؛ زیرا امر به طهارت، امر به عموم مسلمانان است و شامل امسلمه نیز می‌شد و لذا نباید پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از ورود او ممانعت می‌کردند.

ثانیاً، اگر مراد، صرفاً امر به طهارت باشد، این آیه فضیلتی برای اهل بیت علیهم‌السلام ثابت نمی‌کند؛ زیرا هر مؤمنی مأمور به طهارت است؛<sup>۱</sup> حال آنکه خود ابن تیمیه اعتراف به فضیلت بودن نزول این آیه در شأن ایشان دارد.<sup>۲</sup>

ثالثاً، بنا بر اعتقاد ابن تیمیه، پیامبر مستجاب الدعوة است.<sup>۳</sup> لذا به مقتضای آیه و حدیث، اهل بیت علیهم‌السلام بعد از دعای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، متصف به طهارت خواهند بود و در نتیجه برتری و افضلیت ایشان اثبات می‌شود.

### ۳. تشریک

گاهی اوقات سند و متن روایت به قدری محکم است که ابن تیمیه به تشکیک و توجیه آن اکتفا نمی‌کند، و در این موارد سومین شیوه خود را در انکار فضایل اهل بیت علیهم‌السلام و خصوصاً امام علی علیه‌السلام اجرا می‌کند. او در این مرحله اختصاص فضیلت را مورد انکار قرار می‌دهد و سعی می‌کند با هر روشی که شده، افراد دیگری را در آن فضیلت شریک کند تا به این وسیله هیچ برتری برای اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نسبت به بقیه باقی نماند. ابن تیمیه با کمال جهل و نادانی و عدم معرفت به مقام

۱. «الطهارة مأمور بها كل مؤمن». منهاج السنّة، ج ۵، ص ۱۴.

۲. همان.

۳. همان، ج ۷، ص ۵۵.



امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: «آنکه لم یکن لعلی فی الإسلام أثر حسن، إلا و لغيره من الصحابة مثله، و لبعضهم آثار أعظم من آثاره»<sup>۱</sup> طبق این قاعده، وی اختصاص یافتن هر فضیلتی را برای امام علی علیه السلام، انکار می کند.

### (الف) حدیث منزلت

ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه بعد از تشکیک در مضمون حدیث منزلت، اختصاص آن فضیلت را به امام علی علیه السلام مورد خدشه قرار داده، و می گوید:

ثبت فی الصحیحین من قول النبی صلی الله علیه و آله فی حدیث . . . قال: مثلك یا ابا بکر کمثل ابراهیم إذ قال: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾<sup>۲</sup>، و مثل عیسی إذ قال: ﴿إِنْ تُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبَادُكَ وَإِنْ تُغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾<sup>۳</sup> و مثلک یا عمر مثل نوح إذ قال: ﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكٰفِرِينَ دَيَّارًا﴾<sup>۴</sup> و مثل موسی إذ قال: ﴿رَبَّنَا أَطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالَهُمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾<sup>۵</sup>.

و در ادامه می گوید: «فإن نوحاً، و إبراهيم، و موسى، و عيسى أعظم من

هارون»<sup>۶</sup>.

۱. همان، ص ۱۹۹.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۳۶.

۳. سوره مائده، آیه ۱۱۸.

۴. سوره نوح، آیه ۲۶.

۵. سوره یونس، آیه ۸۸.

۶. منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۳۰.

ابن تیمیه، حدیث مذکور را نقل می‌کند و آن را به صحیحین نسبت می‌دهد. واضح است که کلمه صحیحین در عرف اهل سنت بر دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم اطلاق می‌شود. بنابراین باید حدیث مذکور در این دو کتاب موجود باشد؛ در حالی که هیچ اثری از این حدیث در آنها وجود ندارد. علت نبودن این حدیث در صحیح مسلم و بخاری، از دو احتمال خارج نیست: یا باید بگوییم این حدیث در زمان ابن تیمیه بوده و اکنون حذف شده، که این احتمال با ادعای اهل سنت مبنی بر اینکه این دو کتاب را اصح کتب بعد از قرآن می‌دانند،<sup>۱</sup> سازگار نیست. علاوه بر اینکه این حدیث در فضیلت خلیفه اول و دوم است و انگیزه‌ای برای حذف آن وجود نداشته است. احتمال دیگر اینکه ابن تیمیه می‌دانسته این حدیث در این دو کتاب وجود ندارد و عمداً و به قصد تدلیس و سوء استفاده از نام مسلم و بخاری، روایت جعلی را به آنها نسبت داده است.<sup>۲</sup>

### ب) حدیث الرایة

در منابع شیعه و سنی وارد شده است که در جنگ خیبر وقتی برخی از صحابه نتوانستند بر دشمن پیروز شوند، پیامبر ﷺ فرمود: «لأعطينَّ الرایة رجلاً یحبُّ اللهَ ورسولَهُ و یحبُّ اللهَ ورسولَهُ لیس بفرار»،<sup>۳</sup> و بعد امام علی علیه السلام را به حضور طلبید و پرچم اسلام را به ایشان سپرد. دلالت حدیث بر فضیلت امام علی علیه السلام واضح است، چنان که ابن تیمیه به آن تصریح می‌کند و می‌گوید: «هذا الحدیث أصح ما روي لعلي من الفضائل». <sup>۴</sup> اما بلافاصله گام سوم شیوه خود را عملی می‌کند و می‌گوید:

۱. عملة القاري في شرح صحيح البخاري، ج ۱، ص ۵.
۲. الصواعق المحرقة، ص ۵، تاريخ الإسلام، ج ۱۱، ص ۲۴۲.
۳. السنن الكبرى، ج ۵، ص ۱۰۹.
۴. منهاج السنة، ج ۵، ص ۴۴.

و ليس هذا الوصف مختصاً بالأئمة و لا بعليّ؛ فإنّ الله ورسوله

يحبّ كلّ مؤمن تقي و كلّ مؤمن تقي يحبّ الله ورسوله.<sup>۱</sup>

اجمالاً در پاسخ این ادعای ابن تیمیه می توان گفت: ما نیز می پذیریم که اگر کسی مؤمن و متقی باشد، به میزان ایمان و تقوایش محبوب خدا و رسولش خواهد بود، لکن این مطلب منافاتی با اختصاص فضیلت مذکور، به امام علی علیه السلام ندارد؛ زیرا محل بحث در این است که آیا غیر از امام علی علیه السلام کسی به این درجه و مقام رسیده است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره اش سخنی مانند این حدیث بفرمایند؟ آنچه از مراجعه به کتب روایی به دست می آید، این است که چنین فضیلتی جز برای امام علی علیه السلام ثابت نیست. لذا می بینیم حافظ ابن حجر در شرح این حدیث به اشکال ابن تیمیه پاسخ می دهد و می گوید:

أراد-رسول الله- بذلك وجود حقيقة المحبة وإلا فكلّ مسلم

يشترك مع عليّ في مطلق هذه الصفة، وفي الحديث تلميح بقوله تعالى

: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ». <sup>۲</sup> أشار إلى أنّ

عليّاً تامّ الإتيان لرسول الله صلی الله علیه و آله حتّى اتّصف بصفة محبة الله له ولهذا

كانت محبته علامة الإيثار وبغضه علامة النفاق. <sup>۳</sup>

۱. همان.

۲. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۳. «رسول الله از روایت، وجود حقیقت محبت را اراده کرده، و الا هر مسلمانی در این صفت با علی علیه السلام شریک است و در حدیث اشاره ای است به قول خداوند که می فرماید: «بگو اگر خدا را دوست می دارید، از من (رسول الله صلی الله علیه و آله) پیروی کنید تا او نیز شما را دوست بدارد» گویا اشاره دارد به اینکه علی علیه السلام تماماً تابع رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و به این سبب به محبوب خداوند متصف گردید، و به همین دلیل محبت او نشانه ایثار و بغضش نشانه نفاق است». فتح الباری، ج ۷، ص ۷۲.

## ج) آیه نجوا

در آیه دوازدهم سوره مجادله خداوند خطاب به اهل ایمان می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا  
الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ جُؤنُكُمْ صَدَقَةً ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ  
وَأَطْهَرٌ﴾. خداوند در این آیه دستور می‌دهد که مؤمنین قبل از نجوا با رسول خدا ﷺ  
باید صدقه بدهند. به اجماع مسلمانان کسی غیر از امام علی عليه السلام به این آیه عمل نکرد  
و به علت اینکه دیگر اطرافیان پیامبر از نجوا کردن امتناع کردند، این آیه نسخ گردید،  
چنانکه طبری در تفسیر خود ذیل این آیه نقل می‌کند: «فلم يناجِه إلا علي بن أبي  
طالب عليه السلام قدم ديناراً فتصدق به»<sup>۱</sup>.

از دیگر علمای اهل سنت که به این مطلب اشاره کرده، می‌توان از حاکم  
نیشابوری<sup>۲</sup>، ابن ابی شیبیه<sup>۳</sup>، ابن جوزی<sup>۴</sup>، زمخشری<sup>۵</sup> و علی بن أحمد واحدی<sup>۶</sup> نام برد.  
اما ابن تیمیه در این مورد نیز اختصاص این فضیلت را انکار می‌کند و می‌گوید:  
فمثل هذا العمل ليس من خصائص الأئمة، ولا من خصائص علي عليه السلام<sup>۷</sup>، در ادامه برای  
موجه جلوه دادن عمل دیگرانی که به آیه عمل نکردند، می‌گوید: «فإنَّ المدة<sup>۸</sup> لم تطل و  
في تلك المدة القصيرة قد لا يحتاج الواحد إلى النجوى»<sup>۹</sup>.

۱. تفسیر الطبري، ج ۲۸، ص ۲۵.

۲. المستدرک، ج ۲، ص ۵۲۴، ح ۳۷۹۴.

۳. المصنف، ج ۷، ص ۵۰۵.

۴. نواسخ القرآن، ص ۴۸۰.

۵. الکشاف، ج ۴، ص ۴۹۳، ذیل آیه ۱۲ سوره مجادله.

۶. اسباب النزول، ص ۲۳۰.

۷. منهاج السنّة، ج ۵، ص ۱۷.

۸. یعنی «مدت زمان بین نزول آیه و نسخ شدن آن».

۹. منهاج السنّة، ج ۵، ص ۱۷.

چنانکه گفته شد، این فضیلت برای احدی غیر از امام علی علیه السلام نقل نشده.<sup>۱</sup> لذا از اختصاصات ایشان بود و جایی برای انکار باقی نمی ماند، اما توجیه ابن تیمیه در سرپیچی دیگران از آیه، با آیه بعد و روایاتی که در این مورد وجود دارد، منافات دارد. در روایات ذکر شده که تا قبل از نزول آیه نجوا، مسلمانان بارها برای نجوا با آن حضرت مراجعه می کردند، اما بعد از نزول آیه از نجوا کردن امتناع کردند<sup>۲</sup> و این نشان می دهد که خودداری آنها به علت وجوب پرداخت صدقه قبل از نجوا بود، نه عدم احتیاج به نجوا، علاوه بر اینکه خداوند در آیه بعد مسلمانان را به جهت چنین عملکردی مورد عتاب قرار می دهد و از پذیرفته شدن توبه آنها خبر می دهد: ﴿أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيَّ حُجُوبَكُمْ صَدَقْتُمْ فَاذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ...﴾<sup>۳</sup>، در حالی که اگر فرصت یا احتیاجی برای نجوا نبود، این عتاب و پذیرش توبه بی معنی خواهد بود.

ممکن است کسی در مقام دفاع از ابن تیمیه در برخورد با فضایل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، ادعا کند که ابن تیمیه در مقابل تمام احادیث، چه فضایل اهل بیت علیهم السلام و چه روایات دیگر، موضع سلبی و سخت گیرانه دارد و لذا انکارهای او نشانه بغض و ناصبی بودن او نیست.

در پاسخ به این ادعا می گوئیم: موضع سخت گیرانه داشتن در برابر احادیث تا جایی توجیه پذیر است که منجر به انکار حقایق نشود، اما اگر به این بهانه حقایق تاریخی و دینی انکار گردد، این سخت گیری هیچ توجیه عقلی و شرعی ندارد و به همین دلیل نمی توان تکذیب های بی سند و نسبت های بی اساسی را که به علما می دهد، را با این محمل توجیه کرد. علاوه بر اینکه موضع ابن تیمیه در قبال احادیث دیگر، مخصوصاً

۱. البته سیوطی روایتی را در کتاب الدر المنثور ذکر می کند که نجوا کننده را سعد بن ابی وقاص معرفی می کند،

اما خود سیوطی به ضعف روایت اعتراف دارد. ر.ک: الدر المنثور، ج ۸، ص ۸۰.

۲. همان، ص ۷۹؛ تفسیر الطبري، ج ۲۸، ص ۲۶.

۳. سوره مجادله، آیه ۱۳.

کسانی که به نحوی با امام علی علیه السلام خصومت و عداوت داشتند، نه تنها سخت گیرانه نیست، بلکه در بسیاری از اوقات به انگیزه دفاع از اعمال پلید آنها و اثبات فضیلتی برای ایشان، از احادیث ضعیف و بی سند استفاده می کند وی در کتاب *منهاج السنّة* و در بسیاری از کتب خود، روایتی را به این مضمون در فضیلت عمر نقل می کند: «لو لم أبعث فیکم لبعث فیکم عمر» و بعد از آن تصریح می کند که این روایت با همین لفظ در *ترمذی* آمده است.<sup>۱</sup> بنابر آنچه ما در آثار ابن تیمیه جستجو کردیم، او بالغ بر سی مرتبه در کتب مختلف خود این حدیث را ذکر می کند و آن را به *سنن ترمذی* نسبت می دهد؛ در حالی که در کتاب *سنن ترمذی* اثری از این حدیث نیست. علاوه بر اینکه این جوری این روایت را در کتاب *موضوعات* آورده و گفته: «هذان حدیثان لا یصحان عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم». <sup>۲</sup> و کتاب *موضوعات* از جمله کتبی است که ابن تیمیه در موارد بسیاری برای تضعیف احادیث به آن استناد می کند،<sup>۳</sup> لذا اگر او در قبال این گونه احادیث نیز موضع سخت گیرانه داشت، باید حداقل در مورد این روایت به کتاب *موضوعات* رجوع می کرد.

دوگانگی روش ابن تیمیه در برخورد با احادیث روشن است و نشان می دهد تکذیب و تضعیف های ابن تیمیه تنها در مورد فضایل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و به طور خاص درباره امام علی علیه السلام بوده است. البته بررسی منهج و استراتژی ابن تیمیه در قبال فضایی که برای مخالفین اهل بیت علیهم السلام ذکر شده، و او به آنها استناد کرده، نیازمند تحقیقی جداگانه است.

۱. *منهاج السنّة*، ج ۶، ص ۶۹ و ج ۸، ص ۳۰۳؛ *درء تعارض العقل والنقل*، ج ۳، ص ۳۱۴؛ *مجموع الفتاوی*، ج ۱۱، بخش دوم، ص ۱۴۲؛ *الصفدّیّة*، ج ۱، ص ۲۵۴؛ *بغیة المرتاد*، ص ۳۷۱؛ *الفرقان بین أولیاء الرحمن وأولیاء الشیطان*، ص ۶۶.

۲. *الموضوعات*، ج ۱، ص ۳۲۰.

۳. برای نمونه ر. ک: *منهاج السنّة*، ج ۴، ص ۳۸۰ و ج ۷، ص ۶۳ و ۳۵۵ و ۴۴۳ و ج ۸، ص ۱۶۵.

### ◆ جمع‌بندی

در این نوشتار سعی شد تا شیوه و استراتژی کلی ابن تیمیه را در مواجهه با احادیثی که در فضایل امام علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده‌اند، با ارائه نمونه‌هایی بیان شود، تا اولاً، موضع سلبی ابن تیمیه در قبال فضائل اهل بیت علیهم السلام آشکار شود و ثانیاً، وضعیت علمی ابن تیمیه و ادعاهای او در یک نگاه اجمالی به آثار او مشخص شود و راه را برای مقلدان و اتباع او که در رد احادیث به تضعیف‌ها و تکذیب‌های او استناد می‌کنند، ببندد. از طرفی دیگر، روشن شد که ابن تیمیه در تکذیب و تضعیف و نسبت‌هایی که به علما می‌دهد، امانت علمی را رعایت نمی‌کند و برای اثبات ادعای خود از هر شیوه مغالطه آمیزی بهره می‌گیرد. لذا در هر گزاره‌ای که او در کتب خود نقل می‌کند، باید به دیده شک و تردید نگریست.

## ◆ كتابنامه

\* القرآن الكريم.

١. أسباب النزول: أبو الحسن علي بن أحمد الواحدى، بيروت: دار الفكر، ١٤٢٨-١٤٢٩ ق.
٢. الاستيعاب في معرفة الأصحاب: أبو عمر يوسف بن عبد الله قرطبي، تحقيق: علي محمد بجاوي، بيروت: دار الجليل، چاپ اول، ١٤١٢ ق.
٣. أنوار التنزيل وأسرار التأويل (تفسير البيضاوي): ناصر الدين بيضاوي، تحقيق: محمد عبدالرحمن المرعشلي، بيروت: دار الفكر، بيروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ اول، ١٤١٨ ق.
٤. بغية المرتاد: أحمد بن عبدالحليم بن تيمية، تحقيق: موسى سليمان الدويش، مدينة: مكتبة العلوم والحكم، چاپ سوم، ١٤١٥ ق.
٥. تاريخ الخلفاء: عبدالرحمن بن ابو بكر سيوطي، بيروت: دار المعرفة، چاپ ششم، ١٤٢٥ ق.
٦. تاريخ دمشق: ابن عساکر، محقق: ابى عبدالله على عاشور جنوبى، بيروت: دار احیاء التراث العربى، چاپ اول، ١٤٢١ ق.
٧. تفسير القرآن: عز الدين عبد العزيز بن عبدالسلام، تحقيق: عبدالله بن إبراهيم وهبي، بيروت: دار ابن حزم، ١٤١٦ ق.
٨. جامع البيان في تأويل القرآن (تفسير طبرى): محمد بن جرير طبرى، تعليق: محمود شاکر حريستانى، بيروت: دار احیاء التراث العربى، چاپ اول، بی تا.
٩. الجامع الصحيح (صحيح البخاري): محمد بن إسماعيل بخاري، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ سوم، ١٤٢٦ ق.
١٠. الجامع لأحكام القرآن: أبو عبدالله محمد بن أحمد قرطبي، بيروت: دار الفكر، چاپ اول، ١٤٢٨ ق.
١١. خصائص أمير المؤمنين الإمام علي بن أبي طالب: أحمد شعيب نسائي، تحقيق: الداني بن منير آل زهوي، بيروت: مكتبة العصرية، ١٤٢٨ ق.
١٢. الدر المنثور: عبدالرحمن بن کمال جلال الدين سيوطي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ اول، بی تا.
١٣. درء تعارض العقل والنقل: أحمد بن عبدالحليم بن تيمية، تحقيق: عبداللطيف عبد الرحمن، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ دوم، ٢٠٠٩ م.





٢٩. لسان/الميزان: ابن حجر عسقلاني، تحقيق: محمد عبدالرحمن المرعشلي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ اول، ١٤٣١ ق.
٣٠. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد: نور الدين علي بن ابو بكر هيثمي، بيروت: مؤسسة المعارف، ١٤٠٦ ق.
٣١. مجموع الفتاوى: احمد بن عبدالحليم بن تيمية، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢١ ق.
٣٢. المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز: ابن عطية الأندلسي، تحقيق: عبدالسلام عبد الشافي محمد، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٢ ق.
٣٣. المستدرک على الصحيحين: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم نيشابوري، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ دوم، ١٤٢٢ ق.
٣٤. مسند ابن حنبل: احمد بن حنبل، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، القاهرة: مؤسسة قرطبة، بی تا.
٣٥. المصنّف: ابو بكر عبد الله بن محمد بن ابوشيبة، بيروت: دار الفكر، ١٤٢٨ ق.
٣٦. المعجم الكبير: سليمان بن احمد بن ايوب ابو القاسم طبراني، تحقيق: ابو محمد سيوطي، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٨ ق.
٣٧. مفاتيح الغيب: فخر الدين رازي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ سوم، ١٤٢٠ ق.
٣٨. المفهم لما أشكل من تلخيص كتاب مسلم: ابو العباس احمد بن شيخ قرطبي، تحقيق: الدين ديب مستو، دار ابن كثير، دار الكلم الطيب، چاپ اول، ١٤١٧ ق.
٣٩. منهاج السنّة: أحمد بن عبدالحليم بن تيمية، تحقيق: محمد رشاد سالم، رياض: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، چاپ اول، ١٤٠٦ ق.
٤٠. الموضوعات: جمال الدين عبد الرحمن بن علي بن محمد جوزي، تحقيق: عبد الرحمن محمد عثمان، المدينة المنورة: المكتبة السلفية، چاپ اول ج ١، ٢: ١٣٨٦ ق؛ ج ٣: ١٣٨٨ ق.
٤١. نفحات الأزهار: سيد علي ميلاني، ياران، چاپ اول، ١٤١٨ ق.
٤٢. نواسخ القرآن: جمال الدين عبد الرحمن بن علي بن محمد جوزي، تحقيق: محمد اشرف علي المليباري، مدينه: احياء التراث الإسلامي، چاپ اول، ١٤٠٤ ق.



# جایگاه توحید در زیارتنامه های اهل بیت علیهم السلام

\* محمد کاظمی



### ◆ چکیده

هدف این تحقیق، تبیین جایگاه توحید در زیارتنامه‌های اهل بیت علیهم‌السلام است. در این زیارتنامه‌ها معارف توحیدی بسیاری وجود دارد که اهمیت فوق‌العاده و جایگاه بالایی توحید و خدا محوری در آنها را نشان می‌دهد. این معارف بیانگر آن هستند که اساس و بنیان این متون بر توحید استوار است و هماهنگی و همراهی آنها با توحید در بالاترین سطح است. معارف توحیدی گنجانده شده در زیارتنامه‌های اولیای الهی، آن را یکی از بهترین راه‌های تقرب به خداوند ساخته و اثبات می‌کند که اهل بیت علیهم‌السلام به این موضوع توجه داشته‌اند که در مراحل مختلف زیارتنامه، هیچ‌گونه فعل و گفتار شرک‌آلود و غلو آمیزی صورت نگیرد. از سوی دیگر، با تبیین معارف توحیدی زیارات اهل بیت علیهم‌السلام و شناخت منزلت واقعی توحید در آنها، بی‌پایگی اعتقادات وهابیون به شرک آور بودن زیارت نیز روشن می‌گردد.

**کلید واژگان:** توحید، خدامحوری، زیارتنامه، اهل بیت علیهم‌السلام، معارف توحیدی، حجت

الهی، وهابیون.

## ◆ طرح مسئله

زیارتنامه‌های اهل بیت علیهم‌السلام از مهم‌ترین و غنی‌ترین متون دینی هستند که در منابع روایی وجود دارند. شناخت خداوند و صفات او، معرفت به اهل بیت علیهم‌السلام و اوصاف آنان، تا حدودی آشنایی با تاریخ اسلام و تاریخ اهل بیت علیهم‌السلام، تحلیل بسیاری از جریان‌های تاریخی این دوران و ایجاد ارتباط عمیق با خداوند و اهل بیت علیهم‌السلام، از مهم‌ترین و محوری‌ترین موارد در این زیارتنامه‌ها است. بیان مطالب در آنها فقط با بیانی ساده و معمولی صورت نمی‌گیرد، بلکه چون انسان در مقام زیارت قرار دارد، عشق، محبت و عاطفه، به گونه عمیقی با ولایت‌مداری و اطاعت آمیخته شده و بیانی جذاب را به نمایش گذاشته است. پس در واقع باید گفت که یکی از بهترین شیوه‌های انتقال معارف و اعتقادات صحیح اسلامی از طریق زیارات اهل بیت علیهم‌السلام است و این زیارات در انتقال معارف گسترده اسلامی، هم از جهت متن و هم از جهت روش، از غنای بالایی برخوردارند: «زیارت، کلاس درس و مدرسه تعلیم و تربیت، و زیارت‌نامه‌ها متون آموزشی این کلاس‌ها و مدرسه‌هاست»<sup>۱</sup>.

توحید، مهم‌ترین و فراگیرترین اصل دینی است که همه اصول و معارف دیگر بر آن بنا شده و بدون آن، همه آموزه‌های دینی معنا و مفهوم واقعی خود را از دست خواهند داد و زیارتنامه‌های اهل بیت علیهم‌السلام نیز که بخش زیادی از متون دینی را شامل می‌شوند، از این قاعده مستثنا نیستند و اجمالاً می‌دانیم که به توحید توجه دارند، اما از سؤالات مهمی که در اینجا مطرح می‌شود، آن است که این زیارتنامه‌ها تا چه اندازه خدامحورند و جایگاه توحید در آنها مورد توجه قرار گرفته است و اهل بیت علیهم‌السلام که از اهداف اصلی آنان است، در کجا قرار دارد؟ به تعبیر دیگر، در زیارتنامه‌های اهل بیت علیهم‌السلام توجه بسیاری به موضوعاتی مانند نبوت، رسالت و امامت شده است. با توجه به جایگاه والا و محوری توحید، میزان توجه و اهتمام زیارات اهل بیت علیهم‌السلام به

۱. ادب فنای مفریان، ج ۱، ص ۳۸.

این اصل مهم دینی و موضوعاتی که به نحوی با آن مرتبطاند (مانند صفات خداوند متعال و ارتباط با او) چه مقدار است؟ آیا توجه به اهل بیت علیهم السلام در زیارات، در توجه به خداوند و ارتباط با او، تأثیر منفی دارد؛ به نحوی که توجه به خداوند به حاشیه رانده شده و کم‌رنگ گردد؟! نقش زیارات در ایجاد، تثبیت، تصحیح و بسط اعتقاد توحیدی چگونه است؟ به نظر می‌رسد با تبیین جایگاه واقعی توحید در آنها بتوان به پاسخ روشنی درباره این گونه سؤالات دست یافت و بهترین راه برای دستیابی به این هدف، مراجعه مستقیم به زیارات اهل بیت علیهم السلام و کاوش در آنهاست تا دلایل و شواهدی که در تبیین این موضوع مؤثر هستند، از درون آنها استخراج شوند.

از سوی دیگر، تبیین صحیح این موضوع در نقد برخی از افکار وهابیان درباره زیارت، که با توسل به آنها حکم به مشرک بودن دیگران می‌کنند<sup>۱</sup> نیز اهمیت دارد و پایه‌های اصلی این گونه افکار را هدف قرار خواهد داد. البته به‌علت نبود تحقیق مستقل و جامع درباره جایگاه توحید در زیارتنامه‌های اهل بیت علیهم السلام<sup>۲</sup>، ضرورت این پژوهش مضاعف می‌گردد.

#### ◆ معارف توحیدی در زیارتنامه‌های اهل بیت علیهم السلام

با نگاهی به زیارتنامه‌های اهل بیت علیهم السلام، به‌عنوان نمونه نه مورد از مهم‌ترین و محوری‌ترین معارف توحیدی زیارات را در ذیل تبیین خواهیم کرد. البته بررسی تمام معارف توحیدی زیارات، هدف این نوشتار نیست، بلکه سعی خواهد شد با استخراج و

۱. در قسمت مربوط به این موضوع، به تفصیل در این‌باره سخن خواهیم گفت؛ لذا از آدرس‌دهی در اینجا اجتناب می‌کنیم.

۲. درباره موضوع این تحقیق یعنی جایگاه توحید در زیارات اهل بیت علیهم السلام، به اثری که به بررسی جامعی در این‌باره اقدام کرده باشد دست نیافتیم، فقط کسانی مانند شارحین زیارات، گاهی به تناسب بحث، اشاره مختصری به موضوع توحید در زیارات داشته‌اند که ضرورت نگاهی جامع به زیارات در موضوع توحید را منتفی نمی‌سازد.

تبیین مواردی که نقش کلیدی در شناخت این موضوع دارند، به درک جایگاه توحید در زیارات اهل بیت علیهم السلام نایل شویم.

## ۱. نماز

برایند بسیاری از آیات<sup>۱</sup> و روایاتی<sup>۲</sup> که به موضوع نماز پرداخته‌اند، آن است که نقش نماز در برقراری ارتباط با خداوند از هر عمل دیگری بالاتر است و کامل‌ترین و جامع‌ترین عبادت در میان عبادات به شمار می‌رود. به قول برخی از عرفا:

بُراق سیر و رَقَرَفَ عروج اهل معرفت و اصحاب قلوب، نماز

است.<sup>۳</sup>

از سوی دیگر، همه اعمال و اذکار نماز طوری طراحی و چینش شده‌اند که به بهترین وجه ممکن نمایانگر توحید هستند. اجزای نماز همچون سجده و رکوع، نمایانگر خضوع، خشوع و اظهار بندگی در پیشگاه خداوند متعال می‌باشند و تمام اذکار نماز نیز مشتمل بر حمد، تسبیح، تکبیر و تعظیم خداوند متعال هستند که ارتباط انسان با خداوند را به خوبی برقرار می‌سازند. به همین جهت، نماز واقعی، تجلی‌گاه توحید ناب است. همچنین نماز عملی است که امکان انجام آن برای غیر خداوند وجود ندارد؛ چون شکل و محتوای نماز به گونه‌ای است که صرفاً سبب اتصال میان نمازگزار و خداوند است.

مطالعه زیارتنامه‌های اهل بیت علیهم السلام نشان می‌دهد که اقامه نماز یکی از بزرگ‌ترین شاخص‌ها و نمادهای توحید در زیارتنامه‌ها است؛ چنان که در دعای مخصوصی که بعد از نماز زیارت خوانده می‌شود، به این مطلب تصریح شده است:

۱. ر.ک: سوره بقره، آیه ۴۵؛ سوره اعراف، آیه ۱۷۰؛ سوره هود، آیه ۱۱۴؛ سوره رعد، آیه ۲۲؛ سوره نور، آیه ۵۶؛ سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

۲. برای نمونه ر.ک: *المحاسن*، ج ۱، ص ۲۸۶؛ *الکافی*، ج ۳، ص ۲۶۸؛ *الامالی* (مفید)، ص ۲۶۷.

۳. *سِر الصلوة*، ص ۵.

اللَّهُمَّ إِنِّي صَلَّيْتُ وَرَكَعْتُ وَسَجَدْتُ لَكَ وَحَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ؛  
لَأَنَّ الصَّلَاةَ وَالرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ لَا يَكُونُ إِلَّا لَكَ؛ لِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ  
الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.<sup>۱</sup>

یکی از آداب زیارت آن است که بعد از فراغت از زیارت، دو رکعت نماز خوانده شود.<sup>۲</sup> اگر دستور خاصی درباره کیفیت آن وارد شده باشد، زائر باید طبق آن عمل کند و در این صورت، در رکعت اول بعد از حمد سوره یس، و در رکعت دوم بعد از حمد سوره الرحمن خوانده می‌شود.<sup>۳</sup> البته خواندن نماز، منحصر به این دو رکعت نیست و بلکه می‌توان آن را چهار، شش، و هشت رکعت<sup>۴</sup> و حتی بیشتر<sup>۵</sup> به صورت دو رکعتی انجام داد.

## ۲. سجده برای خداوند

سجده، اوج تضرع عباد در برابر خداوند است و نهایت خضوع و خشوع و بندگی را به همراه دارد و سجده از این لحاظ، از هر عملی بالاتر است. به همین جهت، یکی دیگر از مهم‌ترین دلایل جایگاه متعالی توحید در زیارتنامه‌های اهل بیت علیهم‌السلام، سجده برای خداوند به هنگام زیارت است که در بعضی از زیارات مشاهده می‌شود.<sup>۶</sup> ضمناً اذکاری

۱. مصباح التهجید، ص ۷۲۱ و ۷۲۲.

۲. المزار (ابن مکی عاملی)، ج ۲، ص ۲۳.

۳. کامل الزیارات، ص ۴۱۷.

۴. همان، ۴۸۵. ایشان در اینجا تصریح می‌کنند که هشت رکعت، افضل از موارد دیگر است.

۵. المزار (مفید)، ص ۱۹۹ و ۲۰۴.

۶. البته در نماز که در قسمت قبل بحث شد، سجده نیز وجود دارد، اما در اینجا مواردی مورد توجه است که سجده به تنهایی در زیارات گنجانده شده است. در ضمن، اهمیت سجده نیز اقتضا می‌کند که در عنوان مستقلاً به آن بپردازیم.



هم که در سجده گفته می‌شود، هماهنگ با توحید بوده و بسیار درخور توجه است. در اینجا یک نمونه را می‌آوریم تا هماهنگی سجده و ذکر آن، در تضرع به درگاه الهی روشن شود و تجلی توحید در این فعل نیز تبیین گردد. در سجده زیارتنامه امام امیرالمؤمنین علیه السلام چنین دعایی آمده است:

اللَّهُمَّ إِنِّي إِلَيْكَ تَوَجَّهْتُ، وَبِكَ اعْتَصَمْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ،  
اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِي وَرَجَائِي، فَاصْنَعْ لِي مَا أَهْمَنِي وَمَا لَا يَهْمَنِي وَمَا أَنْتَ  
أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، عَزَّ جَارُكَ وَجَلَّ ثَنَاؤُكَ وَلا إِلَهَ غَيْرُكَ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ  
وَآلِ مُحَمَّدٍ وَقَرِّبْ فِرْجَهُمْ.<sup>۱</sup>

دقت اندکی در این موارد و اذکار آنها نشان از آن دارد که سجده اگرچه در حین زیارت انجام می‌شود، اما روی سخن فقط با خداوند است و در آن به حمد و ثنای خداوند، دعا، اظهار عجز، استغفار و ... پرداخته می‌شود که همه حاکی از ارتباط عمیق با خداوند و توحید واقعی است.

### ۳. حمد، تسبیح و ثناگویی برای خداوند

از دیگر شاخص‌های مهم درباره جایگاه و منزلت بالای توحید در زیارتنامه‌های اهل بیت علیهم السلام، تسبیح‌گویی، ثناگویی و حمدگویی برای خداوند متعال<sup>۲</sup> است که به صورت گسترده در زیارتنامه‌ها به کار رفته است. برای هر کدام، یک نمونه را ذکر و سپس ارتباط آنها با توحید را تبیین می‌کنیم.

۱. الزار (مفید)، ص ۸۳، ر.ک: کامل‌الزیارات، ص ۳۳۲؛ الزار (مشهدی)، ص ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و

۵۹۷ و ۵۳۹؛ الزار (مفید)، ص ۲۱۱.

۲. موارد سه‌گانه مذکور هر يك به تنهایی می‌تواند عنوان مستقلی محسوب شود، اما به لحاظ تشابه این عناوین و همچنین همراهی و آمیختگی عمیق آنها در زیارات، در اینجا نیز؛ هم ذکر می‌شوند.

**حمد الهی:** «الحمد لله الواحد المتوحد في الأمور كلها، خلق الخلق فلم يغيب شيء من أموره عن علمه، فعلمه بقدرته» (زیارتنامه امام حسین علیه السلام).<sup>۱</sup>

**تسبیح خداوند:** «سبحان من لا تبید معالمه، سبحان من لا تنقص خزائنه، سبحان من لا انقطاع لمدته، سبحان من لا ینفد ما عنده، سبحان من لا اضمحلال لفخره، سبحان من لا یشاور أحداً في أمره، سبحان من لا إله غیره.» (زیارتنامه امام حسین علیه السلام).<sup>۲</sup>

**ثنای خداوند:** «اللهم أنت السلام، ومنك السلام، وإليك يعود السلام، وأنت معدن السلام، حيناً ربنا منك بالسلام، الحمد لله الذي لم يتخذ صاحبة ولا ولداً، الحمد لله الذي خلق كل شيء فقدره تقديراً» (زیارتنامه امام امیرالمؤمنین علیه السلام).<sup>۳</sup>

حمد، تسبیح و ثناگویی خداوند در زیارات، ثمرات توحیدی بسیار متعددی در پی دارد؛ مانند:

۱. یادآوری نعمت‌های خداوند و به‌ویژه نعمت‌های خاص و مهمی مانند توحید، نبوت، امامت و معاد، یکی از کارکردهای حمد در زیارات است. از سوی دیگر، ذکر هر گونه نعمتی، موجب توجه افزون‌تر انسان به نعمت‌بخش واقعی یعنی خداوند می‌شود و روحیه شکرگزاری را در او تقویت می‌کند.

۲. آموزش معارف و اعتقادات صحیح مانند توحید واقعی، که با تسبیح و ثناگویی خداوند محقق می‌گردد.

۳. محتوای زیارتنامه‌ها به‌گونه‌ای است که علاوه بر زیارت معصومان علیهم السلام، سبب ارتباط با خداوند نیز هستند. این ارتباط می‌تواند با شیوه‌های گوناگون انجام شود که

۱. کامل‌الزیارات، ص ۳۶۱. برای برخی موارد دیگر ر.ک: کامل‌الزیارات، ص ۹۵؛ مصباح‌التهجد، ص ۷۰۹.

۲. کامل‌الزیارات، ص ۴۱۳ و ۴۱۴. برای برخی موارد دیگر ر.ک: همان، ص ۳۸۸ و ۴۱۵.

۳. المنار (مشهدی)، ص ۲۲۶.

حمد، تسبیح و ثناگویی خداوند، از بهترین آنهاست. همچنین وجود این گونه موارد در زیارتنامه‌ها، به سبب تقویت ارتباط انسان با خداوند، در رشد عملی او نیز مفید و از لحاظ تربیتی بسیار مؤثر است.

#### ۴. اذکار خاص، با تعداد معین

دستور به گفتن تکبیر، حمد، تسبیح و تهلیل (لا اله الا الله) که معمولاً قبل و یا هنگام زیارت به تعداد خاصی گفته می‌شود، در بسیاری از زیارتنامه‌ها مشاهده می‌شود. هر یک از این اذکار به صراحت بر توحید دلالت دارند که در ابتدا برخی موارد را مرور می‌کنیم:

- سی تکبیر، قبل از زیارت امام امیرالمؤمنین علیه السلام؛<sup>۱</sup>

صد تکبیر، قبل از زیارت امام امیرالمؤمنین علیه السلام در شب ۲۷ رجب؛<sup>۲</sup>

هفت تکبیر در چهار مرحله، در زیارت امام حسین علیه السلام؛<sup>۳</sup>

در روایت دیگر: سه مرحله تکبیر هر کدام سی بار، در هنگام زیارت امام حسین علیه السلام.<sup>۴</sup>

سی یا چهل تکبیر، قبل از خواندن زیارتنامه جامعه کبیره.<sup>۵</sup>

به نظر می‌رسد مهم‌ترین فلسفه گفتن این اذکار و به ویژه تکبیرها که بیشتر از هر ذکر دیگری باید گفته شوند، آن است که از هر فکر و اعتقاد غلو آمیز درباره

۱. همان، ص ۲۰۵.

۲. المزار (ابن مکی العاملي)، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۳. کامل الزیارات، ص ۳۵۹ - ۳۶۱.

۴. همان، ص ۳۹۸ و ۳۹۹.

۵. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۹. برخی موارد دیگر: کامل الزیارات، ص ۳۶۴ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۹۲؛

المزار (مشهدی)، ص ۱۸۳ و ۴۱۸.

اهل بیت علیهم السلام جلوگیری شود و از اعتقاد توحیدی انسان صیانت گردد؛<sup>۱</sup> چون این اذکار مانع می‌شود که توجه به اهل بیت علیهم السلام و صفات والای ایشان، انسان را از خداوند یگانه و صفات نامتناهی او غافل سازد و انحرافی در اعتقادش به وجود آورد به گونه‌ای که اهل بیت علیهم السلام را بالاتر از آنچه هستند، بداند.

برخی علما همچون مرحوم شبّر<sup>۲</sup> و مجلسی اول<sup>۳</sup> یکی از مهم‌ترین علل گفتن تکبیرهای صدگانه زیارت جامعه کبیره را برای فهماندن این مطلب دانسته‌اند که عظمت و کبریایی فقط برای خداست (و نباید آن را برای دیگران قائل شد). مرحوم محدث قمی، صاحب *مفاتیح الجنان*، نیز در مقدمه زیارت جامعه کبیره، تکبیرهای صدگانه آن را از همین دیدگاه ارزیابی کرده است. از نگاه ایشان، چون اکثر طبایع تمایل به غلواند و ممکن است از عبارات امثال زیارت جامعه کبیره به غلو افتند و یا از بزرگی خداوند غافل شوند، این تکبیرها باید گفته شود.<sup>۴</sup>

البته دستور به گفتن تعداد معینی از تکبیر، حمد، تهلیل و تسبیح در زیارات - علاوه بر بازدارندگی از غلو، که ظاهراً مهم‌ترین دلیل است - می‌تواند به دلیل توجه بیشتر به خداوند نیز باشد. اگر توجه کنیم می‌بینیم که دین اسلام از هیچ قسمتی از زندگی انسان غفلت نکرده است، برنامه‌ای تدارک دیده است که انسان همیشه به یاد او باشد و با نگاه الهی زندگی کنند. لزوم گفتن این اذکار در زیارات نشان از الهی بودن این عمل است.

۱. ادب فنای مقربان، ج ۳، ص ۱۲۸.

۲. الأنوار اللامعة فی شرح زیارة الجامعة، ص ۱۷.

۳. روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۵، ص ۴۵۳.

۴. مفاتیح الجنان، ص ۹۰۱.

## ۵. دعا

دعا، توجه به خداوند و درخواست از اوست، دعا ارتباط تنگاتنگ انسان با خداوند است، دعا یکی از بهترین عبادات و افضل ترین آنهاست برخی روایات، دعا را مغز و عصاره عبادت است.<sup>۱</sup> مغز و عصاره عبادت بودن دعا از آن جهت است که دعا مشتمل بر اعتراف به توحید و بزرگی خداوند و همچنین مالک مطلق بودن اوست.<sup>۲</sup> با این اوصاف، یکی دیگر از دلایل توحیدمحور بودن زیارتنامه‌های اهل بیت علیهم‌السلام، دعاهایی است که به صورت بسیار گسترده در اکثر آنها وجود دارد به‌عنوان نمونه فرازهایی از زیارتنامه امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام را مرور می‌کنیم:

اللهم فاجعل نفسي- مطمئنة بقدرك، راضية بقضائك، مولعة  
بذكرك ودعائك، محبة لصفوة أوليائك، محبوبة في أرضك وسمائك،  
صابرة على نزول بلائك، شاکرة لفواضل نعمائك، ذاکرة لسوابغ  
آلائك، مشتاقه إلى فرحة لقاءك، متزودة التقوى لیوم جزائك، مستننة  
بسنن أوليائك، مفارقة لأخلاق أعدائك، مشغولة عن الدنيا بحمدك  
وثنائك.<sup>۳</sup>

یکی از مسائل بسیار مهم در هنگام ارتباط با خداوند، آن است که انسان بداند چه می‌خواهد و چگونه بخواهد. دعاهای موجود در زیارات اهل بیت علیهم‌السلام، علاوه بر ایجاد ارتباط عمیق زائر با خداوند، به این سئوالات به خوبی پاسخ داده‌اند؛ مثلاً در مثال فوق مشاهده می‌شود که رضایت به قضای الهی، صبر بر بلای الهی، دوستی با اولیای

۱. همان.

۲. شرح اصول الکافی، ج ۱۰، ص ۲۴۵.

۳. کامل‌الزیارات، ص ۹۲-۹۳.

خداوند و درخواست توفیق بر تقوای الهی، جزء مواردی است که با بیان بسیار زیبا و مناسبی، از خداوند خواسته می‌شود.

### ۶. اهل بیت علیهم‌السلام، بندگان مخلص خداوند

یکی از موضوعاتی که بسیار مورد توجه و تأکید در زیارتنامه‌های اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد آن است که اهل بیت علیهم‌السلام به‌عنوان بندگان خداوند معرفی شده‌اند. در زیارتنامه امام رضا علیه‌السلام می‌خوانیم:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ وَسَيِّدِ خَلْقِكَ  
أَجْمَعِينَ ..... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَبْدِكَ  
وَأَخِي رَسُولِكَ ..... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ  
عَبْدِكَ وَالْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ ..... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَبْدِكَ  
وَوَلِيِّ دِينِكَ ..... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ، عَبْدِكَ وَ  
وَلِيِّ دِينِكَ ..... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْكَاطِمِ، الْعَبْدِ  
الصَّالِحِ ..... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا الْمُرْتَضَى، عَبْدِكَ وَ  
وَلِيِّ دِينِكَ ..... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ، الْقَائِمِ  
بَأَمْرِكَ ..... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَبْدِكَ وَوَلِيِّ دِينِكَ.<sup>۱</sup>

توصیف اهل بیت علیهم‌السلام به عبد خداوند به‌معنای حقیقی کلمه، نشان از ارتباط عمیق اهل بیت علیهم‌السلام با ذات باری تعالی است و جایگاه خاص توحید و خدامحوری در زیارتنامه‌ها را نیز نشان می‌دهد. همچنین الگوهای کامل در عبودیت خداوند را به

دیگران نشان می‌دهد؛ در عین حال توجه به عبد بودن ایشان، مانع از ایجاد غلو درباره آنان هم می‌شود.

از نکات در خور توجه در نمونه‌های فوق و موارد مشابه،<sup>۱</sup> آن است که زیارات، غالباً عبد بودن اهل بیت علیهم‌السلام را مقدم بر هر صفت دیگری حتی نبوت و رسالت معرفی می‌کنند و این بدان جهت است که بندگی خداوند، بالاترین کمال قابل تصور برای انسان است که وجود آن در یک فرد، زمینه دریافت کمالات دیگر را نیز فراهم می‌کند و در صورت به اوج رسیدن این کمال در یک شخص، کمالات بسیار مهم مانند رسالت و امامت نیز به او اعطا می‌گردد.

## ۷. بهره‌گیری از قرآن

در زیارتنامه‌های اهل بیت علیهم‌السلام بسیاری از آیات قرآن وجود دارد که می‌تواند ناشی از چند علت مهم باشد؛ از جمله:

الف) جدایی ناپذیری قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام - چنان که در حدیث معروف و متواتر ثقلین نیز بر آن تصریح شده است -<sup>۲</sup> اقتضا می‌کند که زیارات آنان نیز با قرآن پیوند مستحکمی داشته باشند.

ب) چنان که اهل بیت علیهم‌السلام بر قرآن محوری سخنان خود تأکید ورزیده و همه سخنان خود را برگرفته از قرآن معرفی کرده‌اند.<sup>۳</sup>

بهره‌گیری از قرآن در زیارات اهل بیت علیهم‌السلام، شاهد دیگری بر هماهنگی این زیارتنامه‌ها با توحید و جایگاه رفیع آن است؛<sup>۱</sup> چون قرآن، کلام خداوند و محل تجلی

۱. برای نمونه‌های دیگر ر.ک: کامل‌الزیارات، ص ۴۹، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۰۵ و ۵۲۴؛ المزار

(مشهدی)، ص ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۸۱، ۱۰۸، ۱۸۳، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۲۸، ۳۰۳، ۵۶۵ و ۵۷۱.

۲. برای نمونه: الکافی، ج ۱، ص ۲۹۴؛ کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۹۴؛ مسند ابن‌حنبل، ج ۲، ص ۵۹؛ سنن

ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۹. همچنین ر.ک: المراجعات، ص ۷۱ - ۷۵. مرحوم شرف‌الدین در این کتاب درباره تواتر

این روایت و مواضع مختلف صدور آن به‌خوبی بحث کرده است.

۳. الکافی، ج ۵، ص ۳۰۰.

او است<sup>۲</sup> و بسیاری از آیات قرآن به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم با توحید ارتباط دارند و همه موضوعات قرآنی نیز تحت الشعاع این رکن مهم قرار دارند. بررسی متن زیارتنامه‌ها نشان می‌دهد که آیات قرآن در آنها، به چهار گونه به کار رفته‌اند: عین آیه، قسمتی از متن آیه، مضمون آیه، کلمات و ترکیبات قرآنی.

### الف) عین آیه:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾، و  
إِنِّي آتَيْتُ نَبِيَّكَ مُسْتَغْفِرًا تَائِبًا مِنْ ذُنُوبِي، وَإِنِّي أَتُوجَّهِ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ  
نَبِيِّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٍ ﷺ، يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتُوجَّهِ بِكَ إِلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكَ  
لِيَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي. (زیارت پیامبر اکرم ﷺ).<sup>۳</sup>

### ب) قسمتی از آیه

السلام عليكم أئمة الهدى ..... فجعلكم في بيوت أذن الله  
أن ترفع، ويذكر فيها اسمه وجعل صلواتنا عليكم رحمة لنا  
(زیارت ائمه بقیع عليهم السلام).<sup>۴</sup>

۱. برای مثال، در زیارت جامعه کبیره بیش از ۸۵ آیه از قرآن به گونه‌های مختلف استفاده شده است. ر.ک: «مستندات قرآنی زیارت جامعه کبیره»، نوری، مجله سفینه، ش ۱۶، ص ۱۲۷.  
۲. نهج البلاغه، ص ۲۶۸.  
۳. کامل الزیارات، ص ۵۰. برای دیدن برخی موارد دیگر ر.ک: مصباح المتهجد، ص ۷۱۹؛ المزار (مشهدی)، ص ۶۱، ۲۵۰، ۵۱۰، ۲۵۱، ۵۶۸ و ۵۳۳.  
۴. المزار (مفید)، ص ۱۸۷-۱۸۸. برای دیدن برخی موارد دیگر ر.ک: المزار (مفید)، ص ۱۱۰ و ۱۱۳؛ کامل الزیارات، ص ۴۳۶.



## ج) مضمون آیه

عصمکم الله من الزلزل، و آمنکم من الفتن، و طهرکم من الدنس،

و أذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیراً. (زیارت جامعه کبیره).<sup>۱</sup>

د) استفاده از کلمات و ترکیبات قرآنی؛ مانند: سلام،<sup>۲</sup> لعن،<sup>۳</sup> خلیفه،<sup>۴</sup> اهل

الذکر،<sup>۵</sup> المقام المحمود،<sup>۶</sup> بقیة الله،<sup>۷</sup> عبد،<sup>۸</sup> اولوا الامر،<sup>۹</sup> اهل البیت،<sup>۱۰</sup> سراج.<sup>۱۱</sup>

## ۸. شهادت به وحدانیت خداوند

شهادت به وحدانیت خداوند متعال، یکی دیگر از شاخص‌های روشن و صریح بر جایگاه رفیع توحید در زیارتنامه‌های اهل بیت علیهم‌السلام است که در واقع می‌توان از آن به توحید ناب<sup>۱۲</sup> تعبیر کرد. البته چون شهادت به وحدانیت خداوند در بسیاری از این‌گونه موارد، همراه با شهادت به بندگی اهل بیت علیهم‌السلام است، توأم بودن این دو شهادت، موجب تأکید بیشتر بر توحید خواهد بود.<sup>۱۳</sup>

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۱ برای برخی موارد دیگر ر. ک: مصباح‌المتجهّد، ص ۷۱۴؛ الزار (مشهدی)، ص ۵۶.

۲. بسیار فراوان است و نیاز به ذکر نمونه نیست.

۳. بسیار فراوان است و نیاز به ذکر نمونه نیست.

۴. الزار، (مشهدی)، ص ۲۳۰، ۲۴۶، ۵۶۹ و ۵۸۶.

۵. همان، ص ۵۲۶.

۶. همان، ص ۶۲، ۲۱۹، ۲۲۱، ۳۱۱ و ۳۱۶.

۷. همان، ص ۲۴۸، ۵۶۹ و ۵۸۶.

۸. همان، ص ۶۷، ۷۰، ۸۱، ۱۰۸، ۱۸۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۲۸، ۳۰۳، ۵۶۵، ۵۶۵ و ۵۷۱.

۹. همان، ص ۵۲۶.

۱۰. همان، ص ۸۲.

۱۱. همان، ص ۹۷.

۱۲. ادب فنای مقربان، ج ۱، ص ۸۳.

۱۳. تبیین نحوه دلالت بندگی اهل بیت بر توحید، در همین نوشته ذیل عنوان «اهل بیت علیهم‌السلام، بندگان مخلص خداوند»، آمده است.

نمونه را بنگرید:

أشهدك يا مولاي إني أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و  
أنَّ محمداً عبده ورسوله، لا حبيب إلا هو وأهله، وأنَّ أمير المؤمنين  
حجَّته (زيارت امام زمان عليه السلام).<sup>۱</sup>

شاید بتوان گفت که مهم‌ترین فلسفه شهادت به وحدانیت خداوند متعال در زیارتنامه‌ها، آن است که چون اهل بیت علیهم السلام دارای مقام عصمت هستند، کمالات و اوصاف بسیار متعالی دارند، و به سبب آنکه مقام عصمت معصومان و بسیاری از کمالات و اوصاف آنان، از افق فکر غیر معصومان بسیار بالاتر است،<sup>۲</sup> ممکن است درک درست بسیاری از این اوصاف و فضایل، برای مردم میسر نباشد و معصومان را بالاتر از آنچه هستند، بدانند. اینجاست که اهمیت و ضرورت شهادت به وحدانیت خداوند در زیارات، برای رهایی از خطر غلو درباره اهل بیت علیهم السلام<sup>۳</sup> و قائل شدن شأنی خداگونه برای آنان و غفلت از مقام وحدانیت مطلقه خداوند<sup>۴</sup> آشکار می‌گردد.

## ۹. تولی و تبری

یکی از نکات جالب و مهم در زیارتنامه‌های اهل بیت علیهم السلام، آن است که دوست داشتن اهل بیت علیهم السلام و دوستان ایشان (تولی)، و اظهار براءت و دشمنی با دشمنان آنان

۱. المنار (مشهدی)، ص ۵۷۰. برخی موارد دیگر ر.ک: المنار (مشهدی)، ص ۵۶، ۶۰، ۷۰، ۱۸۰، ۲۲۷، ۵۲۶، ۵۵۶، ۵۷۰ و ۶۴۸؛ کامل الزیارات، ص ۴۹، ۵۴ و ۴۰۰.

۲. چنان‌که امام رضا علیه السلام در ضمن روایتی درباره امامت فرموده‌اند: به راستی، امامت، منزلتی بالاتر، مقامی والاتر، موقعیتی برتر، آستانی منبع‌تر و عمقی فراتر از آن دارد که مردم با عقل خود بدان دست یابند و یا با رأی و نظر خود آن را درک کنند و یا به انتخاب خود امامی بگمارند. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۹.

۳. ادب فنای مقرران، ج ۳، ص ۱۲۹.

۴. جلوه‌های لاهوتی، ج ۲، ص ۲۵.

(تبری)، از راه‌های تقرب به خداوند معرفی می‌شود. تصریح و تأکید به این موضوع، حاکی از آن است که تولی و تبری، وسیله‌ای ارتباط انسان با خداوند است و هدف اصلی از توجه به اهل بیت علیهم‌السلام و زیارت آنان تقرب به خداوند است. پس وجود تولی و تبری، چون در جهت تقرب و ارتباط با خداوند است، تأیید دیگری بر وجود روح توحیدی و خدامحوری در زیارتنامه‌های اهل بیت علیهم‌السلام است:

يا سيدي يا ابا عبد الله إني أتقرب إلى الله وإلى رسوله وإلى أمير المؤمنين وإلى فاطمة وإلى الحسن وإليك صلى الله عليك وعليهم، بمولاتك والبراءة من أعدائك وممن قاتلك، ونصب لك الحرب، ومن جميع أعدائك، وبالبراءة ممن أسس الجور وبنى عليه بنيانه، و أجري ظلمه و جوره عليكم وعلى أشياعكم. (زیارت امام حسین علیه‌السلام).<sup>۱</sup>

با تأمل در موارد ده‌گانه فوق در می‌یابیم که زیارتنامه‌های اهل بیت علیهم‌السلام، هماهنگی کامل با توحید دارند و پیوند مستحکمی میان این دو برقرار است. از همین رو، با اطمینان می‌توان گفت که جایگاه توحید در زیارات اهل بیت علیهم‌السلام آن چنان رفیع است که شاکله اصلی و محور این زیارات با آن شکل می‌گیرد؛ به نحوی که زیارات بدون آن از محتوای واقعی تهی می‌شوند و ارزشی نخواهند داشت؛ درست مانند اسکلت فلزی یک ساختمان که حذف آن به نابودی کامل ساختمان می‌انجامد. معارف توحیدی فراوانی که در سراسر زیارات وجود دارد، جای هیچ‌گونه تردیدی باقی نمی‌گذارند که زیارات دو جهت‌گیری اصلی دارند: توجه به خداوند و توجه به

۱. کامل‌الزیارات، ص ۳۲۹. برای دیدن برخی موارد دیگر ر.ک: کامل‌الزیارات، ص ۱۰۱، ۳۳۱، ۵۱۷ و ۵۱۹؛ المنزار (مفید)، ص ۷۶، ۸۱، ۱۱۲ و ۱۹۹.

اهل بیت علیهم السلام. در این میان، منزلت و جایگاه توحید در زیارات اهل بیت علیهم السلام آن چنان متعالی است که اهمیت موضوعات دیگر و حتی توجه به اهل بیت علیهم السلام را را در مراتب بعد قرار می‌دهد.

وجود معارف توحیدی در زیارتنامه، علاوه بر اثبات جایگاه بالای توحید، آثار و ثمرات متعددی نیز به همراه دارد: برای مثال، از یک سو موجب ایجاد ارتباط با خداوند از راه‌هایی مانند نماز، سجده و دعا می‌شود. از سوی دیگر، وجود حمد، تسبیح و ثنای الهی، تکبیر، تهلیل، شهادت به وحدانیت خداوند و تصریح به عبد بودن اهل بیت علیهم السلام، سبب القای آموزه‌های صحیح توحیدی به انسان می‌شود و در تصحیح، تثبیت و بسط معرفت توحیدی و هدایت انسان به توحید ناب که انسان با کمک دلایل عقلی به آن ایمان داشته است، نقش اساسی ایفا می‌کند.

#### ◆ برخی از اعتقادات وهابیون

از مطالبی که مطرح کردیم، می‌توان بی‌اساس بودن بخشی از اعتقادات وهابیون درباره زیارت قبور اولیای الهی را که دیگران را به شرک و دوری از توحید متهم می‌کنند، آشکار ساخت. بخشی از اعتقادات آنان از این قرار است:

۱. تعظیم اولیاء شرک است؛<sup>۱</sup>

۲. سفر برای قبر پیامبر اکرم، بدعت و حرام است، با این توجیه که ممکن است بار سفر بستن به سوی قبور، راهی برای عبادتشان گردد؛ چون بار سفر بستن به سوی قبور و ضرایح، غلوئی است که به شرک اکبر منتهی می‌شود و شرک، حرام است؛ به همین علت، وسائل آن نیز حرام است؛<sup>۲</sup>

۱. تطهیر الاعتقاد، ص ۵۰۳.

۲. إغاثة اللفهان من مصائد الشیطان، ج ۱، ص ۲۲۱.

۳. برخی حتی سلام کردن به پیامبر ﷺ را نیز بدعت و امری غیر شرعی دانسته‌اند که انجام دادن آن، نیازمند دلیل است و انجام دهنده آن بدعت‌گذار است و مرتکب امری شده است که کم کم او را به شرک نزدیک می‌سازد. وهابيون این‌گونه کارها را زمینه‌ساز شرک اکبر می‌دانند که خروج از ملت اسلام را نیز در پی دارد؛<sup>۱</sup>
۴. قبه‌ها و مشاهد از بزرگترین وسایل شرک و الحاد هستند؛<sup>۲</sup>
۵. طواف قبور، تبرک و مسح آثار قبور از موجبات شرک است و مانند عمل اهل جاهلیت برای بت‌هاست.<sup>۳</sup>
۶. طلب شفاعت، طلب دعا و طلب استغفار از پیامبر بعد از مرگ او و کنار قبرش، نامشروع است؛<sup>۴</sup>
۷. دعا در کنار قبور، بدعت<sup>۵</sup> و شرک آور<sup>۶</sup> است؛
۸. کسانی که در زیارت، اعتقادشان بر خلاف اعتقادات وهابيون باشد و بر خلاف عقاید آنان عمل کنند، مشرک‌اند و خون، مال و ذریه آنان مباح است.<sup>۷</sup>

### ◆ نقد عقاید وهابيون درباره زیارت

ما در اینجا با بهره‌گیری از مطالبی یاد شده نقد کوتاهی از عقاید وهابیت را در ذیل

بیان می‌کنیم:

۱. همان، ص ۲۳۵.

۲. تطهیر الاعتقاد، ص ۵۱۱.

۳. همان، ص ۵۰۵.

۴. قاعدة جلیلة فی التوسل والوسيلة، ص ۱۰۵.

۵. المنتخب من کتب ابن تیمیة، ص ۸۹ و ۳۷۱.

۶. همان، ص ۸۹.

۷. تطهیر الاعتقاد، ص ۵۰۵.

۱. زیارت واقعی چون سبب ارتباط همزمان انسان با خداوند و اهل بیت علیهم السلام است، از توحید جدا نیست و هرگز موجب شرک نمی‌گردد. پیوند میان اهل بیت علیهم السلام و خداوند، به حدی عمیق و مستحکم است که هیچ گاه گسسته نمی‌شود. به همین جهت، زیارت آنان نیز نمی‌تواند از توحید جدا باشد، بلکه به لحاظ آنکه هدایت انسان به توحید واقعی، فقط در حیطه توانایی پیامبران و اهل بیت علیهم السلام است، فراموش کردن آنان و بی‌توجهی به آنان، باعث تفسیر به‌رأی و رسوخ شرک و کفر در وجود انسان است. از این رو، یکی از بهترین راه‌های ارتباط با خداوند و تحصیل توحید ناب، توجه به آنان است و در این موضوع، فرقی بین حال حیات و ممات، و ملاقات و زیارت آنان نیست. بنابراین همان‌گونه که در حال حیات و دوران زندگی رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام، اگر مردم به دیدار آنان بروند، هرگز آنان افراد را به خود نمی‌خوانند، بلکه به خدا و معارف و کمالات الهی هدایت می‌کنند و هرگز این مراجعه و زیارت رنگ و بوی شرک و کفر ندارد، بلکه کاملاً صبغه ربانی و جلوه الهی دارد، بعد از مرگ آنان نیز اگر زائر به قصد زیارت بشتابد و آهنگ دیدار آنان کند، آنها نیز زائر را به خدا دعوت می‌کنند و علائم هدایت و نشانه‌های سعادت را می‌نمایانند و این همان توحید ناب است.<sup>۱</sup>

۲. اگر وهابیون به آنچه در کنار قبر اهل بیت علیهم السلام خوانده می‌شود، آگاهی کامل داشتند، تردید نمی‌کردند که زیارت قبور، عین تنزیه از شرک و ایمان واقعی به خداوند است.<sup>۲</sup> چگونه ممکن است زیارت‌نامه‌های اهل بیت علیهم السلام که آکنده از معارف توحیدی (مانند حمد، تسبیح، تکبیر، شهادت به وحدانیت خداوند) است و بنیان آن بر توحید است، شرک‌آلود و شرک‌آور باشد؟ در حالی که این معارف توحیدی، ریشه هر فکر

۱. فلسفه زیارت و آیین آن، ص ۳۸.

۲. هدی هی الوهابیة، ص ۱۵۶.

مشرکانه را می‌خشکاند و اعتقاد توحیدی انسان را به نحوی تثبیت و تعمیق می‌کند که هرگز نمی‌تواند افکار مشرکانه را در وجود خود راه دهد.

۳. این‌گونه افکار، از یک سو سبب قطع ارتباط انسان با اهل بیت علیهم‌السلام که انسان‌های کامل و الگوهای بی‌نقص هستند، خواهد شد و از سوی دیگر، یکی از بهترین شیوه‌های انتقال آموزه‌های دینی را از اعتبار و استفاده خارج می‌سازد. به راستی، چگونه می‌توان برای زیارات که با بهترین شیوه به تربیت و تعلیم معارف گسترده دینی به انسان می‌پردازند،<sup>۱</sup> جایگزین مناسبی یافت؟

۱. موسوعة زیارات المعصومین علیهم‌السلام، ج مقدمه، ص ۵۹.

## ◆ جمع‌بندی

۱. در این پژوهش با کاوش و مطالعه در متون زیارتنامه‌های اهل بیت علیهم‌السلام دریافتیم که معارف توحیدی بسیاری (همچون نماز، سجده، دعا، شهادت به وحدانیت خداوند، حمد، تسبیح و ثناگویی خداوند) در آنها وجود دارد که از شاخص‌های مهم جایگاه رفیع توحید و خدامحوری این متون هستند.

۲. اسلام با دستور به زیارت اهل بیت علیهم‌السلام، علاوه بر زنده نگه‌داشتن یاد و آموزه‌های آنان، به انتقال معارف بسیار گسترده اقدام کرده است و برای آنکه رخنه احتمالی و مخفیانه شرک و غلو در وجود انسان را خنثی کند، ابزارهای متعددی مانند دستور به گفتن تکبیر، تهلیل، شهادت به وحدانیت خداوند و تصریح به عبد بودن اهل بیت علیهم‌السلام را در متن زیارات گنجانده است. از همین رو باید گفت که زیارات اهل بیت علیهم‌السلام، از بهترین و مطمئن‌ترین راه‌های توجه به اهل بیت علیهم‌السلام هستند.

۳. از دیگر نتایج این نوشتار، آن است که متهم کردن زیارت و زیارت‌کننده به شرک از سوی وهابیون صحیح نیست. پیوند مستحکم میان حجت الهی با توحید، هماهنگی زیارات اهل بیت علیهم‌السلام با توحید و نقش کم‌نظیر زیارات در انتقال و آموزش معارف اسلامی، سه دلیل مهم است که توهّم تولید شرک از زیارت را نابود می‌کند و بر ضرورت زیارت تأکید می‌ورزد.



## ♦ کتابنامه

\* قرآن کریم.

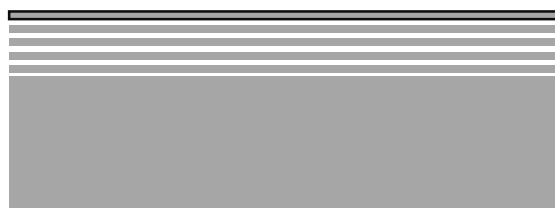
۱. ادب فنای مقربان: عبدالله جوادی آملی، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۱ ش.
۲. إغاثة اللهفان من مصائد الشيطان: محمد بن ایوب الزرعي دمشقي ابن قیم جوزیه، بیروت: دارالمعرفة، ۱۹۷۵ م.
۳. الأمالی: محمد بن علی بن بابویه صدوق، قم: مؤسسه البعثة، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
۴. الأمالی: محمد بن محمد بن نعمان مفید، بیروت: دار المفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.
۵. الأنوار الالامعة فی شرح زیارة الجامعة: سید عبدالله شیر، قم: دار الانصار، ۱۴۲۷ ق.
۶. بحار الأنوار: محمد باقر مجلسی، تحقیق: سید هدایة الله مسترجمی، بیروت: مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
۷. تطهیر الإعتقاد عن ادران الإلحاد: محمد بن اسماعیل صنعانی، بی جا، بی تا.
۸. التوحید: محمد بن علی بن بابویه صدوق، تحقیق: سید هاشم حسینی تهرانی، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۵۷ ش.
۹. جلوه های لاهوتی: محمد باقر تحریری، قم: دارالمعارف، ۱۳۸۴ ش.
۱۰. روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه: محمد تقی مجلسی، بنیاد فرهنگ اسلامی، بی جا، بی تا.
۱۱. ستر الصلوة، معراج السالکین و صلوة العارفين: روح الله موسوی خمینی، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۲ ش.
۱۲. سنن الترمذی: محمد بن عیسی ترمذی، تحقیق: عبدالرحمن محمد عثمان، بیروت: دار الفکر، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
۱۳. شرح أصول الکافی: محمد صالح مازندرانی، بیروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق.
۱۴. عیون اخبار الرضا علیه السلام: محمد بن علی بن بابویه صدوق، تحقیق: شیخ حسین أعلمی، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ ق.
۱۵. فلسفه زیارت و آیین آن: مرتضی جوادی، قم: مرکز نشر اسراء، چاپ پنجم، ۱۳۸۳ ش.
۱۶. قاعدة جلیلیة فی التوسل و الوسيلة: احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه، بی تا، بی جا.
۱۷. الکافی: محمد بن یعقوب کلینی، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۳۶۳ ش.
۱۸. کامل الزیارات: جعفر بن محمد ابن قولویه، قم: مؤسسه نشر الفقاهة، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.

١٩. كمال الدين وتمام النعمة: محمد بن علي بن بابويه صدوق، تحقيق: علي أكبر غفاري، قم: مؤسسة النشر-الإسلامي، ١٤٠٥ق.
٢٠. المحاسن: احمد بن محمد بن خالد برقي، تحقيق: السيد جلال الدين الحسيني، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ١٣٣٠ش.
٢١. المراجعات: عبدالحسين شرف الدين، تحقيق: حسين رازي، بي جا، ١٤٠٢ق.
٢٢. المنار: ابو عبدالله محمد بن جعفر بن علي مشهدي حائري، تحقيق: جواد قيومي اصفهاني، قم: نشر-القيوم، چاپ اول، ١٤١٩ق.
٢٣. المنار: شمس الدين محمد ابن مكّي عاملي (شهيد اول)، تحقيق: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، قم: مؤسسة امام هادي عليه السلام، چاپ اول، ١٤١٠ق.
٢٤. المنار: محمد بن محمد بن نعمان مفيد، بيروت: دار المفيد، چاپ دوم، ١٤١٤ق.
٢٥. مجله سفينه «مستندات قرآني زيارت جامعه كبيره»: عباس نوري، ش ١٦، ١٣٨٦ش.
٢٦. مسند ابن حنبل: احمد ابن حنبل، بيروت: دار صادر، بي تا.
٢٧. مصباح المتعجل: محمد بن حسن طوسي، بيروت: مؤسسة فقه الشيعة، چاپ اول، ١٤١١ق.
٢٨. مفاتيح الجنان: حاج شيخ عباس قمي، قم: عصمت، چاپ اول، ١٣٧٧ش.
٢٩. من لا يحضره الفقيه: محمد بن علي بن بابويه صدوق، تصحيح: علي أكبر غفاري، قم: انتشارات جامعه مدرسين، چاپ دوم، ١٣٩٢ق.
٣٠. المنتخب من كتب ابن تيمية: شيخ علوي بن عبد القادر السقاف، بي جا، بي تا.
٣١. موسوعة زيارات المعصومين عليهم السلام: مؤسسة الإمام الهادي عليه السلام، قم: مؤسسة امام هادي عليه السلام، ١٣٨٥ش.
٣٢. نهج البلاغه: مترجم: محمد دشتي، قم: پارسيان، چاپ سوم، ١٣٨٠ش.
٣٣. هدى هي الوهابية: محمد جواد مغنیه، مؤسسة دارالكتاب الاسلامي، بي جا، ١٤٢٧ق.



# شیعه و تحریف ناپذیری قرآن

\* اسدالله رضایی



### ◆ چکیده

قرآن کریم منحصر به فردترین کتاب آسمانی است که خداوند وعده قطعی برحفظ آن داده است و همچنان در میان کتاب‌های آسمانی می‌درخشد و شایسته بود همه قلم‌ها به‌جای شبهه افکنی، تبیین پیام‌های جاودانی این کتاب را همّت خویش قرار می‌دادند، ولی گروهی از نویسندگان وهابی در شرایط فعلی فرصت را برکاستن عظمت این کتاب الهی به‌کار گرفته و این اتهام را به پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام می‌بندند که: «شیعه امامیه اعتقاد به تحریف قرآن دارد». در مقاله پیش‌رو، با بهره‌گیری از آرا و دیدگاه‌های بزرگان شیعه به این اتهام پاسخ داده شده است.

**کلیدواژگان:** قرآن، تحریف، شیعه، امامان معصوم علیهم‌السلام، عالمان شیعه، وهابیت.

## ◆ مقدمه

قرآن کریم نزد عموم مسلمانان، از جایگاه عظیمی برخوردار است و هرگز نه تنها به خود، که به بیگانگان نیز اجازه توهین و بی‌احترامی به کتابشان را نمی‌دهند؛ زیرا آن را سخن خداوند می‌دانند که توسط جبرئیل امین بر پیام‌آور امین فرو فرستاده شد تا انسان‌ها در سایه پیام‌های سازنده و هدایتگر آن، راه و رسم بندگی و زندگی را فراگیرند. کتابی که تمام آن «معجزه»، «هدایت»، «دانش» و «حکمت» است، بیش از ۱۴۰۰ سال است که بر دل و جان مسلمانان حکومت می‌کند و همچنان علی‌رغم توطئه‌های درون مرزی و فرامرزی، در قلب آنان جا دارد و هرگز ایرادهای شخص یا گروهی، از عظمت و معنویت آن نکاسته است.

شبهه تحریف، یکی از ایرادهایی است که در مورد این کتاب الهی مطرح می‌شود و آن را عده‌ای جزء باورهای دینی شیعه می‌شمارند و آنان را به این بهانه مذمت می‌کنند. این بحث که می‌تواند از جنبه‌های تاریخی، حدیثی و تفسیری، مورد توجه قرار گیرد در این سطور به بررسی و نقد این اتهام ناروا و دروغ می‌پردازد.

## ◆ طرح اشکال<sup>۱</sup>

نویسنده *الشیعة والسنة*، تحریف و تغییر در قرآن کریم را از اعتقادات پیروان مکتب

اهل البیت علیهم‌السلام شمرد، می‌نویسد:

شیعه به این قرآنی که در دست مردم است و از سوی خداوند حفظ می‌شود، اعتقاد ندارند و با این اعتقاد خود، مخالف اهل سنت‌اند و همه روایات صحیح را که در خصوص قرآن و سنت وارد شده، منکرند.<sup>۲</sup>

۱. در این تحقیق تنها به این که شیعه اعتقاد به تحریف ندارد پرداخته است، اما این که برخی افراد، چه شیعه و چه سنی، در آثارشان سخن از تحریف به میان آورده‌اند، در فرصت دیگر بررسی خواهد شد.

۲. *الشیعة والسنة*، ص ۶۱.

ألوسی، که به اعتقاد قفاری نخستین کسی است که اعتقاد شیعه به تحریف را به زبان عربی در کتابش گنجانده و شواهدی ارائه کرد،<sup>۱</sup> می‌نویسد: «زَعَمَتِ الشَّيْعَةُ أَنَّ عَثَانَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ وَعَمْرٌ أَيْضاً حَرَّفُوهُ وَأَسْقَطُوا كَثِيراً مِنْ آيَاتِهِ وَسُورِهِ...»<sup>۲</sup>. محب‌الدین الخطیب، اعتقاد به تحریف را در خصوص امامت، به شیعه نسبت می‌دهد.<sup>۳</sup> بیومی، پس از بیان این که مهم‌ترین محور اختلاف‌ها میان شیعه و سنی تحریف قرآن است، می‌گوید:

أَمَّا الشَّيْعَةُ فَيَعْتَقِدُونَ أَنَّ الْقُرْآنَ الْكَرِيمَ مُحَرَّفٌ وَمُبَدَّلٌ وَأَنَّهُ زَيْدٌ وَنَقَصَ مِنْهُ آيَاتٌ كَثِيرَةٌ، وَأَنَّ النَّاقِصَ مِنْهُ يَعَادِلُ ضَعْفِي الْقُرْآنَ الْمَوْجُودَ الْآنَ...<sup>۴</sup>.

#### ◆ بررسی و نقد این اتهام

با توجه به متن گفته‌های این عده این نتیجه را می‌گیریم که باور و اعتقادات شیعه مبتنی است بر تحریف قرآن، و تغییر و تبدیل قرآن یکی از باورهای شیعه را شکل می‌دهد. برای تحلیل و بررسی این تهمت بزرگ، به نکات زیر اشاره می‌شود:

#### ◆ مفهوم تحریف

تحریف در لغت: تحریف از ماده «حَرَفَ» و جمع آن «أَحْرَفُ»، به معنای طرف و کنار چیز است<sup>۵</sup> و کلمه «حرف» از نظر برخی لغت‌شناسان، دارای سه ریشه است و یکی از آن‌ها، انحراف و عدول از شیء را معنا می‌دهد. وقتی گفته شد: اِنْحَرَفَ عَنْهُ،

۱. ر.ک: اصول مذهب الشَّيْعَةِ الْإِمَامِيَّة، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲. روح المعاني، ج ۱، ص ۲۳.

۳. الخطوط العريضة، ص ۱۶-۱۷: وی حذف آیه ولایت را اعتقاد شیعه می‌داند.

۴. حقیقة الشَّيْعَةِ، ص ۲۳۸.

۵. المفردات، ص ۱۱۹، ماده حرف.

یعنی عَدَلْتُ بِهِ عَنَّهُ. تحریف کلام، یعنی عدول کردن از جهت کلام؛<sup>۱</sup> چنان که خداوند فرمود: ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا﴾،<sup>۲</sup> چه این که تحریف به تبدیل و تغییر و میل به جانبی<sup>۳</sup> هم معنا شده است. وقتی این واژه در مورد قرآن و کلمه به کار می‌رود، به معنای تغییر دادن حرف و کلمه از معنای اصلی آن است.<sup>۴</sup>

بنابراین با عنایت به دو قید «طرف» و «عدول» که در این واژه اخذ شده،<sup>۵</sup> تحریف عبارت است از: عدول و انحراف شیء از جایگاه اصلی خود و استقرار آن در غیر آن،<sup>۶</sup> و تحریف کلام، یعنی تغییر دادن و خارج کردن و به انحراف کشاندن کلام به گوشه‌ای از احتمالات.<sup>۷</sup>

تحریف در اصطلاح: این واژه هنگامی که درباره قرآن استفاده می‌شود، به چندین معنا به کار می‌رود که برخی از کاربردها، هم مجاز است و هم واقع شده و بعضی دیگر، نه تنها جایز نیست، بلکه به اجماع مسلمانان، غیر معقول و باطل است، در هر صورت تحریف در چند مورد متصور است:

الف) ترتیبی: تنظیم قرآن برخلاف ترتیب نزول، که بدون اختلاف این گونه تحریف در قرآن واقع شده است.<sup>۸</sup>

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۲ ماده حرف

۲. سوره مائده، آیه ۱۳.

۳. المحيط في اللغة، ج ۳، ص ۸۲.

۴. تاج العروس، ج ۱۲، ص ۱۳۶.

۵. التحقيق في الكلمات القرآن الكريم، ج ۲، ص ۱۹۸.

۶. همان.

۷. المفردات، ص ۱۱۹.

۸. دفاع عن الكافي، ج ۲، ص ۲۲۰؛ یعنی سوره و آیه که در مکه نازل شده و باید در ابتدای قرآن قرار بگیرد، در

آخر قرآن جا می‌دهد. صیاته القرآن من التحریف، ص ۱۶.

ب) معنوی: تبدیل و انحراف لفظ به معنایی که برخلاف مقصود باشد و این نوع تحریف که از آن به «تفسیر به رأی» یاد می‌شود، در شرع شدیداً نهی شده؛<sup>۱</sup> چون مصداق آیه «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ...»<sup>۲</sup> که در شأن یهود فرو آمده است، قرار می‌گیرد.

ج) لفظی: این نوع از تحریف ممکن است به دو صورت تحقق پیدا کند: اول: قرائت: کلمه‌ای برخلاف قرائت شناخته شده، قرائت شود. این نمونه از تغییر، در قرآن واقع شده و قرائت هفت گانه یا ده گانه (نزد اهل سنت) از همین مورد است که اکثر دانشمندان شیعه چون قرائت سبعة به تواتر ثابت نشده آن را جایز نمی‌دانند.<sup>۳</sup> دوم: تقدیم و تأخیر: لفظی که در واقع جایگاهش مؤخر است، مقدم داشته شود و بالعکس، و چون با این کار بلاغت قرآن آسیب می‌بیند، جایز نیست؛ همانند مقدم داشتن «المسکنة» بر «الدلة»، در آیه «وَضَرَبْتَ عَلَيْهِمُ الدِّلَّةَ وَالْمَسْكَنَةَ»<sup>۴</sup>.

د) زیاده و نقیصه: که به چند صورت قابل تصویر است:

۱. تحریف حروف یا حرکات: زیاد کردن و کاستن حروف و یا تغییر حرکات الفضا، به گونه‌ای که تغییری در معنا ایجاد نکند، هرچند نوعی تحریف است، ولی در قرآن واقع شده است.<sup>۵</sup>

۲. تحریف کلمات قرآن: زیاد یا کم کردن یک یا دو کلمه با حفظ اصل آیه، چنانچه برای توضیح و رفع ابهام و بدون اعتقاد به قرآن بودنش باشد، مجاز است،<sup>۶</sup> و در صدر اسلام با یکی کردن مصاحف که عثمان به اجرا گذاشت، بی‌تردید این نوع از تحریف به وقوع پیوست.<sup>۷</sup>

۱. البيان في تفسير القرآن، ص ۲۶۳-۲۶۴ و صيانة القرآن من التحريف، ص ۱۶.

۲. سوره مائده، آیه ۱۳.

۳. دفاع عن الكافي، ج ۲، ص ۲۲۰؛ صيانة القرآن من التحريف، ص ۱۷.

۴. سوره بقره، آیه ۶۱؛ البيان في تفسير القرآن، ص ۲۴۴؛ دفاع عن الكافي، ج ۲، ص ۲۲۱.

۵. البيان في تفسير القرآن، ص ۲۴۴.

۶. صيانة القرآن من التحريف، ۱۸؛ دفاع عن الكافي، ج ۲، ص ۲۶۵.

۷. البيان في تفسير القرآن، ص ۲۶۵.



۳. تحریف به نقیصه: باور داشتن این که آیه یا سوره‌ای بعد از رسول الله ﷺ از قرآن به عمد یا به اشتباه، حذف شده باشد. این فرض به اجماع مسلمانان باطل است.<sup>۱</sup>

۴. تحریف «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»: این نوع تحریف مورد اختلاف است: گروهی از اهل سنت آن را جزء سوره‌ها به جز سوره توبه می‌شمارند و گروهی اصلاً جزء سوره‌ها نمی‌دانند، جمعی دیگر تفصیل قائل‌اند و... . آلوسی<sup>۲</sup> نه دیدگاه را در این مورد طرح می‌کند.<sup>۳</sup> اما پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام به اجماع آن را جز در سوره توبه، جزء سوره‌ها، می‌شمارند.<sup>۴</sup>

#### ◆ شیعه و نفی تحریف

با معین شدن محور بحث، این سؤال مطرح می‌شود که آیا به راستی پیروان اهل‌البیت علیهم‌السلام، آن‌گونه که عده‌ای از نویسندگان وهابی مطرح کرده‌اند، اعتقاد به تحریف دارند و این باور جزء اعتقادات آن‌ها محسوب می‌گردد؟ پاسخ این سؤال از چند جهت منفی است و کاملاً کذب و افتراست و شیعه امامیه نه تنها اعتقاد به تحریف قرآن ندارند، بلکه به دلایل زیر قرآن را تحریف‌ناپذیر می‌شمارند:

#### ◆ دلیل اول: آیات قرآن

آیات قرآن محکم‌ترین دلیل بر بی‌پایه بودن اتهام تحریف است. قرآن کریم با بیان رسا فریاد می‌زند: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّمَّنْ لَمِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.<sup>۴</sup> کتابی را که همواره خداوند وعده‌ی قطعی به مصونیتش از دستبردها داده: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ

۱. همان، ص ۲۶۷؛ دفاع عن الکافی، ج ۲، ص ۲۲۱؛ صیانة القرآن من التحریف، ص ۱۹؛ و بیشتر مورد اختلاف همین صورت است.

۲. روح المعانی، ج ۱، ص ۳۹، مباحث فی البسملة؛ التفسیر الکاشف، ج ۱، ص ۲۵؛ أحكام القرآن، ج ۱، ص ۲-۳.

۳. البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۶۶-۲۶۷؛ التفسیر الکاشف، ج ۱، ص ۲۵.

۴. سوره بقره، آیه ۲۳.

لَحْفِظُونَ<sup>۱</sup>، چه کسی و چه قدرتی می‌تواند آن را دگرگون سازد؟ آیا نسبت دادن تبدیل و انحراف به کتابی که: ﴿وَأَنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ \* لَا يَأْتِيهِ الْبَطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾<sup>۲</sup>، و ده‌ها آیه دیگر،<sup>۳</sup> با ایمان به قدرت لایزال الهی و وعده قطعی او سازگار است؟ آیا همین دو آیه برای اثبات مصونیت قرآن از تحریف، به هر نحوی که منافای با عظمت و قداست قرآن باشد، کافی نیست؟<sup>۴</sup> و به حق کسانی که سخن از تحریف قرآن به میان می‌آورند، باید در ایمان خویش به قدرت نامتناهی الهی و آیات قرآنی تردید کنند؛ چرا که آنان به وعده محکم خداوند: ﴿إِنَّا نَحْنُ نُزَلِّلْنَا أَلْدِكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ﴾ و قدرت واسع او، مؤمن نیستند، و الا طرح چنین سخنی بیهوده است.

### ◆ دلیل دوم: امامان شیعه و قرآن فعلی

گذشته از ناسازگاری ادعای تحریف قرآن، با متن آیات، پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام همه اصول و فروع دین اسلام را از امامان معصوم خویش و آن‌ها از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گیرند<sup>۵</sup> و آنان به‌همین قرآن موجود توجه داشتند و مسلمانان و پیروان خویش را به آن راهنمایی کردند و آن را مایه نجات بشر دانستند. برای تبیین بیشتر، به ذکر چند نمونه از سخنان آن ستارگان هدایت بسنده می‌شود:

#### ۱. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام

امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نزدیک‌ترین فرد به پیامبر خدا بود، به‌گونه‌ای که آن حضرت در توصیف ارتباط خویش با رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

۱. سوره حجر، آیه ۹.

۲. سوره فصلت، آیات ۴۱-۴۲.

۳. سوره یونس، آیه ۳۷؛ سوره زمر، آیه ۲۸؛ سوره آل عمران، آیه ۳؛ سوره نساء، آیه ۱۰۵؛ سوره سجده، آیه ۲؛ سوره نحل، آیه ۸۹.

۴. دستبرد به هرشکلی که باشد، مصداق بازر باطل است، چگونه این نسبت باطل را بر قرآن روا بداریم!؟

۵. المراجعات، ص ۶۴.

«من همواره با پیامبر بودم... پیامبر در هر سال (چندماه) در غار حرا اقامت می کرد. تنها من او را مشاهده می کردم و کسی جز من، او را نمی دید، من هنگامی که وحی بر پیامبر فرو می آمد، نور وحی و رسالت را می دیدم، بوی نبوت را استشمام می کردم، صدای ناله شیطان را هنگام نزول وحی می شنیدم...»<sup>۱</sup>

ابن ابی الحدید می گوید:

«إِتَّفَقَ الْكُلُّ عَلَى أَنَّهُ كَانَ يَحْفَظُ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ،  
وَلَمْ يَكُنْ غَيْرَهُ يَحْفَظُهُ، ثُمَّ هُوَ أَوَّلُ مَنْ جَمَعَهُ»<sup>۲</sup>.

چه این که معاویه، وقتی در شرف شکست صفین قرار گرفت و با حيله گری عمرو بن عاص برای فریب سپاه علی علیه السلام قرآن ها را به نيزه کشیدند، حضرت علیه السلام، درباره قرآن فرمودند:

«فَإِنِّي إِنَّمَا قَاتَلْتُهُمْ لِيَدِينُوا بِحُكْمِ هَذَا الْكِتَابِ؛ فَإِنَّهُمْ عَصَوْا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِيمَا أَمَرَهُمْ وَنَسُوا عَهْدَهُ وَنَبَدُوا كِتَابَهُ»<sup>۳</sup>.

## ۲. امام حسن مجتبی علیه السلام

امام حسن بن علی علیه السلام حقیقت همین قرآن موجود را این گونه مجسم می کند:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَصَابِيحُ النُّورِ، وَشِفَاءُ الصُّدُورِ، فَلْيَجْلِ جَالٍ بِضَوْئِهِ وَلْيُجَلِّمِ الصِّفَّةَ قَلْبَهُ...»<sup>۴</sup>.

در سخن دیگر می فرماید:

۱. نهج البلاغه، ص ۸۱۱، خطبه ۲۳۴.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۷، مقدمه مؤلف.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴ حوادث سال ۳۷.

۴. اعلام الهدایة الامام الحسن المجتبی علیه السلام، ص ۱۹۶.

«مَا بَقِيَ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا بَقِيَّةٌ غَيْرَ هَذَا الْقُرْآنِ فَاتَّخِذُوهُ إِمَامًا، وَأَنَّ

أَحَقَّ النَّاسِ بِالْقُرْآنِ مِنْ عَمَلٍ بِهِ وَإِنْ لَمْ يَحْفَظْهُ...»<sup>۱</sup>.

یا فرمود:

«كُتِبَ لِلَّهِ فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ

لَا مِنْ خَلْفِهِ، وَالْمُعَوَّلُ عَلَيْهِ فِي كُلِّ شَيْءٍ، لَا تَخْطِئْنَا تَأْوِيلَهُ، بَلْ نَتَيَقَّنْ

حَقَائِقَهُ، فَأَطِيعُونَا فِإِطَاعَتِنَا مَفْرُوضَةٌ إِذْ كَانَتْ بِطَاعَةِ اللَّهِ

وَالرَّسُولِ...»<sup>۲</sup>.

در متن صلح‌نامه خود با معاویه، در نخستین بند آن شرط می‌کند که معاویه باید به کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ عمل کند.<sup>۳</sup>

### ۳. امام حسین علیه السلام

امام حسین بن علی علیه السلام که در واقع برای مهجوریت‌زدایی قرآن، تمام هستی خویش را فدا کرد، از مکه تا کربلا<sup>۴</sup> و در کربلا تا لحظه شهادت و حتی بعد از

۱. اعلام الهدایة الامام الحسن المجتبی علیه السلام، ص ۱۹۶.

۲. همان.

۳. همان؛ جمل انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۸۷، أمر الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۳، حوادث سال ۴۱. وی فقط اجمال شرایط صلح را آورده است.

۴. وقتی حضرت در میان راه خبر شهادت مسلم بن عقیل را شنید، آیه ۲۳ احزاب: «مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ...» البداية والنهاية، ج ۵، ص ۱۸۸، حوادث سال ۶۱. در شب عاشورا در میان اصحاب آیه ۱۷۸ آل عمران: «وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرًا لِّأَنفُسِهِمْ» همان، ص ۱۹۵) و در میان دشمن برای اتمام حجت آیه ۷۱ یونس: «...فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ...» را تلاوت کرد. همان، ص ۱۹۳.

شهادت،<sup>۱</sup> در خطابه‌ها و موعظه‌هایش بخش‌های مهمی از همین قرآن موجود را تلاوت کرد.<sup>۲</sup> حضرت در یک‌جا آیات قرآن را به چهار دسته تقسیم کرد:

«کتاب الله عزوجل على أربعة أشياء: على العبارة، والإشارة، واللطائف و الحقائق. فالعبارة للعوام، والإشارة للخواص، واللطائف للأولياء و الحقائق للأنبياء».<sup>۳</sup>

اگر قرآن موجود نبود بالله دچار نقص می‌بود، بی‌تردید حضرت در این تقسیم‌بندی به آن اشاره می‌کرد؛ چه این‌که در مورد پاداش تلاوت قرآن موجود فرمود:

کسی که یک آیه از قرآن را در نمازش ایستاده بخواند، خداوند برای هر حرفش یک‌صد حسنه، و اگر در غیر نماز قرائت کند ده حسنه می‌دهد و کسی که به صوت قرآن گوش فرا دهد، به او یک حسنه داده می‌شود...<sup>۴</sup>

#### ۴. امام سجاد زین العابدین علیه السلام

امام علی بن الحسین علیه السلام در قالب راز و نیاز با خدایش، همین قرآن را، نور، گواه برتر بر همه کتاب‌ها، و تمییز دهنده میان حق و باطل، تفصیل‌دهنده احکام الهی بر بندگان، و منزل بر رسول الله صلی الله علیه و آله معرفی کرد.<sup>۵</sup> پس از واقعه عاشورا در حال اسارت،

۱. در چندین مورد از جمله در شام سر مبارک امام حسین علیه السلام روی نیزه آیاتی از سوره کهف: «أَمْرٌ حَسِبْتَ أَنْ أَصْحَبَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» را زمزمه کرد. ر.ک: الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۵۷۷.
۲. ر.ک: کتاب فرهنگ سخنان حسین بن علی علیه السلام.
۳. اعلام الهدایة الامام الحسین بن علی علیه السلام، ص ۲۱۷.
۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۱۱؛ کتاب فضل القرآن، باب ثواب قراءة القرآن، ح ۲/۲؛ اعلام الهدایة، ص ۲۱۷.
۵. صحیفه کامله سجادیه، ص ۲۷۰، دعای ۴۲: «اللَّهُمَّ اعْتَنِي عَلَى خْتَمِ كِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَهُ نُورًا، وَجَعَلْتَهُ مُهَيِّمًا عَلَى كُلِّ كِتَابٍ أَنْزَلْتَهُ، وَفَضَّلْتَهُ عَلَى كُلِّ حَدِيثٍ قَصَصْتَهُ...».

بارها آیات کلام الله مجید را خواند؛ وقتی که چشم عبیدالله بن زیاد به او افتاد و شنید که او علی بن حسین است، گفت: «مگر خدا علی بن حسین را در کربلا نکشت؟» امام زین العابدین علیه السلام فرمود: برادری داشتم به نام علی که مردم او را کشتند. عبیدالله به خشم آمد، ولی علی بن حسین آیه **﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ...﴾**<sup>۱</sup> را خواند.<sup>۲</sup> در شهر شام، آن گاه که با سخن مرد شامی رو به رو شد که گفت: «حمد خدا را که شما را هلاک کرد»،<sup>۳</sup> آیات زیادی از قرآن مانند آیات مودت،<sup>۴</sup> خمس<sup>۵</sup> و تطهیر<sup>۶</sup> را قرائت فرمود.<sup>۷</sup>

در مجلس یزید آیات ۲۲ و ۲۳ حدید، و ۳۰ شوری، و ۴۹ بقره را تلاوت فرمود و خود و اهل البیت علیهم السلام را مصادیق آیات خواند.<sup>۸</sup>

## ۵. امام باقر العلوم علیه السلام

امام باقر محمد بن علی علیه السلام وقتی شنید که قتاده قرآن را تفسیر می کند، تفسیر او را نادرست خواند و فرمود:

يا قتادة إن كنت قد فسرت القرآن من تلقاء نفسك، فقد هلكت و  
 أهلك، وإن كنت قد فسرت من الرجال، فقد هلكت و أهلكت، يا  
 قتادة، ويحك! إنما يعرف القرآن من خُوطب به.<sup>۱</sup>

۱. سوره زمر، آیه ۴۲.
۲. الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۲۱۲.
۳. زندگانی اباعبدالله علیه السلام، (ترجمه هوف)، ص ۱۹۸.
۴. **﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...﴾** سوره شوری، آیه ۲۳.
۵. **﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾** سوره انفال، آیه ۴۱.
۶. **﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾** سوره احزاب، آیه ۳۳.
۷. اعلام الهداية الامام زين العابدين علیه السلام، ص ۶۱-۶۴.
۸. الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۲۱۹؛ جمل انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۱۹، مقتل الحسين علیه السلام.

## ۶. امام صادق علیه السلام

امام جعفر صادق علیه السلام قرآن فعلی را این گونه معرفی کرد:

همانا این قرآن است که در آن فروزشگاه هدایت و چراغ‌های شب تار است و باید هر جوینده‌ای دیده در آن بچرخاند و برای پرتوی آن نظر خود را بگشاید؛ زیرا اندیشه (تفکر)، زندگی دل بیناست؛ همانند کسی که در شب تاریک در پرتو نور راه می‌پیماید.<sup>۲</sup>

در حدیث دیگر فرمود: «به راستی که قرآن بازدارنده و فرمان‌دهنده است. به بهشت فرمان می‌دهد و از جهنم باز می‌دارد».<sup>۳</sup>

امامان دیگر نیز همین قرآنی را که در دست مردم است، کتاب الهی و هدایت شمرده‌اند و چنانچه - نعوذ بالله - این قرآن تحریف شده باشد، نمی‌تواند هدایتگر باشد. از سخنان امامان علیهم السلام معلوم شد؛ اولاً: ائمه شیعه همین قرآن موجود را با همان ویژگی‌هایی که زمان رسول الله صلی الله علیه و آله از آن برخوردار بود، کتاب خدا معرفی کرده‌اند و به آن عمل می‌کردند. ثانیاً: قرائت آیات قرآن موجود و استناد به آن و دفاع از آن، شاهد زنده‌ای است بر این که قرآن موجود، همان قرآن زمان رسول الله صلی الله علیه و آله است و هرگز دچار تحریف (حذف و یا اضافه) نشده است؛ چون اگر تحریف شده بود این قدر آن را توصیف نمی‌کردند. ثالثاً: این که امیرالمؤمنین هنگام قرار گرفتن قرآن‌ها بر نیزه‌ها، نفرمود: «این قرآن تحریف شده است و من آن را قبول ندارم؟» و یا امام حسین علیه السلام که در برابر باطل قیام کرد، از دگرگونی و تحریف قرآن که مصداق بارز باطل است، سخنی به میان نیاورد، در حالی که از مهبجوریت قرآن و عمل نکردن به آن سخن گفت<sup>۴</sup> و در این راه خون داد، واضح‌ترین گواه است بر تحریف ناپذیری قرآن.

۱. اعلام الهدایة الامام الباقر علیه السلام، ص ۲۱۵.

۲. اصول الکافی، ج ۲، ص ۶۰۰، کتاب فضل القرآن، ح ۵.

۳. همان، ح ۹.

۴. فرهنگ سخنان حسین بن علی علیه السلام، ص ۴۷۹.

## ◆ دلیل سوم: دیدگاه عالمان شیعه

علمای شیعه امامیه به شدت تحریف در قرآن کریم را مردود دانسته‌اند و احادیثی که تحریف از آن‌ها برداشت می‌شود، را مخالف باورهای مذهب امامیه شمرده‌اند؛ که در ذیل به خلاصه دیدگاه‌های برخی از عالمان مؤثر در اندیشه‌های شیعه اشاره می‌کنیم:

### ۱. ابن بابویه قمی (م ۳۸۱ ق)

وی در کتابی که باورهای شیعه را تبیین می‌کند، می‌آورد: به اعتقاد ما قرآنی که خداوند بر نبی محمد ﷺ نازل کرده، همان است که میان دو غلاف، و در دست مردم است، نه بیشتر از آن، و تعداد سوره‌های آن ۱۱۴ سوره است و کسانی که بیشتر از آن را به ما نسبت می‌دهند، دروغ‌گو هستند.<sup>۱</sup>

### ۲. شیخ مفید (م ۴۱۳ ق)

وی در چندجا از آثارش،<sup>۲</sup> به این مسئله پرداخته است؛ از جمله در پاسخ این سؤال که آیا قرآن همان است که میان دو غلاف و در دست مسلمانان است، می‌گوید: «لَا شَكَّ أَنَّ الَّذِي بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ جَمِيعُهُ كَلَامُ اللَّهِ تَعَالَى وَ

تَنْزِيلُهُ، وَ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ كَلَامِ الْبَشَرِ وَ جَمْهُورُ الْمَنْزَلِ...»<sup>۳</sup>.

و درباره تحریف به نقیصه قرآن می‌فرماید:

هر چند عقل آن را محال نمی‌شمارد و با بحث‌های طولانی‌ای که با معتزله و غیر آنان داشتیم، دلیل قانع‌کننده بر نقص قرآن نیافتیم، و گروهی از امامیه قائلند که هیچ کلمه و آیه و سوره‌ای از قرآن حذف نشده، ولی مواردی از مصحف امیر المؤمنین علی عليه السلام

۱. الاعتقادات في دين الإمامية، ص ۵۹.

۲. ر.ک: اوائل المقالات؛ المسائل السروية.

۳. مصنفات الشيخ المفيد، ج ۷، ص ۷۸، المسألة التاسعة.



که تأویل و تفسیر معانی آیات بود و در حقیقت جزء کلام الله مجید نیست، حذف شده است. ولی به عقیده من این دیدگاه شبیه این است که ادعا شود نقصان در خود کلام قرآن رخ داده باشد، نه در تأویل آن، و من به همین دیدگاه (عدم تحریف) متمایلم.<sup>۱</sup>

نسبت به زیاد شدن بر قرآن فعلی نیز شیخ مفید، معتقد است: «اگر مقصود از زیاد شدن، اضافه کردن سوره‌ای به قرآن باشد، این دیدگاه قطعاً فاسد است؛ زیرا با تحدی منافات دارد، ولی اگر مراد از زیاد شدن، اضافه کردن یک یا دو کلمه و یا یک و دو حرف باشد، به این مقدار نیز قطع ندارم، بل أمیلُ إِلَى عَدَمِهِ و سَلَامَةُ الْقُرْآنِ عَنْهُ».<sup>۲</sup>

### ۳. عِلْمُ الْهُدَى (م ۴۳۶ ق)

این عالم شیعی درباره زیادی و نقصان قرآن تصریح می‌کند:

علم به صحت قرآن [فعلی] همانند علم به شهرها و حوادث بزرگ، وقایع عظیم و کتاب‌های مشهور ... است، توجّه شدید و انگیزه‌های وافر به نقل و حراست از قرآن بوده است؛ زیرا قرآن، معجزه نبوت و منبع علوم شرعی و احکام دینی است و عالمان مسلمان نهایت سعی خویش را در حفظ و حمایت قرآن به کار بسته‌اند، و تا آن‌جا که اختلاف آنان در اعراب، قرائت، حروف و آیات آن، مشهور است. با این همه عنایت و حراست شدید، چگونه ممکن است قرآن دگرگون شده و ناقص باشد!<sup>۳</sup>

### ۴. شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق)

شیخ طوسی که عمیق‌ترین تأثیرات را در فرهنگ شیعه داشته است، می‌گوید:

۱. همان، ج ۴، ص ۸۱.

۲. همان، با تلخیص و صیانه القرآن من التحریف، ص ۶۰-۶۱.

۳. مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۲، الفن الخامس، نقل از المسائل الطرابلسیات؛ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۴۷؛ صیانه

القرآن من التحریف، ص ۶۲.

سخن در زیادی و نقصان قرآن از چیزهایی است که شایسته قرآن نیست؛ لأنّ الزيادة فيه مُجمَعٌ على بطلانها. والنقصان منه، فالظاهر أيضاً مذهب المسلمين خلافة، و هو أليق بالصحيح من مذهبنا و هو الذي نصره المرتضى...<sup>۱</sup>.

#### ۵. علامه حلی (م ۷۲۶ق)

گذشته از کتاب منهاج الكرامة او که عمده استدلال هایش مبتنی بر قرآن موجود است، در آثار دیگرش در پاسخ این سؤال که آیا در قرآن نقص و زیادی رخ داده و ترتیب آن به هم ریخته است؟ تصریح می کند:

ألحقُّ أنه لا تبديل و لا تأخير و لا تقديم فيه و أنه لم يزد و لا ينقص.  
و نعوذ بالله تعالى من أن يعتقد مثل ذلك و أمثال ذلك؛ فإنه يُوجب التّطرق إلى معجزة الرسول ﷺ لمنقولة بالتواتر.<sup>۲</sup>

#### ۶. ابو علی طبرسی (م ۵۴۸ق)

این مفسر در مقدمه تفسیرش می آورد:

سخن از زیادی و نقص در قرآن، شایسته تفسیر نیست؛ امّا باطل بودن ادعای زیاد شدن در قرآن، اجماعی است. اما ادعای نقصان در قرآن؛ هر چند گروهی از اصحاب ما و جمعی از حشویه از اهل سنت، مدعی دگرگونی و نقص در قرآن شده اند، ولی دیدگاه صحیح مذهب در میان اصحاب امامیه، خلاف آن است...<sup>۳</sup>.

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳-۴.

۲. اجوبه المسائل المهنائیه، ص ۱۲۱، مسئله ۱۳.

۳. مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۲، الفن الخامس و صیانة القرآن من التحریف، ص ۶۳.

## ۷. علی بن یونس بیاضی (م ۸۷۷ق)

این دانشمند شیعی تحت عنوان «الفصل الثالث في الاعتراضات على نبوة

محمد ﷺ» می نویسد:

همه قرآن و تفصیل آن بالضروره معلوم است و برای حفظ آن تلاش‌های سخت و کامل انجام گرفت، تا آن حد که اصحاب در اسم‌گذاری سوره‌ها و... دچار اختلاف می‌شدند و گروه کثیری برای حراست از آن، به تفکر در معانی و احکام آن مشغول بودند و اگر چیزی در قرآن افزوده و یا کاسته می‌شد، بی‌تردید هر خردمندی متوجه آن می‌شد؛ هرچند که قرآن را از حفظ نبودند؛ زیرا این زیادی و نقصان با فصاحت و اسلوب قرآن مخالفت داشت.<sup>۱</sup>

## ۸. محقق اردبیلی (م ۹۹۳ق)

این فقیه نامی ضمن بحث از این که در هر نمازی واجب است سوره کاملی از قرآن قرائت شود و آنچه به‌عنوان قرآن خوانده می‌شود، باید به تواتر ثابت شده باشد، می‌افزاید:

چون قرآن [موجود] به تواتر ثابت شده، از اختلال و دگرگونی در امان است. گذشته از آن، چون قرآن در کتاب‌ها ضبط شده و حتی حروف و حرکات آن شمارش یافته، و نیز نحوه کتابت و غیر کتابت آن، مشخص است، ظن غالب بلکه علم به عدم زیادی و نقصان آن موجود است.<sup>۲</sup>

۱. الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ج ۱، ص ۴۵.

۲. مجمع الفائدة، ج ۲، ص ۲۱۸.

## ۹. فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ق)

فیض کاشانی که در حدیث و تفسیر و کلام بی نظیر است، بعد از نقل روایاتی که توهم وقوع تحریف را ایجاد می کند، می گوید:

این روایات این مشکل را ایجاد می کنند که بنا بر فرض وقوع تحریف، هیچ اعتمادی به قرآن و آیات باقی نخواهد ماند؛ چون احتمال دارد هریک از آیات تحریف شده و دگرگون یافته برخلاف چیزی باشند که خداوند فرو فرستاده است و در نتیجه برای ما حجتی از قرآن باقی نخواهد ماند؛ در حالی که با وجود دستور به پیروی از قرآن، و آیات: ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ \* لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾، ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾، و روایات مستفیض مبنی بر عرضه داشتن روایات بر قرآن، چگونه معقول است تحریف و تبدیل به قرآن راه یافته باشد؟ فإذا كَانَ الْقُرْآنَ الَّذِي بَأْيَدِنَا مَحْرَفًا، فما فائدة العَرْض من أن خبر التحريف مخالف للكتاب الله مكذب له، فيجب رده والحكم بفساده او تأويله.<sup>۱</sup>

## ۱۰. شیخ حرّ عاملی (م ۱۰۴۴ق)

این محدّث در رساله فارسی که در ردّ یکی از معاصرینش درباره قرآن نگاشته، تصریح می کند:

هر کسی در اخبار و تواریخ و آثار تتبع کرده، به یقین می داند که قرآن در غایت و اعلى درجه تواتر است و هزاران صحابه آن را حفظ و نقل می کردند و در عهد رسول خدا ﷺ مجموع و مؤلف بود.<sup>۲</sup>

۱. تفسیر الصّافی، ج ۱، ص ۴۶، مقدمة السادسة؛ علم اليقين في اصول الدين، ج ۱، ص ۴۶۵، المقصد الثالث في فضائل الكتاب (باتلخیص).

۲. موسوعة الامام السيد عبدالحسين شرف الدين (الفصول المهمة)، ابهريرة، ج ۳، ص ۱۱۶۰.

### ۱۱. شیخ جعفر کاشف الغطاء (م ۱۲۲۸ق)

کاشف الغطاء از دیگر عالمان ذی نفوذی است که عدم تحریف قرآن را از ضروریات مذهب می‌داند و درباره زیاد شدن قرآن می‌فرماید:  
لا زيادة فيه، من سورة، ولا آية، من بسملة وغيرها، لا كلمة، ولا حرف. و  
جميع ما بين الدفتين مما يتلى كلام الله تعالى بالضرورة من المذهب، بل الدين،  
و إجماع المسلمين وأخبار النبي ﷺ والأئمة الطاهرين....  
و در مورد نقص آن تصریح می‌کند:  
لأريب في أنه محفوظ من النقصان، بحفظ الملك الديان، كما دلّ  
صريح القرآن<sup>۱</sup> و إجماع العلماء في جميع الأزمان ولا عبرة بالنادر.<sup>۲</sup>

### ۱۲. علامه محمد الحسين آل کاشف الغطاء (م ۱۳۷۲ق)

وی گفته است:  
وإنَّ الكتابَ الموجودَ في أيدي المسلمين هو الكتابَ الَّذي أنزله الله إليه  
للإعجاز والتَّحدي، لتعليم الأحكام، وتمييز الحلال والحرام، وأنه  
لا ينقص فيه ولا تحريف وزيادة و على هذا إجماعهم.<sup>۳</sup>

### ۱۳. سید محسن امین (م ۱۳۷۱ق)

مؤلف دائرة المعارف بزرگ شیعه، در باب اعتقادات امامیه می‌آورد:  
لا يقول أحدٌ من الإمامية لا قديماً ولا حديثاً أنَّ القرآنَ مزيّدٌ فيه،  
قليل أو كثير، فضلاً عن كلِّهم، بل كلُّهم متفقون على عدم الزيادة و  
من يعتدّ بقوله من محققيه متفقون على أنه لم ينقص منه.<sup>۱</sup>

۱. سوره حجر، آیه ۹.

۲. کشف الغطاء، ج ۳، ص ۴۵۳، کتاب القرآن، مبحث ۷ و ۸.

۳. اصل الشیعة و اصولها، ص ۱۴۳.

## ۱۴. عبدالحسین شرف‌الدین (م ۱۳۸۱ق)

این عالم شیعه که بیشترین تعاملات را با مذاهب مختلف و اهل سنت داشته، مفصل‌تر از دیگر عالمان شیعه به این موضوع پرداخته است. وی پس از طرح شبهه می‌گوید:

از قائل شدن به تحریف قرآن به خدا پناه می‌برم و از این نادانی به‌سوی خدا بی‌زاری می‌جویم و هرکسی که تحریف را به مذهب ما نسبت می‌دهد، جاهل به مذهب است و افترا می‌بندد؛ زیرا قرآن عظیم بدون هیچ تردیدی، همه آیات، کلمات، حروف، حرکات و سکناش، به تواتر قطعی از طریق ائمه اهل‌البيت علیهم‌السلام، از رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و از خداوند، به ما رسیده است.<sup>۲</sup>

دلیل‌هایی که برمدعای خود ارائه می‌دهد، عبارت‌اند از:

ظواهر قرآن که بلیغ‌ترین حجت‌های خداوند است، حکم ضرورت اولیه مذهب، روایات عرضه اخبار بر قرآن، تدوین و گرد آوردن قرآن با همه کلمات، حروف، ترتیب بدون زیادی و کاستی...، قرائت یک سوره کامل از قرآن پس از حمد در نمازهای واجب، قرائت قرآن به صورت فعلی بر رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از اصحاب.<sup>۳</sup>

## ۱۵. علامه بلاغی (م ۱۳۵۲ق)

ایشان ضمن بحث مفصل و طرح دیدگاه‌های گروه کثیری از عالمان شیعه، تحریف قرآن را مردود شمرده و بر سلامت این کتاب آسمانی از تحریفات تأکید کرده است.<sup>۴</sup>

## ۱۶. شیخ بهائی (م ۱۰۳۱ق)

وی می‌گوید: «والصَّحیح أنَّ القرآنَ العظیم محفوظٌ عن ذلک، زیادةً کانَ أو نقصاناً و یدُلُّ علیه قوله تعالی: ﴿وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾»<sup>۱</sup>

۱. اعیان‌الشیعة، ج ۱، ص ۴۱ و نقض‌الوشیعة او الشیعة بین الحقائق و الاوهام، ص ۱۶۰.

۲. اجوبه مسائل جارالله، ص ۲۳ (با تلخیص).

۳. رک: همان، ص ۲۳-۳۶.

۴. موسوعة العلامة البلاغی (آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن)، ج ۱، ص ۵۹-۶۸.

### ۱۷. علامه امینی (م ۱۳۴۹ق)

صاحب‌الغدیر، در قسمت‌هایی از کتاب ارزشمندش<sup>۲</sup> به‌ویژه در ردّ اتهام ابن‌حزم، بعد از بیان دیدگاه بزرگان شیعه می‌آورد: «فهؤلاء أعلام الإمامية... مجتمعة على أنّ ما بين الدفتين هو ذلك الكتاب الذي لا ريب فيه وهو المحكوم بأحكامه ليس إلا...»<sup>۳</sup>.

### ۱۸. علامه محمد حسین طباطبائی (م ۱۴۰۲ق)

این مفسّر و فیلسوف به مناسبت بحث از آیه شریفه ﴿إِنَّا نَحْنُ نُزَلُّنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾<sup>۴</sup> مفصل‌ترین بحث را در مورد مصونیت قرآن از تحریف ارائه می‌دهد و یکی از ضروریات تاریخ را قرآنی می‌داند که حدود ۱۴ قرن پیش بر پیامبر نازل گشت و معجزه پیامبری او محسوب می‌شد و با آن تحدی کرد و قرآن فعلی، همان قرآن است و در آن کسی تردید ندارد، جز کسی که در فهمش آسیب وارد شده باشد.<sup>۵</sup>

### ۱۹. امام خمینی (م ۱۳۶۸ق)

پس از باطل شمردن دیدگاه اخباری‌ها مبنی بر عدم حجیت ظواهر قرآن به دلیل رخ دادن تحریف در آن، توجه و عنایت مسلمانان برگردآوری و ضبط و حراست قرائت و کتابت قرآن را، دلیل بر عدم تحریف آن می‌داند. و روایاتی که شائبه تحریف را می‌دهد، ضعیف یا مجعول یا مضمون آن‌ها را تأویل و تفسیر قرآن می‌شمارد، آن‌گاه این‌گونه جمع‌بندی می‌کند:

۱. همان، ص ۶۱؛ صیانة القرآن عن التحريف، ص ۶۷.

۲. الغدير، ج ۳، ص ۱۱۶.

۳. همان، ص ۱۳۵.

۴. سوره حجر، آیه ۹.

۵. الميزان، ج ۱۲، ص ۱۵۰، ذیل آیه ۹ حجر.

وأَوْضَحْنَا عَلَيْكَ أَنَّ الْكِتَابَ (قرآن) هُوَ عَيْنَ مَا بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ، وَ  
الْاِخْتِلَافُ نَاشِئَةٌ بَيْنَ الْقُرَّاءِ لَيْسَ إِلَّا أَمْرًا حَدِيثًا لَا رِبْطَ لَهُ بِمَا نَزَلَ رُوحَ  
الْأَمِينِ عَلَى قَلْبِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ.<sup>۱</sup>

## ۲۰. آیت الله خوبی (م ۱۳۷۱ق)

این عالم شیعه، پس از استدلال بر عدم تحریف کتاب آسمانی مسلمانان، تأکید می‌ورزد:

از آنچه گذشت... کاملاً روشن و آشکار گردید که هر کس ادعا می‌کند قرآن تحریف شده، ادعایش باطل و بر خلاف دلایل روشن و بدیهی عقل است.<sup>۲</sup>

با عنایت به دیدگاه‌های جمعی از نخبگان تأثیرگذار شیعه،<sup>۳</sup> اینک مناسب است دو نکته را تذکر دهیم:

اول: گروهی از نویسندگان وهابی، تنها به اتهام معتقد بودن شیعه به تحریف اکتفا نکرده‌اند، بلکه افترای دیگری را به شیعه نسبت داده‌اند؛ مؤلف کتاب *الشیعة والقرآن* بعد از نام بردن چهار عالم شیعه<sup>۴</sup> که یکی از آن‌ها را سید مرتضی (م ۴۰۶ق) مؤلف *نهج البلاغه*، نام می‌برد!<sup>۵</sup> می‌گوید:

با تتبعی که در کتاب‌های حدیثی، تفسیری و اعتقادی امامیه انجام دادم، از نیمه‌ی قرن چهارم تا قرن ششم جز این چهار نفر که پنجمی هم ندارد، کسی قائل به عدم تحریف قرآن نیست.<sup>۶</sup>

۱. تهذیب الاصول، ج ۲، ص ۹۶.

۲. البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۹۹.

۳. برای اطلاع بیشتر ر. ک: آراء حول القرآن؛ آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، صیانة القرآن من التحریف.

۴. عبارت‌اند از شیخ صدوق (م ۳۸۱)، شریف مرتضی (م ۴۳۶ق)، شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) و ابوعلی طبرسی (م ۵۴۸).

۵. در حالی که مؤلف *نهج البلاغه*، سید رضی متوفای ۴۰۶ق است، نه شریف المرتضی متوفای ۴۳۶ق.

۶. الشیعة والقرآن، ص ۶۴.



نویسنده دیگر، ضمن این که شریف مرتضی را همانند مورد قبلی مؤلف زهج البلاغه خوانده، می‌گوید: «بعْدَانْ عَرَفْنَا أَنَّهُ لَا يُوجَدُ مِنْ عِلْمَاءِ الشَّيْعَةِ الْقِدَامِيِّ عَلِي كَثْرَتِهِمْ مَنْ لَمْ يَقُلْ بِالتَّحْرِيفِ غَيْرَهُؤَلَاءِ الْأَرْبَعَةِ...»<sup>۱</sup>.

دکتر قفاری نیز همین سخن را تکرار می‌کند.<sup>۲</sup>

همین نویسنده از فقها و علمای متأخر و معاصر مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، فقط محمد الحسین آل کاشف الغطاء، در کتاب *أصل الشيعة وأصولها*، سید محسن امین در *نقض الوشيعة*، و *اعیان الشيعة*، و سید الخویی در *البيان* را نام می‌برد که به عدم تحریف قائل‌اند؛<sup>۳</sup> در حالی که با اشاره به اقوال علمای شیعه، پس از شیخ صدوق، هر عالم صاحب قلم و دارای اندیشه‌ای که درباره قرآن اظهار نظر کرده‌اند، تحریف قرآن را مردود شمرده است. این که این افراد، تنها چند نفر را نام برده‌اند، حاکی از عدم اطلاع آنان از آرای اندیشمندان شیعه است و حتی سخن مؤلف *الشيعة و القرآن* که اعتقاد به تحریف را به همه شیعیان تعمیم می‌دهد، مورد اعتراض قفاری واقع شده است.<sup>۴</sup>

دوم: برخی نویسندگان با اصرار بر این که پیروان اهل بیت اعتقاد<sup>۵</sup> به تحریف دارند، دلیل مدعای خویش را عدم ارائه دلیل از سوی چهار شخصیت شیعه (صدوق، شریف مرتضی، طوسی و طبرسی) و مستند نکردن انکار تحریف را به قدما و امامان می‌دانند؛<sup>۶</sup> و متأسفانه با ناآگاهی تمام و تعصب جاهلی، این گونه اظهار نظر می‌کنند: هر صاحب چشم و خردی می‌داند که از اصول اعتقادی شیعه، تحریف است و انکار برخی، از باب تقیه و نفاق و دروغ است که جز

۱. حقیقة الشيعة، ص ۲۴۰.

۲. ر.ک: اصول مذهب الشيعة، ج ۱، ص ۳۳۸.

۳. اصول مذهب الشيعة، ج ۱، ص ۳۰۵.

۴. اصول مذهب الشيعة، ج ۱، ص ۲۴۵.

۵. ر.ک: الشيعة و القرآن، ص ۶۴.

۶. همان؛ حقیقة الشيعة، ص ۲۴۰؛ انتصار الحق، ص ۱۳۴.

به دلیل سدّ باب طعن و ترس از تکفیر از سوی فرقه ناجیه  
اهل سنت، نیست. شیعه با این اعتقادات خود، دینی غیر دین اسلام  
را دارد.<sup>۱</sup>

در پاسخ این تهمت باید گفت: اولاً؛ دلیل عدم تحریف قرآن کریم، خود قرآن  
است. چه دلیلی محکم‌تر و گویاتر از خود قرآن که با صراحت تمام اعلام می‌دارد:  
﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ \* لَا يَأْتِيهِ الْبُطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ  
حَمِيدٍ﴾<sup>۲</sup>، ﴿إِنَّا نَحْنُ نُزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾<sup>۳</sup> و آیات تحدی.<sup>۴</sup>

ثانیاً؛ همه عالمانی که در این خصوص اظهار نظر کرده‌اند، آیات مربوط به حفظ  
قرآن را دلیل محکم دانسته‌اند؛ شیخ صدوق با تکیه بر آیات صریح در حفظ و حراست  
خداوند از قرآن کریم و تکذیب روایات دال بر تحریف، آن را نفی کرده است، هر چند  
شیخ صدوق بحث مفصلی ارائه نداده، ولی بسیاری از عالمان شیعه دلیل‌های محکمی  
آورده‌اند. شیخ مفید ضمن این که آنچه را که میان دو غلاف است، قرآن واقعی و  
مضمون روایات دال بر تحریف را مردود دانسته و قرائت سوره کامل از همین قرآن را  
در فقه شیعه، دلیل بر عدم تحریف شمرده است.<sup>۵</sup> شیخ طوسی با رد اخبار نقصان  
اجماع شیعه را،<sup>۶</sup> شریف مرتضی معجزه بودن و حراست عالمان از قرآن، در طول تاریخ  
را،<sup>۷</sup> علامه حلّی اعجاز و متواتر بودن قرآن را،<sup>۸</sup> بیاضی و محقق اردبیلی ضرورت و

۱. انتصار الحق، ص ۱۳۵؛ الشیعة و القرآن، ص ۶۵.
۲. سوره فصلت، آیات ۴۱-۴۲.
۳. سوره حجر، آیه ۹.
۴. سوره بقره، آیه ۲۳؛ سوره یونس، آیه ۳۸؛ سوره هود، آیه ۱۳.
۵. مصنفات الشیخ مفید (المسائل السرویه)، ج ۷، ص ۷۸-۸۱.
۶. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳.
۷. مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۲، الفن الخامس، نقل از المسائل الطرابلسیات.
۸. اجوبه المسائل المهنائیه، ص ۱۲۱، مسئله ۱۳.

اهتمام و سعی اصحاب در حراست از آن راه<sup>۱</sup> فیض کاشانی علاوه بر آیات حفظ، قاعده عرضه روایات بر قرآن راه<sup>۲</sup> حرّ عاملی عالی‌ترین تواتر و نقل اصحاب و مجموع بودن این کتاب الهی در زمان رسول الله ﷺ راه<sup>۳</sup> کاشف‌الغطاء گذشته از آیات، ضرورت دین و اجماع علما در همه‌ی اعصار راه<sup>۴</sup> سید محسن امین اجماع راه<sup>۵</sup> سید شرف‌الدین متواتر بودن حتّی حروف و حرکات قرآن،<sup>۶</sup> حجیت ظواهر قرآن، ضرورت مذهب، قاعده عرضه روایات بر کتاب و قرائت سوره کامل از قرآن فعلی در نمازها،<sup>۷</sup> ... راه، دلایل عدم تحریف شمرده‌اند.

با این وجود، چگونه نویسندگان الشّیعة و القرآن، انتصارالحق و حقیقة الشّیعة چنین ادعای بی‌پایه‌ای می‌کنند؟ این که نویسندگان یاد شده انکار تحریف از سوی فقهای شیعه را خدعه و کذب و... می‌شمارند، گویا از یک‌سو، خود را عالمان به غیب و مطلع از نیت‌های آنان می‌دانند که بطلانش روشن است. از دیگرسو، بر خلاف همه‌ی اهل خرد که بر اساس ظواهر قضاوت و ظاهر کلمات اهل نظر را حجت می‌شمارند، گام برداشته‌اند. بی‌تردید با این روش، گفتار خودشان را نیز مشمول عدم حجیت ظواهر ساخته‌اند و در نتیجه اتهام تحریف به شیعه، تنها برای جلب رضایت حاکمان و زورمندانی که اعتقادات و باورهای شیعه را تهدید جدی برای خویش می‌دانستند، صورت گرفته است؛ زیرا اگر انکار تحریف را عالمان شیعه به دلیل خوف از طعن و تکفیر مذهب، ابراز کرده باشند - که قطعاً چنین نیست - بدون شک اصرار این

۱. الصراط المستقیم الی مستحقّی التقدیم، ج ۱، ص ۴۵ و مجمع الفائدة فی شرح الارشاد الازهان، ج ۲، ص ۲۱۸.
۲. تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۴۶، مقدمه السادسة.
۳. موسوعة الامام السید شرف‌الدین (الفصول المهمة)، ج ۳، ص ۱۱۶۰.
۴. کشف الغطاء، ج ۳، ص ۴۵۳: کتاب القرآن، مبحث ۷ و ۸.
۵. اعیان الشّیعة، ج ۱، ص ۴۱.
۶. اجوبه مسائل جارالله، ص ۲۳.
۷. همان، ص ۳۵-۳۶.

نویسندگان بر این اتهام، در جهت خدمت به صاحبان قدرت صورت گرفته و موضع‌گیری‌شان غیر منصفانه و عقده‌گشایی به‌شمار می‌رود و از ارزش علمی برخوردار نخواهد بود.

ثالثاً: نویسندگان یادشده مدعی‌اند که عالمان شیعه، برای اثبات عدم تحریف از امامان خود، نه تنها پشتوانه روایی ارائه نداده‌اند، که ده‌ها روایت مبنی بر تحریف از ائمه علیهم‌السلام شیعه نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup>

این ادعا نیز به دور از روح تحقیق است؛ زیرا آنان میان دو مبحث اعتقادی و غیر آن خلط کرده‌اند؛ بحث از روایاتی که بوی تحریف می‌دهد، ربطی به اعتقادات ندارد؛ زیرا اعتقاد به تحریف، بحث دیگر است و هیچ‌گاه روایات ضعیف در منابع حدیثی و تفسیری نمی‌تواند دلیل بر معتقد آن‌ها نیز باشد و شاهد این مدعا نص کلمات عالمان ذی نفوذ امامیه بود که اشاره شد. در نتیجه اعتقاد به تحریف قرآن مردود است و به گفته شیخ صدوق، هر کسی غیر آن را به شیعه نسبت دهد، دروغ‌گوست.<sup>۲</sup>

رابعاً: در منابع مورد قبول وهابی‌ها، نمونه‌های زیادی دیده می‌شود که صریح در تحریف قرآن به مفهوم باطل آن است، که در این فرصت فقط به دو نمونه بسنده می‌شود:

### ۱. حذف آیه «رجم» از قرآن

به نقل از ابن عباس، عمر بن خطاب روی منبر می‌گفت:

خداوند محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به حق مبعوث کرد و قرآن را بر وی فرو فرستاد و از چیزهایی که بر حضرتش نازل شد، آیه رجم بود. ما آیه رجم را قرائت می‌کردیم و به یاد داریم و می‌فهمیم. رسول الله رجم می‌کرد و ما هم پس از او رجم می‌کردیم. من می‌ترسم که بر اثر طولانی‌شدن زمان، گوینده‌ای بگوید: به خدا سوگند! ما آیه رجم را در قرآن نیافتیم و مردم به سبب ترک این فریضه الهی گمراه شوند

۱. الشیعة و القرآن، ص ۶۴؛ انتصار الحق، ص ۱۳۵؛ حقیقة الشیعة، ص ۲۴۰.

۲. الاعتقادات فی دین الإمامیة، ص ۵۹.

و حال آن که رجم، در کتاب خدا بر هر مرد و زنی که مرتکب زنا می‌گردد (با اقامه بیّنه یا باردار شدن و یا اعتراف)، حق است.<sup>۱</sup>  
 بر اساس گزارش سیوطی (م ۹۱۱ق) در خصوص چگونگی جمع‌آوری قرآن توسط ابوبکر، می‌آورد:

به زید بن ثابت دستور داده شد که هر کسی آیه‌ای و سوره‌ای آورد، با دو شاهد قبول کند و آن را بنویسد. عُمَر آیه رجم را آورد، چون وی تنها بود پذیرفته نشد.<sup>۲</sup> وی متن آیه رجم را این‌گونه می‌داند: «الْشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ إِذَا زَنِيَا فَارْجُمُوهُمَا (الْبَتَّةَ) نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ».<sup>۳</sup>

## ۲. حذف سوره‌های «الحفد» و «الخلع»

سیوطی به چند طریق<sup>۴</sup> که بعضی آن‌ها را صحیح می‌داند،<sup>۵</sup> نقل می‌کند که دو سوره به نام‌های «الحفد» و «الخلع» وجود داشته که عمر بن خطاب در قنوت نمازش آن را می‌خواند و در مصاحف ابن عباس و ابن مسعود و اَبی بِن کعب، وجود داشت، و متن آن دو را این‌گونه نقل کرده است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَعِينُكَ وَنَسْتَغْفِرُكَ، وَنُثْنِي عَلَيْكَ وَلَا نُكْفِّرُكَ وَنُخَلِّعُكَ وَنَتْرِكُكَ مِنْ يَفْجُرُكَ». سوره حفد:

۱. صحیح البخاری، ج ۶، ص ۲۵۰۴، کتاب المحاربین من أهل الكفر والردة، باب رجم الحبلي في الزنا إذا أحصنت، ح ۶۴۴۲؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۱۷، کتاب الحدود، باب رجم الشيب في الزنى، ح ۱۵؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۴۳، کتاب الحدود، باب ۲۳، في الرجم، ح ۴۴۱۸؛ مسند ابن حنبل، ج ۱، ص ۲۳؛ تاریخ الطبري، ج ۳، ص ۲۰۴، حوادث سال ۱۱؛ اضواء على السنة المحمدية، ص ۲۵۶؛ الحقيقة المظلومة، ص ۹۹؛ الوهابيون خوارج أم سنة، ص ۲۶۳.
۲. الاتقان في علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۱۸، النوع الثامن عشر في جمعه و ترتبه.
۳. ر.ک: الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۵۶؛ الاتقان في علوم القرآن، ج ۲، ص ۴۸.
۴. از طریق عبید بن عمر از عمر بن الخطاب؛ عبدالله بن عبدالرحمن از پدرش که در مصحف ابن عباس وجود داشته؛ از طریق ابن جریح و ابن مسعود.
۵. و أخرج الطبرانی، بسند صحیح عن أبي اسحق، قال: ...

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اَللّٰهُمَّ اِنَّا كَ نَعْبُدُ، وَلَكَ نُصَلِّي وَ اِلَيْكَ نَسْعِي وَ نَحْفِدُ نَرْجُو رَحْمَتَكَ، وَ نَخْشَى نَقَمَتِكَ، اِنَّ عَذَابَكَ بِالْكَافِرِيْنَ مُلْحَقٌ»<sup>۱</sup>.

دهها نمونه از این گونه روایات دالّ بر تحریف، در منابع اهل سنت وجود دارد که پرداختن به آنها فرصت بیشتری می‌طلبد.

قاضی عبدالجبار (م ۴۱۵ق)، با رد شبهه تحریف می‌گوید:

چگونه وقوع تحریف ممکن است؛ در حالی که اگر تحریف واقع شده بود، امیرالمؤمنین علی عليه السلام چرا قرآن موجود را انکار نکرد، و اگر در ابتدا توان مقابله با آن را نداشت، چرا در زمان خلافتش به این امر نپرداخت؟ و همه می‌دانیم که اهتمام به قرآن از بزرگ‌ترین امور دینی است و بر حضرت واجب بود که به این مسئله می‌پرداخت؛ زیرا فسادی که از ناحیه تحریف قرآن ایجاد می‌گشت، عظیم‌تر از فسادی بود که از سوی معاویه وارد می‌شد و اصلاح و بازگرداندن قرآن به مسیر اصلی‌اش بزرگ‌تر از اصلاح معاویه بود.<sup>۲</sup>

#### ◆ پرهیز از خلط مباحث تأویلی و تفسیری با مباحث تحریفی

گذشته از آن، در زمان ائمه عليهم السلام با توجه به روایاتی که از آنها درباره قرآن نقل شده، بحث جدی روزگار آنها، در مرحله نخست، بحث تأویل<sup>۳</sup> و تفسیر قرآن بود و روایات تفسیری و تأویلی در منابع هر دو مکتب، فراوان یافت می‌شود. نگاه اجمالی به بخش تفسیر صحیح بخاری (م ۲۳۱ق)، صحیح مسلم (م ۲۶۱ق)، تفسیر الطبری (م ۳۱۰ق)،

۱. الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۳۰ - ۱۳۱، التاسع عشر. فی عدد سوره آیاته و کلماته و حروفه و ابوریه،

اضواء علی السنه المحمّدیة، ص ۲۴۵؛ الحقیقه المظلومه، ص ۱۰۳.

۲. المغنی، ص ۳۸۵ (با تلخیص).

۳. آن روزها بیشتر به جای واژه «تفسیر» اصطلاح «تأویل» به کار می‌رفت؛ چنان‌که طبری، نام کامل تفسیر خودش را جامع البیان فی التأویل القرآن می‌گذارد و در آن فراوان تعبیر: «القول فی تأویل قوله تعالی...» به کار می‌برد.

و الدرّ المشور از منابع اهل سنت، و اصول کافی، تفسیر فرات کوفی، التبیان فی تفسیر القرآن، تفسیر ابوالفتح الرازی از منابع شیعی، نشان می‌دهد که در عصر تابعین چه بحث‌هایی مطرح بوده است.

دومین بحث جدی آن روزگار، بحث کلامی «مخلوق بودن قرآن» بود که میان مذاهب به‌ویژه میان حنابله و معتزله،<sup>۱</sup> در زمان مأمون عباسی رخ داد و با تسلط افکار معتزله به حمایت مأمون، فتنه بزرگی دامنگیر مسلمانان شد و نوعی تفتیش عقاید صورت گرفت و حتی با طرد شدن ابن حنبل، اندیشه مخلوق بودن قرآن بر اندیشه ابوحنیفه مبنی بر قدیم بودن قرآن، چیره گشت<sup>۲</sup> و کار به جایی رسید که قاضی القضاة دربار عباسی ابن ابی داوود، از سوی ابن حنبل تکفیر شد. وقتی از ابن حنبل سؤال شد: کسی که قائل به مخلوق بودن قرآن است، حکمش چیست؟ گفت: «کافرٌ بالله العظیم».<sup>۳</sup> به همین جهت قاضی عبدالجبار، کتاب مستقلی تحت عنوان خلق القرآن می‌نویسد و آرای صاحب نظران در این عرصه را (با این که خودش معتقد به مخلوق بودن است) بررسی می‌کند.<sup>۴</sup> بنابراین تا عصر غیبت کبرا، بحث از تحریف و تغییر قرآن مطرح نبود تا امامان معصوم علیهم‌السلام درباره آن اظهار نظر کنند.

۱. دیدگاه امامیه، مخلوق بودن قرآن است. ر.ک: الشیعة فی المیزان، ص ۳۱۵؛ هر چند اشعری، دو دیدگاه را به شیعه نسبت می‌دهد: یکی دیدگاه هشام بن الحکم که قائل بود قرآن نه مخلوق است و نه خالق، لأنه صفة و الصفة لا توصف. دیدگاه دوم مخلوق بودن قرآن است. ر.ک: مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ج ۱، ص ۱۱۴.
۲. تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۱۴۲، رأس الفتنة فی القول بخلق القرآن؛ الباقلائی و آراؤه، ص ۵۲۳، الفصل الثالث فی کلام الله تعالی.
۳. تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۱۵۳، تکفیر ابن ابی داوود.
۴. شرح اصول الخمسة، ص ۵۲۷-۵۳۰.

### ◆ جمع‌بندی

از قرن پنجم هجری به این سو، همواره اتهام تحریف قرآن به پیروان اهل بیت علیهم‌السلام نسبت داده شده است و اعتقاد به تغییر قرآن را جزء باورهای شیعه شمرده‌اند. این اتهام در دهه‌های اخیر از سوی وهابی‌ها بیشتر دامن زده شد؛ در حالی که اعتقاد به نقص قرآن نه تنها با متن این کتاب آسمانی و خرد انسانی، سازگاری ندارد، که با روایات و سیره امامان معصوم شیعه در تضاد است و جمع‌کنندگی از عالمان شیعه که در این عرصه اظهار نظر کرده‌اند، با شدت تمام، این تهمت را مردود شمرده و ساحت کلام الله مجید را از این افترا منزّه دانسته‌اند.



## ◆ کتابنامہ

\* قرآن کریم.

۱. الايقان في علوم القرآن: جلال الدين سيوطي، ضبط وتصحيح: محمد سالم هاشم، قم: ذوى القربى، چاپ دوم، ۱۴۲۹ق.
۲. اجوبة المسائل المهنية: جمال الدين ابو منصور حسن بن يوسف بن مطهر حلي، قم: مطبعة الخيام، ۱۴۰۱ق.
۳. اجوبة مسائل جارالله: سيد عبدالحسين شرف الدين، صيدا: مطبعة العرفان، چاپ دوم، ۱۹۵۳م.
۴. احكام القرآن: محمد بن عبدالله بن العربي، تحقيق: علي محمد بجاوي، بيروت: داراحياء التراث العربي، بی تا.
۵. اصل الشيعة واصولها: محمد الحسين آل كاشف الغطاء، بيروت: دارالأضواء، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
۶. اصول كافي: محمد بن يعقوب كليني، تحقيق: على اكبر غفاري، قم: دارالكتب الاسلامية، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ش.
۷. اصول مذهب الشيعة الإمامية: ناصر بن عبدالله القفاري، الجيزة: دارالرضا، بی تا.
۸. اضواء على السنة المحمدية أو الدفاع عن الحديث: محمود ابوريه، قم: دار الكتاب الإسلامي، چاپ اول، ۱۴۲۷ق.
۹. الاعتمادات في دين الإمامية: أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه قمي، تحقيق: غلامرضا المازندراني، قم: چاپخانه علميه، ۱۴۱۲ق.
۱۰. اعلام الهداية الامام الباقر عليه السلام: المجمع العالمي لأهل البيت عليه السلام، قم: مركز الطباعة والنشر- للمجمع لأهل البيت عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۱۱. اعلام الهداية الإمام الحسن المجتبي عليه السلام: المجمع العالمي لأهل البيت عليه السلام، قم: مركز الطباعة والنشر للمجمع لأهل البيت عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۱۲. اعلام الهداية الامام زين العابدين: المجمع العالمي لأهل البيت: قم: مركز الطباعة والنشر للمجمع لأهل البيت: چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۱۳. أعيان الشيعة: سيد محسن أمين، تحقيق وإخراج: حسن الامين، بيروت: دارالثقافة للمطبوعات، ۱۴۰۳ق.
۱۴. الشيعة والسنة: احسان الهي ظهير، باكستان: لاهور، محل توزيع: رياض عربستان، مكتبة بيت الاسلام، بی تا.

١٥. انتصار الحق: مناظرة العلمية مع بعض الشيعة الإمامية: مجدي علي محمد علي، رياض: دار طيبة، چاپ اول، ١٤١٨ ق.
١٦. اندیشه های کلامی شیخ مفید: ترجمه احمد آرام، زیر نظر دکتر مهدی محقق، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل شعبه تهران، با همکاری دانشگاه تهران، ١٣٦٣ ق.
١٧. أوثق الوسائل في شرح الرسائل: موسى ميرزا تبریزی، قم: انتشارات کتبی نجفی، بی تا.
١٨. آراء حول القرآن: سيد علی فانی اصفهانی، بیروت: دارالهادی، چاپ اول، ١٤١١ ق.
١٩. الباقلائي وآراؤه الكلامية: عبدالله محمد رمضان باقلائي، بغداد: مطبعة الامة، ١٩٨٦ م.
٢٠. البداية والنهاية: ابي الفداء اسماعيل بن كثير دمشقي، تحقيق و تعليق: علي شيري، بيروت: دار احياء التراث العربي، چاپ اول، ١٤٠٨ ق.
٢١. البيان في تفسير القرآن: سيد ابو القاسم خويي، ترجمه: سيد جعفر حسيني، قم: دار الثقلين، چاپ اول، ١٣٨٤ ق.
٢٢. تاج العروس من جواهر القاموس: سيد محمد مرتضي- زبيدي، تحقيق: علي شيري، بيروت: دار الفكر، ١٤١٤ ق.
٢٣. تاريخ الطبري (تاريخ الأمم والملوك): محمد بن جرير طبري، بيروت: مؤسسة الأعلمي، بی تا.
٢٤. تاريخ بغداد او مدينة السلام: ابو بكر احمد بن علي خطيب بغدادي، بيروت: دار الكتب العلمية، بی تا.
٢٥. التبيان في تفسير القرآن: ابو جعفر محمد بن حسن طوسي (شيخ طوسي)، بيروت: دار احياء التراث العربي، بی تا.
٢٦. التحقيق في الكلمات القرآن الكريم: حسن مصطفوي، تهران: مؤسسة الطباعة والنشر- وزارت الثقافة والارشاد، چاپ اول، ١٣٦٨ ش.
٢٧. تفسير الصافي: مولى محسن فيض كاشاني، تصحيح و تعليق و مقدمه: حسين الاعلمي، مشهد: دار المرتضى للنشر، چاپ اول، بی تا.
٢٨. التفسير الكاشف: محمد جواد مغنیه، بيروت: دار العلم للملايين، چاپ اول، ١٩٦٨ م.
٢٩. تفسير فرات الكوفي: ابو القاسم بن ابراهيم بن فرات كوفي، تحقيق: محمد الكاظم، بيروت: مؤسسة النعمان، چاپ سوم، ١٤٢٠ ق.

٣٠. تفسير الطبري المسمي جامع البيان في تأويل القرآن: ابو جعفر محمد بن جرير طبري، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ سوم، ١٤٢٠ق.
٣١. تهذيب الاصول: سيد روح الله امام خميني، تقرير: جعفر سبحاني، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، ١٤٠٥ق.
٣٢. مجل انساب الاشراف: البلاذري، تحقيق ومقدمة: سهيل ذكار وديكران، بيروت: دارالفكر، چاپ اول، ١٤١٧ق.
٣٣. حقيقة الشيعة: هل يمكن تقاربهم مع اهل السنة: محمد بيومي، القاهرة: دارالغد الجديد، چاپ اول، ١٤٢٧ق.
٣٤. الحقيقة المظلومة: محمد علي المعلم، بي جا، چاپ اول، ١٤١٨ق.
٣٥. الخرائج والجرائح: قطب الدين الراوندي، قم: مؤسسة الامام المهدي عليه السلام، چاپ اول، ١٤٠٩ق.
٣٦. الخطوط العريضة للأسس التي قام عليها دين الشيعة: محب الدين خطيب، اردن: دار عمار، چاپ اول، ١٤٢٠ق.
٣٧. الدر المشور في تفسير المأثور: جلال الدين عبدالرحمن بن كمال سيوطي، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٣ق.
٣٨. دفاع عن الكافي: ثامر هاشم حبيب العميدي، قم: مركز الغدير للدراسات الإسلامية، چاپ اول، ١٤١٦ق.
٣٩. روح المعاني في تفسير القرآن والسبع المثاني: شهاب الدين السيد محمود الألوسي، بيروت: داراحياء التراث العربي، بي تا.
٤٠. روض الجنان وروح الجنان في تفسير القرآن: حسين بن علي بن محمد بن احمد خزاعي نيشابوري، تصحيح: محمد جعفر ياحقي و مهدي ناصح، مشهد: آستان قدس رضوى، ١٣٦٨ش.
٤١. زندگانی اباعبدالله: سيد محمد صحفى، ترجمه مهوف سيدبن طاووس، قم: انتشارات اهل البيت عليهم السلام، ١٣٧٣ق.
٤٢. سنن ابي داود: سليمان بن أشعث سجستاني، تحقيق و تعليق سعيد محمد اللحام، بيروت: دارالفكر، ١٤١٠ق.
٤٣. شرح اصول الخمسة: قاضي القضاة عبد الجبار بن احمد، تعليق: احمد بن حسين بن ابي هاشم، تحقيق ومقدمه: عبدالكريم عثمان، القاهرة: مكتبة وهبة، چاپ دوم، ١٤٠٨ق.
٤٤. شرح نهج البلاغة: عبد الحميد بن ابي الحديد، تحقيق: ابو الفضل ابراهيم، بيروت: داراحياء التراث، چاپ دوم، ١٣٨٠ق.

٤٥. الشريعة في الميزان: محمد جواد مغنية، بيروت: دارالتعارف، بي.تا.
٤٦. الشريعة والقرآن: لاهور، باكستان: ادارة ترجمان السنّة، محل توزيع: رياض، عربستان، بي.تا.
٤٧. صحيح البخاري: شرح و توضيح: مصطفى ديب البغا، بيروت - دمشق: دار ابن كثير، اليمامة للطباعة والنشر، چاپ پنجم، ١٤١٤ ق.
٤٨. صحيح مسلم: مسلم بن حجاج نيشابوري، تحقيق وتصحيح: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دارالفكر، چاپ دوم، ١٣٩٨ ق.
٤٩. صحيفه كامله سجديه: الامام علي بن حسين زين العابدين، ترجمه و تعليق: علي رضا رجائي تهراني، تهران: انتشارات گاه سحر، چاپ اول، ١٣٨١ ق.
٥٠. الصراط المستقيم إلى مستحقى التقديم: زين الدين أبو محمد علي بن يونس عاملي نباطي بياضي، تصحيح و تعليق: محمد باقر البهيوذي، بي.جا، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، چاپ اول، ١٣٨٤ ق.
٥١. صيانة القرآن من التحريف: محمد هادي معرفت، تحقيق: مؤسسة النشر - الاسلامي، قم: مؤسسة النشر....، چاپ سوم، ١٤٢٨ ق.
٥٢. الطبقات الكبرى: ابن سعد، بيروت: دار بيروت، ١٤٠٥ ق.
٥٣. علم اليقين في اصول الدين: فيض كاشاني، قم: انتشارات بيدار، ١٤٠٠ ق.
٥٤. الغدير في الكتاب والسنّة والأدب: عبد الحسين اميني (علامه اميني)، بيروت: مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، چاپ اول، ١٤١٤ ق.
٥٥. الفرق بين الفرق وبيان الفرقة الناجية: عبد القاهر بن طاهر بغدادي، تحقيق: لجنة احياء التراث العربي، بيروت: دارالجليل، ١٤٠٨ ق.
٥٦. فرهنگ سخنان حسين بن علي عليه السلام: گروه حديث پژوهشكده باقرالعلوم عليه السلام، زیر نظر سازمان تبليغات، ترجمه: علي مؤيدى، قم: نشر معروف، چاپ اول، ١٣٨٣ ش.
٥٧. الفصل في الملل والأهواء والنحل: ابو محمد علي بن احمد ابن حزم ظاهري، تحقيق: محمد ابراهيم نصر- عبدالرحمن عميرة، بيروت: دارالجليل، ١٤٠٥ ق.
٥٨. كشف الغطاء عن مبهات الشريعة الغراء: جعفر كاشف الغطاء، تحقيق: مكتبة الاعلام الاسلامي - فرع خراسان، قم: بوستان كتاب، چاپ اول، ١٤٢٢ ق.

٥٩. مجمع البيان: ابو علي فضل بن حسن طبرسي، تحقيق و تعليق: لجنة من العلماء، بيروت: مؤسسة الاعلمي، ١٤١٥ق.

٦٠. مجمع الفائدة في شرح الارشاد والأذهان: المولى أحمد اردبيلي، قم: جامعه مدرسين، ١٤٠٣ق.

٦١. المحيط في اللغة: اسماعيل بن عباد، تحقيق: محمد حسن آل ياسين، بيروت: عالم الكتب، چاپ اول، ١٤١٤ق.

٦٢. المراجعات: سيد عبدالحسين شرف الدين موسوي، ايران: دارالاسوة للطباعة، چاپ چهارم، ١٤٢٥ق.

٦٣. مسند ابن حنبل: أحمد بن حنبل، تحقيق: صدقي محمد جميل العطار، بيروت: دار الفكر، چاپ دوم، ١٤١٤ق.

٦٤. مصنفاة الشيخ مفيد (المسائل السرويّة): شيخ مفيد، تحقيق: قسم الدراسات الإسلامية - مؤسسة البعثة، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، چاپ دوم، ١٤١٣ق.

٦٥. مصنفاة الشيخ المفيد، (اوائل المقالات)، محمد بن محمد بن النعمان بن المعلم الشيخ المفيد البغدادي، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، چاپ اول، ١٤١٣ق.

٦٦. مع الدكتور القفاري في أصول مذهبه حول القرآن الكريم و التشيع: ابو الفضل اسلامي، قم: نشر - الفقاهة، چاپ اول، ١٤٢٨ق.

٦٧. معجم مقاييس اللغة: ابو الحسين احمد بن ذكريا بن فارس، تحقيق وضبط: عبدالسلام محمد هارون، ايران: مركز نشر - مكتب الاعلام الاسلامي، ١٤٠٤هـ.

٦٨. المغني عن ابواب التوحيد و العدل، اعجاز القرآن: املاى قاضي ابو الحسن عبدالجبار اسد آبادي، مقايسه نسخه ها: امين الخولي، بي جا، بي تا.

٦٩. المفردات في غرائب القرآن: حسين بن محمد، راغب اصفهاني، بيروت: داراحياء التراث العربي، چاپ اول، ١٤٢٨ق.

٧٠. مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلّين: أبو الحسن علي بن اسماعيل اشعري، تحقيق: محمد محيي الدين عبدالحميد، بيروت: المكتبة المصرية، ١٤١٩ق.

٧١. موسوعة الامام السيد عبدالحسين شرف الدين (الفصول المهمة: ابوهريه): سيد عبدالحسين شرف الدين، اعداد و تحقيق: مركز العلوم و الثقافة الاسلامية، قم: احياء التراث الاسلامي، بيروت: دارالمورخ، چاپ اول، ١٤٢٧ق.

٧٢. موسوعة العلامة البلاغى (آلاء الرّحمن في تفسير القرآن)، محمد جواد بلاغى، تحقيق: لطيف مرداى - عباس محمدى، قم: مركز العلوم والثقافة الاسلاميّة، احياء التراث الاسلامي، چاپ اول، ١٤٢٨ ق.
٧٣. الميزان في تفسير القرآن: سيد محمد حسين طباطبائي، ترجمه: سيد باقر موسوي، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسين، ١٣٦٦ ق.
٧٤. نقض الوشيعة او الشيعة بين الحقائق والأوهام: سيد محسن أمين، بيروت: مؤسسة الاعلمي، چاپ چهارم، ١٤٠٣ ق.
٧٥. نهج البلاغة: تدوين: ابوالحسن محمد بن احمد بن حسين بن موسى سيد رضى، فيض الاسلام، تهران: مركز نشر آثار فيض الاسلام، ١٣٦٥ ق.
٧٦. الوهابيون خوارج أوُسُتة: نجاح الطايبي، بيروت: دار الميزان، چاپ اول، ١٤٢٢ ق.

# گفتگو

✓ اختلاف میان وهابيون و ديونديه







# اختلاف میان ولسون و دلوئندیه

\* مولوی عبدالخبیر صمدانی فر



سراج  
منتخب  
در خدمت جناب آقای مولوی صمدانی فر هستیم. در ابتدای مصاحبه از ایشان می‌خواهیم که خودشان را معرفی کنند و درباره سوابق و فعالیت‌های علمی‌شان صحبت کنند.

مولوی صمدانی‌فر: با تشکر از شما و مجله ارزشمندتان. بنده عبدالخبیر صمدانی‌فر فرزند مولانا محمد عمر صمدانی‌فر هستیم. اهل و ساکن قصر رند مدیر مدرسه سبیل الرشاد قصر رند و امام جمعه روستای بوک بوده‌ام. فعلاً در مدرسه مشغول هستیم و امامت فریضه جمعه را هم برعهده دارم. به کار ترجمه برخی کتاب‌ها و نگارش مقاله‌های مختلف پرداخته‌ام و تاکنون ده‌ها مقاله نگاشته‌ام و در مجله‌های محلی و همایش‌ها عرضه کرده‌ام؛ از جمله در همایش سلامت از دیدگاه مذاهب که دانشگاه علوم پزشکی زاهدان برگزار کرده بود. اشاره کردم که به ترجمه برخی کتاب‌ها نیز دست زده‌ام که چاپ شده‌اند و در حال حاضر نیز برخی از این کتاب‌ها در دست ترجمه یا زیر چاپ است. یکی از این ترجمه‌ها کتابی در مورد عوامل وحدت و آسیب‌های آن است. مؤلف محترم این کتاب، مولانا محمد عاشق الهی بلند شهری، از علمای دیوبند و نیز از استادان حوزه و دانشگاه است. ایشان زمانی مدرس دارالعلوم کراچی و بعداً مدرس دانشگاه مدینه منوره بوده است. این اثر آخرین کتاب وی است. ایشان قبلاً هشتاد کتاب نگاشته است. با اینکه وی شخصیت سیاسی نیست، ولی براساس احساس نیازی که درباره وحدت بین مسلمین کرده، این کتاب را نوشته است و از خواننده خواسته است که این اثر را به هر زبانی که توانایی دارد، ترجمه کند. وقتی این کتاب به دستم رسید و درخواست مؤلف را دیدم، اقدام به ترجمه‌اش کردم که در محافل علمی استقبال خوبی هم شد، به‌ویژه از سوی شاگردان ایشان که در اینجا

حضور دارند و از استادان حوزه‌های علمیه به‌شمار می‌روند. کتاب دیگری که ترجمه و چاپ کردم، *گفتمانی در نقد وهابیت* اثر مولانا محمد حسن جان سرهندی مجددی است. اصل این کتاب عربی است با عنوان *أصول الأربعة في تردید الوهابية*. مؤلف کتاب نوه مجدد الف ثانی، شیخ احمد سرهندی است. مجدد الف ثانی به مجدد اسلام در هزاره دوم معروف شده است. شیخ احمد سرهندی کسی است که در زمانی که هیچ کس در هند جرئت طرح شعارهای اسلامی را نداشت، از اجرای احکام اسلامی سخن گفت و افرادی را تربیت کرد که در آینده، قدرت و حکومت را به دست گیرند. به هر حال مؤلف این کتاب نوه چنین فردی است. در تقریظی که برای کتاب نوشته شده، این مطلب آمده که در زمانی که کسی جرئت اسم بردن از پیامبر ﷺ و اسلام را نداشت، او به ترویج اسلام و احکام آن پرداخت و کتاب‌هایی در این زمینه نگاشت.

#### ♦ علت ترجمه کتاب *أصول الأربعة في تردید الوهابية*

سبحان الله  
منبر  
چه خلأ و ضرورتی احساس کردید که دست به ترجمه کتاب *أصول الأربعة في تردید الوهابية* زدید؟

**مولوی صمدانی فر:** من مشاهده کردم که اکثر قریب به اتفاق مردم منطقه ما حنفی هستند و گروه اندکی در منطقه از وهابیت دم می‌زنند یا غیر مقلد و سلفی‌اند. از طرف دیگر، گاه اتفاقاتی در کشور رخ می‌دهد که همه اهل سنت زیر سؤال می‌روند و آنها را وهابی می‌شمرند. در چنین وضعیتی ما باید موضع‌گیری کنیم. لذا با اینکه قبلاً فرد دیگری به نام مولانا عبدالرحمان چابهارى، *المهند و المفند* را ترجمه کرده بود، من احساس کردم ما هم باید اعلام کنیم که وهابی نیستیم. این اعلام کردن هیچ خیانتی هم نیست و در واقع احقاق حق و ابراز عقیده است که ما حنفی هستیم. ما محمد بن عبدالوهاب را صاحب مذهب نمی‌دانیم. خودشان هم می‌دانند که صاحب مذهب نیستند، ولی بعضاً ادعا می‌کنند حنبلی‌اند، ولی تقلید را قبول ندارند. ما باید واقعیت را بگوییم که وهابی نیستیم و حتی وهابیت را نقد می‌کنیم؛ هر چند ممکن است این سخن باعث برانگیخته شدن احساسات آنان شود، اما به هر حال مردم منطقه وهابی

نیستند و پیرو امام ابوحنیفه‌اند. بر این اساس بود که اقدام به ترجمه کردم که مردم استقبال بسیار خوبی از این ترجمه کردند و بسیاری از علما هم تشکر کردند که این کتاب را ترجمه کردم.

### ♦ اختلاف احناف با وهابیت

**سوال** آیا آن قدر اختلاف با وهابیان دارید که بتوانید به‌عنوان حنفی، خود را جدا از وهابیت بدانید؟ اگر اختلاف دارید، بر سر چه مسائلی است؟

**مولوی صمدانی‌فر:** ببینید ما وهابیت را بخشی از اهل سنت می‌شماریم، ولی با آنها اختلاف شدید داریم. این اختلاف در همان زمان بزرگان دیوبند که در قید حیات بودند، آشکار شده بود و هنوز ادامه دارد. علامه شیخ الإسلام مولانا حسین مدنی در *شهاب ثاقب* و مولانا خلیل احمد سهارنپوری در *رد وهابیت* آشکارا به این اختلاف اشاره کرده‌اند. شیخ الإسلام مولانا سید حسین احمد مدنی، دوازده مورد از این اختلاف‌ها را در *شهاب ثاقب* نوشته است. اولین مورد اختلافی، در مورد تکفیر مسلمانان است. محمد بن عبدالوهاب به خود اجازه داده که همه مسلمانان را مشرک و کافر تلقی کند و مبارزه با آنان را واجب و حتی مالشان و جانشان و ناموسشان را حلال بشمارد. علمای دیوبند می‌گویند که نباید مسلمان را کافر بدانیم. مسلمانی که حتی یک علامت از صد نشانه را داشته باشد، نباید او را از کفار قرار داد. این مطلب در صفحه ۱۸۵ *شهاب ثاقب* آمده است. مورد اختلافی دوم، درباره حیات پیامبر است....

### ♦ تکفیر وهابیت و نظر احناف

**سوال** آنها مسلمان‌ها را تکفیر می‌کنند، ولی شما که از مذهب حنفی هستید، چه دلیلی در رد شان دارید؟ آیا از شخص ابوحنیفه مطلبی در تکفیر نکردن مسلمانان دارید؟

**مولوی صمدانی‌فر:** بله، در شرح *فقه اکبر* (ص ۱۱۷، چاپ لبنان) آمده که: «ولانکفر مسلماً بذنب من الذنوب و ان کانت کبیره و لا نکفر أهل القبلة» ما اهل قبله

و مسلمان گناهکار را کافر نمی‌دانیم. طبق فقه حنفی، ما حنفی‌ها کسی را که ضرورت دین و اصول ایمان را پذیرفته باشد، کافر نمی‌دانیم.

### شیعیان را کافر نشمارد؟ آیا در مذهب حنفی مطلبی هست که در تأیید مسلمان بودن شیعیان باشد و

**مولوی صمدانی‌فر:** بله، از دارالافتاهای مدارس مشهور سیستان و بلوچستان استفتا شده که آیا شیعیان مسلمان هستند یا کافر؟ نظر خود را اعلام بفرمایید؟ اولین استفتا که جلوی روی من است، از دارالافتای دارالعلوم زاهدان مسجد مکی است که مهر محمد قاسم قاسمی بر آن خورده است و در مجله هفت اقلیم هم آمده است. مولانا عبدالرحمان چابهارى مدیر مدرسه جامعه الحرمین و امام جمعه محترم اهل سنت چابهار است. ایشان هم از سوی مدرسه‌اش افتاء زده. که اصل متن آن چنین است: «این اصول مسلمة اهل سنت می‌باشد خلافاً للخوارج که مسلمانان، ولو مرتکب گناه کبیره شوند، تکفیر نمی‌شوند و تکفیر جایز نیست». این مطلب در صفحه ۱۱۷ کتاب فقه اکبر نیز آمده است. بعد افتاء دارالعلوم زاهدان مسجد مکی است که با امضای محمد قاسم قاسمی است. همین مطلب از مدرسه دارالعلوم زنگنه سراوان هست و عبارتش این است که اهل قبله کسانی‌اند که ضرورت دین را قبول دارند و مذهبشان مستند به کتاب و سنت است، از اهل سنت و شیعه، مسلمان هستند. اسم شیعه را برده. همین‌طور مولانا عبدالمالک ملکی پور، امام جمعه محترم کنارک، از شیعه اسم برده که مسلمان هستند. مفتی نظام الدین روانید، امام جمعه محترم پیشین، نیز اینچنین می‌گوید: «تکفیر اهل قبله اعم از اهل سنت و شیعه و دیگر فرق اسلامی که مذهب آنها مستند به کتاب و سنت باشد و منکر ضرورت دین نباشند جایز نیست و براساس شرع مقدس اسلام است» و مولانا نظر محمد از بزرگان اهل سنت است و فعلاً در بمپور ایرانشهر زندگی می‌کند. از ایشان هم استفتا شد که ایشان گفته‌اند: مسلمان هستند. بنابراین برخلاف وهابیان، همه فرق اسلامی بر مسلمان بودن شیعه اتفاق نظر دارند.

در باره موارد اختلاف مذهب حنفی با وهابیت بحث شد. یک نقطه اختلاف در تکفیر است که اشاره کردید. در اول بحث اشاره کردید که نکته دوم در رابطه با زندگی پیامبر ﷺ است لطفاً در این زمینه کمی توضیح دهید.

مولوی صمدانی فر: دومین مورد اختلاف درباره زندگی پیامبر ﷺ بعد از مرگ آن حضرت است. وهابیت معتقد است که موت پیامبر ﷺ با موت سایر مؤمنین برابر است و هیچ کاری بعد از مرگش نمی‌تواند انجام دهد. نتیجه این عقیده وهابیان آن است که آنها منکر توسل و شفاعت شوند، اما علمای دیوبند، هم قائل به جواز توسل و هم قائل به جواز شفاعت هستند.

#### ♦ اختلاف میان دیوبندیه و وهابیت

لطفاً دیگر موارد اختلافی میان دیوبندیه و وهابیت را نام ببرید.

مولوی صمدانی فر: اختلاف دیگر در مورد زیارت قبر و روضه مبارک پیامبر ﷺ است که فرقه وهابی سفر به قصد زیارت رسول اکرم ﷺ را ممنوع و محذور و حرام می‌داند و به حدیث «لا تشد الرحال إلا لثلاثة مساجد» استدلال می‌کنند، ولی علمای دیوبند نه تنها سفر به قصد زیارت رسول اکرم ﷺ را حرام نمی‌دانند، بلکه آن را افضل مستحبات و نزدیک به واجب می‌دانند. این مطلب در صفحه ۱۸۸ شهاب ثاقب آمده است و حدیثی نقل می‌کنند که پیامبر ﷺ فرمود: هر کس قبر ما را زیارت کند، شفاعت من بر او واجب می‌شود. در واقع حاجتش برآورده می‌شود و مثل آن است که مرا در حال زندگی ملاقات کرده است.

چهارمین اختلاف علمای دیوبند با وهابیان این است که وهابیان معتقدند پیامبر ﷺ بعد از موت هیچ تأثیری ندارد. این مطلب هم به توسل و دعا برمی‌گردد. علمای دیوبند اشعاری در وصف پیامبر ﷺ سروده‌اند و اذکاری دارند که نشان می‌دهد اعتقاد دارند وجود پیامبر ﷺ بعد از مرگش هم تأثیرگذار است.

اختلاف پنجم درباره اعمال و امور صوفیانه است؛ مانند مراقبه، اذکار و طریقه قادریه و چشتیه و سهروردی. وهابیان این گونه اعمال را لغو، بدعت و باعث ضلالت می‌شمارند و بعضاً شرک می‌پندارند. علمای دیوبند، چشتی‌ها، نقش‌بندی‌ها، سهروردی‌ها

و قادری‌ها معتقدند که هر کس زیر دست شیخی تربیت نشود، گمراه می‌شود و باید با یکی از این چهار طریق بیعت کند.

هشتمین اختلاف دیوبند با وهابیان در تقلید است. وهابی اصلاً تقلید را نمی‌پذیرد و آن را شرک در رسالت می‌داند و درباره ائمه اربعه کلمات زشت و رکیک به کار می‌برند. در مقابل، علمای دیوبند در فقه حنفی مقلد امام اعظم هستند و اعتقاد دارند کسی که تقلید نداشته باشد، گمراه و تابع هوا و هوس خودش می‌شود.

هفتمین اختلاف علمای دیوبند با وهابیان، در مورد مطلب آیه **﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ الْعَرْشِ﴾**<sup>۱</sup> است. علمای وهابی ظاهر این آیه را نگاه می‌کنند که از ظاهر آیه، جسمیت برای الله تبارک و تعالی ثابت می‌شود و در واقع خلاف ذات پروردگار است، به خلاف علمای دیوبند که این ظاهر را قبول ندارند و تأویل می‌کنند، همان‌طور که سایر علمای کلام، آن را بررسی و تأویل می‌کنند.

هشتمین اختلاف علمای دیوبند با وهابیان در مورد کثرت سلام فرستادن به پیامبر **ﷺ** است. علمای دیوبند حتی به اردو و عربی در وصف پیامبر قصیده‌هایی سروده‌اند که وهابیان آن را بدعت می‌دانند.

اختلاف نهم علمای دیوبند با وهابیان آن است که استعمال سیگار و تنباکو یا قلیان را اکبر الکبائر حساب می‌کنند و کلماتی رکیکی در اینجا به کار می‌برند و آن را زنا و سرقت به حساب می‌آورند. که بزرگان دیوبند آن را در حد کراهت می‌دانند.

اختلاف دهم علمای دیوبند و وهابیان در مورد شفاعت پیامبر **ﷺ** است. این مطلب هم در **شهاب ثاقب** آمده است. وهابیان در مورد شفاعت پیامبر **ﷺ** این قدر تنگ نظرند که معتقدند که هیچ کاری از دست پیامبر **ﷺ** بر نمی‌آید و نمی‌تواند انجام بدهد، در حالی که ظاهراً و باهراً و طبق تحقیقی که علمای دیوبند کردند، شفاعت پیامبر **ﷺ** ثابت است و می‌تواند شفاعت بکند. در **زبدة المناسک** در باب الزیارت حضرت مولانا رشید گنگوهی نیز این مطلب را نوشته است.

۱. سوره یونس، آیه ۳.

اختلاف یازدهم میان بزرگان دیوبند و وهابیان این است که وهابیان معتقدند که دست پیامبر از علوم اسرار و معنوی خالی است و به عبارت دیگر، علوم اسرار ندارد. علمای دیوبند می‌گویند که پیامبر ﷺ آخرین پیامبر است هم علوم شرایع را دارد و هم علوم اسرار را.

آخرین مورد اختلافی که در شهاب ثاقب آمده، این است که وهابیان ذکر تاریخ ولادت پیامبر ﷺ را بدعت می‌دانند و همین‌طور ذکر تاریخ سایر پیامبران و سایر اولیا را. هر جشن را که برای این منظور گرفته بشود، بدعت می‌دانند و حتی عنوان کردن اینکه امروز جشن یا تاریخ تولد است را ممنوع می‌دانند؛ در صورتی که بزرگان، ذکر ولادت را ممدوح و مستحب و مایه برکت می‌دانند.

#### ◆ نقد وهابیت

سیراج مثنوی در این کتابی که شما ترجمه کردید، مؤلف چه مباحثی در نقد وهابیت آورده بود و برای شما چه نکاتی جالب توجه است؟

مولوی صمدانی‌فر: مباحث کتاب درباره شد الرحال، شفاعت، توسل، تبرک و تعظیم، تقلید، جایگاه روح، زیارت پیامبر، خطاب کردن غایب به حرف ندا و سماع موتی بود که مؤلف محترم در این زمینه تحقیق کرده است و من هم احساس ضرورت و نیاز کردم و آن را ترجمه کردم.

سیراج مثنوی در شیعه یک جریان انحرافی به نام بهائیت شکل گرفت و می‌خواست مسیر شیعه را در بحث امامت و غیره منحرف کند. در اهل سنت هم یک جریان انحرافی به نام وهابیت ایجاد شد. بعد در همان ایام که وهابیت در حجاز تأسیس شد، در هندوستان میرزا احمد قادیانی یک گروه انحرافی به نام قادیانه ایجاد کرد. با مطالعه‌ها و تحقیقاتی که داشته‌اید و کتاب هم در نقد و رد وهابیت نوشته‌اید، به نظر خودتان آیا وهابیت می‌تواند عاملی از جانب استکبار باشد که قصد ضربه زدن به مسلمان‌ها و از بین بردن حیثیت عمومی مسلمان‌ها را داشته باشد؟



**مولوی صمدانی فر:** من درباره تاریخ بحث نمی‌کنم، ولی بحث این است که زمانی که محمد بن عبدالوهاب تفکر ابن تیمیّه را مطرح کرد، خانواده‌اش متوجه تفکرات ایشان شدند و برادر بزرگش و پدرش خیلی او را نصیحت کردند که از این تفکرات دست بردارد و به مسلمانان آسیب نزند. زمانی که پدر بزرگوارش در قید حیات بود، ایشان موفق به نشر افکارش نشد. زمانی که از دنیا رفت، اتفاقاتی رخ داد و ایشان با کمک عوامل بیرونی اقداماتی کرد و سرانجام مال و اموال و ناموس مسلمانان را حلال اعلام و کشتار ایجاد کرد و با زور، قدرت را به دست گرفت و بالأخره در ترویج مذهب خودش یعنی وهابیت موفق شد.

**سیرالمنبر الان** وهابیت تلاش می‌کند که بگوید اصلاً وهابیت وجود ندارد و هر آنچه هست، همه اهل سنت‌اند. به عبارت دیگر، می‌خواهند بگویند که دشمنان مسلمانان، اهل سنت را دو قسمت کردند. در واقع می‌گویند شیعه اهل سنت را دو تکه کرده: یک تکه وهابی و یک تکه سنی. آیا وهابیت وجود خارجی دارد و ما می‌توانیم شخص یا افراد یا گروهی را وهابی بنامیم که چیزی جدای از اهل سنت باشد.

**مولوی صمدانی فر:** قبل از اینکه من این کار را انجام بدهم، یک صد سال قبل این کتاب‌ها نوشته شده‌اند؛ مثلاً مولانا محمد حسن جان سرهندی مجددی یکی از شاگردان زینی دحلان است که شاید هم عصر محمد بن عبدالوهاب بوده باشد یا مثلاً شیخ الإسلام مولانا سید حسین احمد مدنی در این زمینه کتاب نوشته‌اند. یا کتاب *المهند و المفند* نوشته شیخ الإسلام مولانا خلیل احمد سهارنپوری است. وهابیت وجود داشته است و آقایان احساس نیاز کردند و درباره آن نوشتند. بزرگان احساس نیاز کردند و این می‌رساند که در واقع وهابیت وجود داشته است. وهابیت وجود دارد و خود آل‌الشیخ در سعودی از نسل محمد بن عبدالوهاب هستند. خودشان هم این‌گونه می‌گویند و در تاریخ می‌نویسند.

### ◆ وظایف علما در مقابل وهابیت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
به نظر شما علما در بیان حقایق در مقابل وهابیت چقدر وظیفه دارند؟  
علمای شیعه در مورد مذهب خودشان و علمای اهل سنت در مورد مذهب خودشان و  
هر دو در قبال پیغمبر ﷺ و قرآن و اسلام چه وظیفه‌ای دارند؟ هر مذهبی عقاید  
خودش را مطابق اسلام می‌داند و معتقد است که مذهب بر حقی است. آیا علمای  
اسلامی وظیفه دارند که حقایق خود را بیان کنند؟ اگر وظیفه دارند، این وظیفه تا چه  
حد است؟ چه کار باید بکنند؟ آیا همین مقدار که خودشان وهابی نشوند، کافی  
است یا باید واقعیات را بیان کنند؛ به طوری که اگر عالمی حقایق را بیان نکرد، به  
اسلام ظلم کرده است؟

مولوی صمدانی فر: ببینید، تبیین حقایق وظیفه علماست. علمای همگام با  
وهابیت، به طور مسلم این نیاز را احساس نمی‌کنند، ولی کسانی که احساس تکلیف  
می‌کنند و وهابی نیستند و اعتقادات تند وهابیان را نمی‌پذیرند، بر آنها واجب است که  
مسائل را تبیین کنند؛ همان طور که بزرگان علمای دیوبندیه این کار را کردند.  
زمانی که احساس کردند خلأ هست و با آقایان وهابی اختلاف شدید دارند، مسائل را در  
کتاب‌هایشان بیان کردند یا اگر کتابی عربی یا اردو بوده، ترجمه کردند تا مطابق زبان  
منطقه خودشان باشد؛ کما اینکه مولانا خلیل احمد سهارنپوری و جناب مولانا  
عبدالرحمان چابهاری ترجمه کردند و من هم موفق شدم کتاب مولانا محمد حسن  
جان سرهندی مجددی را ترجمه کنم. اینها همه از سر احساس نیاز بوده است. فکر  
می‌کنم بر همه علماست و همه‌شان وظیفه دارند که حقایق را بگویند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
برخی به جای حاکم شدن گفتمان منطق، منطق سلاح و کشتار مسلمانان را  
حاکم کرده‌اند. در برخی مناطق مانند عراق و ایران، شیعیان را قتل عام می‌کنند و  
در جایی مثل پاکستان به مساجد اهل سنت حمله می‌کنند و آنها را می‌کشند. آیا این  
منطق درستی است که هر کسی را که به خیال خودشان احساس کنند به بیراهه  
می‌رود و منحرف است، سلاحی به دست بگیرند و آنان را بکشند؟

**مولوی صمدانی فر:** اسلام براساس راهنمایی قرآن پیش رفته است. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾. این ملاک دعوت است که به طرف پروردگارت با موعظه حسنه و حکمت دعوت کن؛ نگفته است با سلاح و کشتار و ترور دعوت کن، بلکه طوری دعوت کن که او به راه حق برگردد. هیچ کس در طول تاریخ با ترور و خشونت محکوم نشده، بلکه مظلوم واقع شده است و یا بازماندگانش در اعتقادات قوی تر شده اند و یا اینکه وقتی فهمیدند مظلوم کشته شده، پیروان بیشتری پیدا کرده است.

**پیروان و هابیان به آسانی افراد را مشرک می دانند و کنار قبر پیغمبر ﷺ رفتن، و توسل، صلوات و دعای بر پیغمبر ﷺ و مردگان را شرک می دانند. شما ملاک شرک را چه می دانید؟**

**مولوی صمدانی فر:** نباید کسی با اندک اختلافی مورد اتهام شرک قرار بگیرد. دین اسلام، دین فطرت است و تا قیام قیامت ادامه دارد. اگر با اندک اختلافات، مسلمانان را متهم به شرک بکنیم، دیگر دین اسلام دین فطرت نخواهد بود، بلکه شبیه کوچه ای است که آخرش با بن بست مواجه می شویم. نباید ما تنگ نظری کنیم. دین اسلام و توحید خیلی وسیع است. این گونه نیست که با یک کار، انسان از دامنه توحید خارج شود و در دامنه شرک قرار بگیرد.

**پیروان در مواردی مثل آیه ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ اعتقاد وهابیت دقیقاً چیست؟ در بحث اقسام عرش، استوی، ید الله فوق ایدیهیم، ان الله ينزل الی السماء الدنيا، علمای دیوبند چه گفته اند و وهابیان چه می گویند؟**

**مولوی صمدانی فر:** برخی مباحث تحقیقات بیشتری می طلبد، ولی وهابیان در چنین آیاتی، ظاهر آیات را می گیرند که با گرفتن ظاهر آیات، جسم بودن خدای تبارک و تعالی لازم می آید، ولی خداوند تبارک و تعالی از جسم، پاک است. ما نمی توانیم

۱. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

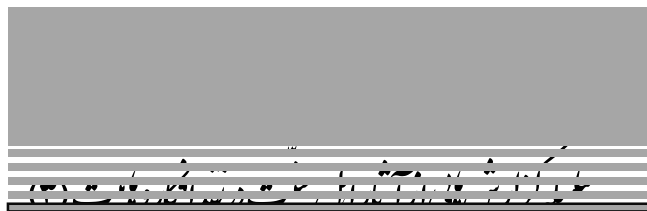
خداوند تبارک و تعالی را مانند انسان دارای جسم بدانیم و او را به انسان تشبیه کنیم. علمای دیگر از جمله علمای دیوبند، قائل به جسم بودن الله تبارک و تعالی نیستند و او را از جسمانیت مبرا می‌دانند.

**سراج منیر** منشأ این عقاید یا منشأ فتاوی عجیب و غریب و شاذ و نادر علمای وهابی در مسائل فقهی چیست؟ آیا ناشی از فهم بد قرآن و حدیث است یا ناشی از کم سواد یا ندانستن درجات علمی؟ گاهی برخی از فتاوی آنان مخالف با همه مذاهب است و همه مذاهب اربعه را تخطئه می‌کنند! این سخنان ناشی از چه امری است؟  
**مولوی صمدانی فر:** راه ما از راه وهابیت، از تقلید جدا می‌شود. وهابی اصلاً تقلید را نمی‌پذیرد. هر جا که مسئله‌ای آسان باشد، همان را قبول می‌کند و هر جا احساس می‌کند که در مقطعی اجرای این مسئله مشکل است، تغییر می‌دهد. مشکل از اینجاست که طبق برداشت خودشان اسلام را تعریف می‌کنند، نه برداشت دیگران را قبول می‌کنند و نه به آن گوش فرا می‌دهد. فقط برداشت خودشان را صحیح می‌دانند و بعد برداشت خودشان را به دیگران تحمیل می‌کنند.

## گزارش‌ها

- ✓ سلسله گزارش‌هایی از آثار
- اهل سنت در نقد افکار وهابیت (۳)
- ✓ گزارش از مرکز ملی پاسخگویی
- ✓ معرفی کتاب پاسخ به شبهات



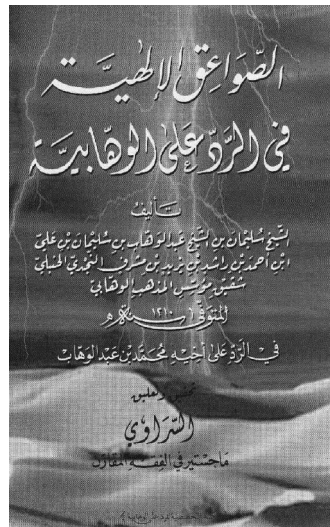


# کزارشی از کتاب

## الصواعق الإلهية في الرد على الوهابية

\* مهدي فرمانیان





در سال ۱۱۶۰ ق محمد بن عبدالوهاب با محمد بن سعود، رئیس درعیه، به توافق رسید که به خیال خویش بار دیگر توحید را به مسلمانان بیاموزند. این توافق سرآغاز فتواهای تکفیری محمد بن عبدالوهاب و قتل و غارت مسلمانان به دست آل سعود بود. این جنایات باعث بحث‌های فراوانی در میان مردم و عالمان منطقه شد. برخی از طرفداران محمد بن عبدالوهاب از برادر ایشان یعنی سلیمان بن عبدالوهاب (۱۲۰۸ ق) که قاضی شهر حریملاء بود، درباره فتاوی برادرش محمد بن عبدالوهاب سؤال می‌کردند. سلیمان بن عبدالوهاب، در سال ۱۱۶۷ ق در جواب یکی از سؤال‌کنندگان، به نقد افکار برادرش پرداخت و کتابی پرمحتوا و علمی در نقد فتاوی تکفیری برادرش محمد بن عبدالوهاب تحریر کرد که یکی از بهترین آثار ردیه بر آرا و افکار وهابیت است.

این کتاب با عناوین مختلفی در تذکره‌ها آمده است.<sup>۱</sup> گویا اسم اول آن «فصل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبدالوهاب» بوده که به اشتباه بعضی خیال کرده‌اند

۱. مانند: حجة فصل الخطاب من کتاب رب الأرباب وحديث رسول الملك الوهاب، و کلام اولی الالباب فی ابطال مذهب محمد بن عبدالوهاب.



کتاب دیگری از سلیمان بن عبدالوهاب در نقد وهابیت است. اولین ناشران آن در هند نام آن را به *الصواعق الالهية في الرد على الوهابية* تغییر داده‌اند.

این کتاب اولین بار در ۱۳۰۶ ق در هند در مطبعة نخبة الأخبار به چاپ رسید. سپس در ۱۳۴۳ و ۱۴۰۶ ق در قاهره، سال ۱۳۹۷ ق در ترکیه و بارها در بیروت و جاهای دیگر به چاپ رسیده است. سلیمان بن عبدالوهاب کتاب خود را بدون فصل‌بندی نوشته است. مباحث همچون یک نامه است و تمام مطالب به هم مربوط است، اما مصححین مختلف کتاب برای فهم بهتر مطالب، هر کدام با توجه به مطالب کتاب و سلیقه خود، آن را فصل‌بندی کرده‌اند. به همین علت فصل‌بندی کتاب در چاپ‌های مختلف یکسان نیست. در این گزارش ترتیب مباحث نزدیک به فصل‌بندی این کتاب‌ها است. گزارش این کتاب از چاپ اول دار ذوالفقار بیروت، تصحیح سید سراوی، چاپ شده به سال ۱۹۹۸ م است که دارای ۲۶ فصل است و از روی نسخه چاپ ترکیه بازنویسی و تصحیح گردیده و پاورقی‌های تکمیلی خوبی به آن اضافه شده است. به نظر می‌رسد رایج‌ترین چاپ این کتاب نیز چاپ ترکیه است.<sup>۱</sup>

#### ◆ هدف از تألیف

سلیمان بن عبدالوهاب هدفش را از نگارش کتاب، امر به معروف و نهی از منکر بیان کرده و با استناد به آیه *﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ﴾*<sup>۲</sup> کار خود را نصیحت به محمد بن عبدالوهاب و طرف‌دارانش دانسته و با استناد به حدیث «لا يزال أمر هذه الأمة مستقيماً حتى تقوم الساعة»<sup>۳</sup> و امثال آن به صورت کنایه به برادرش محمد بن عبدالوهاب و طرف‌دارانش فهمانده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تصریح کرده که امر این

۱. در نگارش این مقدمه از اثر تحقیقی جناب آقای محمد علی موحدی پور با عنوان معرفی کتاب *الصواعق الالهية* استفاده فراوانی شده است.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۴.

۳. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۳۸۵، صحیح مسلم، ج ۱۹۲۲؛ مستدرک، ج ۳، ص ۶۱۷.

امت تا روز قیامت بر صراط مستقیم خواهد بود و هیچ انحراف بزرگی در فهم اسلام از سوی علمای اسلام پدیدار نخواهد شد، تا کسانی چون محمد بن عبدالوهابی بخواهند آن را مستقیم سازند و به امت اسلامی دوباره اسلام و توحید را بیاموزند. سلیمان بن عبدالوهاب از این حدیث این نکته را برداشت کرده که اجماع و اتفاق امت اسلام حجت است و چون امت بر شریعت توسل و شفاعت و مسائل مربوط به قبور اجماع دارد، پس امت در این زمینه خطا نکرده است و مخالفان اجماع باید در تفکر خود بازنگری کنند.

سلیمان بن عبدالوهاب در مقدمه کتاب این نکته را خاطر نشان می‌سازد که کسی می‌تواند امام مردم شود و فتوا دهد که جامع شرایط اجتهاد باشد؛ یعنی عالم به کتاب خدا و سنت رسول خدا باشد، ناسخ و منسوخ و متقدم و متأخر احکام را بداند و روایت صحیح از ضعیف، مرسل از مسند و متصل از منقطع را تمیز دهد. ایشان از ابن قیم جوزی نقل می‌کند: «روا نیست کسی به قرآن و سنت فتوا دهد، مگر آن که شرایط اجتهاد و تمام علوم مربوطه در او جمع باشد».

در این عبارات سلیمان بن عبدالوهاب به صورت غیر مستقیم به برادرش می‌گوید: با اینکه او شرایط اجتهاد را ندارد، چرا برای امت فتوا می‌دهد و مردم را به زحمت می‌اندازد. وی در ادامه تصریح می‌کند که برادرش مجتهد نیست و به این نکته ظریف اشاره می‌کند که:

امروزه مردم گرفتار کسانی شده‌اند که خود را به کتاب و سنت منتسب می‌کنند و می‌گویند گفتار خود را از آن دو گرفته‌ایم... . اینان گفتار خود را به اهل علم عرضه نمی‌کنند و هر کس هم با فهم آنان مخالفت کرد، او را تکفیر می‌کنند. این در حالی است که به خدا سوگند این افراد یک‌دهم شرایط اجتهاد را هم ندارند. این فردی که یک‌دهم اجتهاد را ندارد، برای هیچ‌یک از افراد امت ارزشی قائل نیست و همه را جاهل یا کافر می‌داند. خدایا، ضال را هدایت کن و او را به جاده حق بازگردان. (ص ۳۷)

### ◆ تشبیه وهابیت به خوارج

سلیمان بن عبدالوهاب رفتار وهابیان را به خوارج تشبیه کرده و برای اثبات دیدگاه خود به سخنان ابن عباس و ابن عمر استناد جسته است. از ابن عباس نقل کرده که: «مثل خوارج نباشید که به جهت جهل و تأویل آیات قرآنی مربوط به مشرکین و اهل کتاب، خون مسلمانان را ریختند و اموال آنان را غارت کردند». از ابن عمر نیز نقل کرده: «خوارج شرورترین افرادند که آیات نازل شده درباره کفار را بر مسلمانان منطبق ساختند». ایشان با نقل چنین سخنانی، رفتار وهابیان را به خوارج تشبیه کرده و آنان را خوارج این عصر دانسته و در جواب گفتار و رفتار وهابیان به روایاتی استناد جسته و از پیامبر ﷺ نقل کرده است که فرموده: «من مأمور شده‌ام به جنگیدن با مردم، تا زمانی که شهادتین بگویند». و بر همین احادیث است که امت اجماع دارد هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند، احکام اسلام بر او جاری می‌شود. (ص ۴۱)

به عقیده سلیمان، وقتی مسلمانان تمام احکام اسلام را انجام می‌دهند، به چه دلیلی کافر شمرده می‌شوند؟ و از وهابیان می‌پرسد: که شرک مسلمانان را از کجا به دست آورده‌اند؟ می‌گوید: اگر استنباط خودشان است، امثال آنان که مجتهد نیستند و نمی‌توانند استنباطی بر خلاف اجماع و اتفاق امت کنند و اجتهاد فرد مجتهد در مقابل اجماع امت هم حجت نیست. ثانیاً، کسی که مقلد است، چگونه به خود اجازه می‌دهد که بر خلاف اجماع فتوا دهد و حکم به کفر مسلمانان کند؟ پس کفر مسلمانان را از کجا آورده‌اید؟ اگر بگویند مسلمانان مشرک شده‌اند و لذا کافرند، جواب گوییم: شرک انواعی دارد و شامل شرک کوچک و بزرگ است. برخی از شرک‌ها باعث خروج از اسلام می‌شود، اما برخی از شرک‌ها موجب خروج از اسلام نمی‌شود. ما هم قبول داریم که قرآن فرموده: ﴿لَیْسَ أَشْرَکَتَ لَیْحَبَطُنَّ عَمَلُکَ﴾، ولی چرا مسلمانی که شهادتین را بر زبان جاری ساخته و تمام احکام اسلام را انجام داده، اگر غیبی را بخواند یا میتی را صدا زند یا نذری برای میت کند و یا ذبحی برای آن کند و یا قبری را مسح کند و یا مقداری از خاک آن را بردارد، مشرک به شرک اکبر شده است، و اگر

۱. سوره زمر، آیه ۶۵.

بگویند این استنباط ماست، گوییم: اولاً شما مجتهد مسلم نیستید. ثانیاً، اگر این برداشت را مجتهد مسلمی هم داشت، حتی عمل به فهم شخصی مجتهد مسلم در صورت تعارض آن با اجماع امت، واجب نیست. (ص ۴۴)

#### ◆ بهره‌گیری از سخنان ابن تیمیه و ابن قیم در نقد وهابیان

سلیمان بن عبدالوهاب بحث خود را این گونه ادامه می‌دهد که:

اگر بگویند این سخن ما نیست، بلکه بنابه گفتار ابن تیمیه و ابن قیم این فرد مشرک است، جواب می‌دهیم: سخن شما درست است، اما ابن تیمیه نفرموده که این فرد از اسلام خارج می‌شود و این اعمال باعث شرک اکبر و خروج از اسلام است. در سخنان این دو مطالبی وجود دارد که دلالت دارد این دو این اعمال را شرک اصغر می‌دانند و آنان تصریح نکرده‌اند که هرکس از غیر خدا طلب کند، و برای غیر خدا ذبح کند، مرتد می‌شود. این برداشت شخصی شما از سخنان این دو عالم است. شما پا را از این هم فراتر نهاده‌اید و گفته‌اید: هر کس این افراد (متوسلین به اولیای الهی) را تکفیر نکند، او هم کافر است. چگونه به خود جرئت می‌دهید که این سخنان را بر زبان جاری کنید؛ درحالی‌که علمای اسلام در طول تاریخ این اعمال را از مسلمانان می‌دیدند، ولی حکم ارتداد را بر آنان جاری نمی‌کردند و آنان را مسلمان می‌شمردند. ابن تیمیه و ابن قیم تصریح کرده‌اند که این امور موجب ارتداد نمی‌شود و حتی اعمالی بدتر از این امور در میان برخی مسلمانان یافت می‌شود ولی مرتد محسوب نمی‌شوند. (ص ۴۷)

سلیمان بن عبدالوهاب در ادامه به برخی از عبارات و جملات ابن تیمیه استناد کرده که از این عبارات مسلمان بودن انجام دهندگان چنین کارهایی به دست می‌آید. ابن تیمیه می‌گوید: «اگر مسلمانی برای غیر خدا نذر کرد، عمل به این نذر واجب نیست و می‌تواند به جای آن صدقه دهد.»

این عبارت می‌رساند که وی نذرکننده را هنوز مسلمان می‌داند، زیرا اگر نظر او مثل نظر شما بود، باید فرمان به قتل نذرکننده می‌داد، نه حکم به صدقه دادن. دیگر آن که مطابق روایات نبوی، صدقه از کافر پذیرفته نمی‌شود و حکم کردن ابن تیمیه به دادن صدقه، نشان از آن دارد که او اگر چه نذر برای غیر خدا را شرک می‌داند، اما نذرکننده را مرتد نمی‌داند و او را از اسلام خارج نمی‌کند. ابن قیم جوزی هم در کتابش، نذر برای غیر خدا را در فصل شرک اصغر آورده و ذبح برای اولیای الهی را از محرّمات دانسته است، نه از مکفّرات. همچنین ابن تیمیه، ذبح برای اولیای الهی را از محرّماتی که صاحبش لعن شده، دانسته است. (ص ۵۲)

ایشان در ادامه به این نکته ظریف اشاره می‌کند که برادرش محمد بن عبدالوهاب محکّمات سخنان ابن تیمیه و ابن قیم را رها کرده و به متشابهات ابن تیمیه تمسک جسته و برخی از این جملات متشابه را آورده است.

#### ◆ مذهب حنابله در تبرک و طواف قبور

سلیمان بن عبدالوهاب تصریح می‌کند: برخی از بزرگان حنابله این امور را مکروه و بعضی آن را حرام می‌دانند، اما هیچ‌یک از آنان مرتکبان این اعمال را مرتد معرفی نکرده‌اند، بر خلاف شما که همه را مرتد دانسته‌اید. این مسئله در کتاب جنائز در فصل دفن و زیارت میت آمده است. اگر بخواهی می‌توانی به کتاب فروع و کتاب اقناع و امثال آن از کتب فقهی مراجعه کنی و اگر صاحبان این کتاب‌ها را هم کافر می‌دانی، بدان که این مؤلفان، مذهب احمد بن حنبل و علمای حنبلی را در این زمینه نقل کرده‌اند. این اموری که شما آنها را از مصادیق کفر جلی می‌دانید، هیچ‌کس قبل از شما از مصادیق کفر جلی و کفر اکبر ندانسته، بلکه برخی از علما آن را از مصادیق شرک، برخی دیگر از محرّمات و بعضی هم از مکروهات دانسته‌اند، اما هیچ‌کس فاعل این امور را مرتد ندانسته است. روش شما مثل روش عبدالملک بن مروان است که به فرزندش گفت: مردم را به اطاعت خود درآور و هر کس قبول نکرد، سر از تنش جدا کن. (ص ۵۶ و ص ۱۱۳)

## ◆ اسلام و کفر

سلیمان بن عبدالوهاب در ادامه به اصلی بسیار مهم در باب کفر و تکفیر اشاره کرده و گفته: گاهی کفر و اسلام با هم در یک فرد یا گروهی جمع می‌شود؛ یعنی در عین حال که مسلمان است، کافر هم محسوب می‌شود. اگر کسی به این نکته ظریف و کلیدی در فهم دین توجه نکند، به سرعت دیگران را به ارتداد و خروج همه جانبه از اسلام متهم می‌سازد و حکم به قتل آنان می‌دهد؛ درحالی‌که آن فرد به جهت کفرش کافر است، اما به سبب اسلامش نمی‌توان حکم به قتلش داد و باید با او مثل مسلمان رفتار کرد.

آن‌گاه سلیمان بن عبدالوهاب از گروه‌هایی نام می‌برد که در عین داشتن اعتقادات کفر آمیز، مسلمان شمرده می‌شدند:

### ۱. خوارج

به عقیده سلیمان بن عبدالوهاب برای نمونه از خوارج می‌توان نام برد که پیامبر ﷺ درباره آنان امر به قتال کرد و فرمود که آنان از اسلام خارج می‌شوند؛ چنان‌که تیر از کمان خارج می‌شود.<sup>۱</sup> این گروه بلاد خود را بلاد ایمان، و بلاد مسلمین را بلاد کفر می‌دانستند و خیال می‌کردند صحابه بزرگ مثل امام علی و ابن عباس قرآن را نمی‌فهمند و فقط آنان هستند که قرآن را می‌فهمند و با وجود این کفر صریح که در روایات پیامبر ﷺ آمده است، صحابه آنان را کافر ندانستند و با آنان همچون مسلمان برخورد کردند. این تیمیه نیز می‌گوید: هیچ یک از صحابه خوارج را تکفیر نکردند. (ص ۵۹)

بنابراین ما باید از صحابه پیامبریم و در تکفیر دیگران تعجیل نورزیم و از تکفیر کسانی که ادعای اسلام دارند، پرهیزیم. روش وهابیان روش حضرت علی علیه السلام و دیگر صحابه نیست؛ اما اگر بررسی که چرا امام علی علیه السلام غالیان را به قتل رساند و چرا اهل رده کشته شدند، جواب آن است که کفر غالیان کفر صریح بود؛ زیرا آنان با لفظ خدا از علی یاد می‌کردند و او را خدا می‌پنداشتند که کفر صریح بود. دلیل کفر اهل رده

۱. صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب الخوارج، ح ۱۰۶۸.

هم این بود که به صراحت از اسلام خارج شدند. عده‌ای به بت‌پرستی سابق خود بازگشتند و عده‌ای نبوت مسیلمه کذاب و برخی دیگر نبوت طلیحه اسدی و تعدادی نبوت سجاج را پذیرفتند و صراحتاً به انکار پیامبری رسول اسلام پرداختند، اما با آن عده‌ای که زکات ندادند، از باب اهل بغی قتال شد و در همان زمان صحابه این مطلب مسجل شد که اسارت زنان و فرزندان مرتدین نیز جایز نیست؛ کاری که محمد بن عبدالوهاب بر خلاف اجماع صحابه انجام داد. طرفداران محمد بن عبدالوهاب کسانی را می‌کشند که عقاید آنان عقاید اهل سنت و جماعت است و از فرقه ناجیه محسوب می‌شوند. (ص ۶۴)

## ۲. قدریه، معتزله و مرجئه

سلیمان بن عبدالوهاب فرقه قدریه را یکی دیگر از فرقه‌های جامع میان کفر و اسلام می‌داند و می‌نویسد:

گاه قدریه به کسانی اطلاق می‌شود که اختیاری محض‌اند و معتقدند خود انسان طاعات و معاصی را می‌آفرینند. از این رو انسان را مثل خدا خالق می‌دانند. گاه قدریه به کسانی اطلاق می‌شود که جبری محض‌اند و معتقدند معاصی را هم خدا می‌آفریند و تمام معاصی را به خدا نسبت می‌دهند. هر دو تفکر کفرآمیز است و این تفکرات از زمان صحابه شروع شد. صحابه کفرآمیز بودن این عقاید را بیان می‌کردند، اما آنان را تکفیر نمی‌کردند و قتل آنان را اجازه نمی‌دادند و احکام مرتدین را بر آنان جاری نمی‌کردند. اگر کسی از آنان از دنیا می‌رفت و یا کشته می‌شد، او را غسل می‌دادند، کفن می‌کردند و در قبرستان مسلمانان به خاک می‌سپردند.

معتزله و مرجئه هم عقاید کفرآمیز زیادی داشته‌اند که علماء از کتاب و سنت کفرآمیز بودن عقاید آنان را اثبات می‌کردند، اما آنان را تکفیر نمی‌کردند و احکام مرتد بر آنان جاری نمی‌ساختند، بلکه تمام احکام اسلام را از قبیل ارث، ازدواج، دفن و امثال آن را بر آنان

جاری می‌ساختند. بنابراین فرق است میان عقاید کفرآمیز داشتن، و تکفیر شدن.

مرجئه نیز گروهی بودند که اعتقاد داشتند هر کس اقرار به شهادتین کند، مؤمن کامل است، اگرچه هیچ عملی در طول عمرش انجام ندهد. بزرگان اسلامی کفر آنان را بیان کردند، اما آنان را تکفیر نکردند و بلاد مرجئه را بلاد کفر و بلاد حربی نشمردند. (ص ۷۲)

### ۳. جهمیه

در همان قرون نخستین، فرقه فرعونیه جهمیه به وجود آمد که جامع تمام کفریات بود. آنان معتقد بودند که بر عرش، خدایی نیست. منکر صفات خدا بودند و اعتقاد داشتند که پیامبر به معراج نرفته است. کفریات آنان فراوان است و علمای اسلام آنان را فاسق، بدعت‌گذار و کافرتر از فرقه‌های قبلی معرفی کردند، اما احکام مرتدان را بر آنان جاری نداشتند. دو تن از بزرگان آنان (جهم بن صفوان و جعد بن درهم) را به دار آویختند، اما پس از قتل، آنان را غسل دادند و در قبرستان مسلمانان به خاک سپردند و تمام احکام اسلامی را بر آنان جاری ساختند، ولی طرفداران محمد بن عبدالوهاب احکام مرتدین را بر کسانی جاری می‌کنند که حتی به یک‌دهم از عقاید این فرقه‌ها قائل نیستند. سلیمان بن عبدالوهاب در پایان متذکر می‌شود که بیشتر آنچه را من درباره این فرقه‌ها گفتم، نظرها و دیدگاه‌های ابن تیمیه و ابن قیم بود. (ص ۷۵)

۱۹۲

### ◆ مذهب ابن تیمیه و ابن قیم در عدم تکفیر فرق مبتدعه

سلیمان بن عبدالوهاب در موارد متعدد به سخنان ابن تیمیه و ابن قیم استناد کرده است؛ زیرا محمد بن عبدالوهاب در عالم اسلام فقط آنان را می‌شناسد و کلام ایشان را قبول دارد. سلیمان از ابن تیمیه نقل می‌کند که امام احمد بن حنبل خوارج، مرجئه و قدریه را تکفیر نمی‌کرد و فقط تکفیر جهمیه از ایشان نقل شده، اما از آنان به عنوان مسلمان یاد کرده و پشت سر معتقدان فرقه جهمیه نماز می‌خواند. ابن تیمیه تصریح کرده که اگر مسلمانی به سبب تأویل گرفتار بدعت شده است، کافر نمی‌شود؛ هر چند

مباحث  
تکفیر



مردم را به این بدعت هم فراخواند. بنابراین ۷۲ فرقه از مسلمانان گرفتار بدعت و کفرند، اما به اجماع صحابه و ائمه اربعه، از امت اسلامی خارج نیستند. (ص ۷۶)  
ابن قیم جوزی هم با تقسیم‌بندی پیروان فرقه مبتدعه نظیر خوارج، قدریه، جهمیه، رافضه، معتزله و غلات مرجئه می‌نویسد:

گاهی عمل به بدعت، به سبب تقلید است که شهادت چنین فردی مقبول و صاحبش فاسق نیست و چنین کسی حکم مستضعف را دارد. گاهی توانایی پرسش دارد، اما گرفتار دنیاست. این گروه فاسق‌اند و شهادتش هم پذیرفته نیست. گروه سوم در جستجوی حق است و حق را یافته است، اما لجاجت می‌کند و حق را نمی‌پذیرد. حداقل حکم این‌گونه افراد، فسق است و کفرش محل اجتهاد است، اما ائمه اهل سنت، این افراد را هم تکفیر نکرده‌اند.

سلیمان بن عبدالوهاب بعد از بیان سخنان ابن‌قیم، به این نکته ظریف اشاره دارد که اگر از نظر وهابیان عمل مسلمانان کفر است و نپذیرفتن حق هم به سبب لجاجت است، باز هم به تصریح ائمه اهل سنت، ما حق نداریم آن فرد را کافر بدانیم و حکم به قتلش دهیم. (ص ۷۸) سلیمان در ادامه می‌نویسد:

آنچه از سلف به دست می‌آید، این است که فرق است میان تکفیر به صورت عام و مطلق، و تکفیر شخص معین. سلف تکفیر به صورت عام را هزاران بار بیان کرده‌اند، اما از تکفیر فرد خاص به شدت پرهیز کرده و به ندرت حکم به تکفیر کرده‌اند. (ص ۸۷)

اما شما وهابیان میزان کفر مردم را مخالفت با خودتان قرار داده‌اید و میزان اسلام افراد را موافقت با خودتان می‌دانید. وی از ابن‌قیم نیز نقل می‌کند که دو موضوع مردم را از کفر نجات می‌دهد: جهل و تأویل. (ص ۹۰)

سلیمان بر این نکته تأکید می‌کند که امام احمد بن حنبل، جهمیه را تکفیر می‌کرد، اما هیچ‌یک از بزرگان جهمیه را به اسم و عنوان تکفیر نمی‌کرد و اگر بزرگی از جهمیه به قتل رسیده، نه به سبب کفرشان، بلکه به دلیل ضررشان به جامعه اسلامی بوده است؛ زیرا بعد از قتل جهم بن صفوان و جعد بن درهم، اینان را غسل دادند و بر آنان نماز

خواندند و در قبرستان مسلمانان دفن کردند. پس قتل اینان برای دفع ضرر بود، نه به جهت حرف‌های کفرآمیزشان. احمد بن حنبل بسیاری از آرا و افکار معتزله را کفر می‌دانست، اما پشت سر معتزلیانی مثل مأمون و واثق نماز می‌خواند. بر آنان ترحم می‌کرد و برای ایشان استغفار می‌کرد و می‌فرمود: «اگرچه معتزله تکذیب‌کننده بسیاری از عقاید اسلامی‌اند، اما اینان تکذیب‌کننده رسول خدا و یا منکر اسلام نیستند و تأویل فاسد، آنان را به سوی خطا سوق داده است و یا تقلید، سبب این افکار است. (ص ۹۶)

سلیمان بن عبدالوهاب در اینجا جمله جالبی بیان می‌دارد که آیا فقط شما توانستید حجت را بر مردم تمام کنید و دیگران نتوانستند؟ و شما کاری کردید که بزرگان اهل سنت نتوانستند انجام دهند؟ یا آنان هم حجت را تمام کردند، ولی مثل شما سریع کفر شخص معین را اعلام نمی‌کردند.

وی با استناد به سخنان طرفداران محمد بن عبدالوهاب ثابت می‌کند که ایمان و کفر در یک نفر قابل جمع است، اما ما حق نداریم به سبب سخنان کفرآمیز یک فرد و یا به جهت تقلید مسلمان از تفکر کفرآلود، او را تکفیر کنیم و او را به قتل رسانیم و مال و اموال و زن و فرزندش را غنیمت جنگی برای خود بدانیم.

#### ◆ جمع میان ایمان و نفاق

سلیمان بن عبدالوهاب در فصل بعدی خواننده را به این نکته توجه می‌دهد که از قرآن و سیره و سنت رسول خدا این مطلب به دست می‌آید که ایمان و نفاق در یک نفر قابل جمع است: ﴿هُمٌ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾<sup>۱</sup>. ابن تیمیه گفته:

می‌شود در قلب مسلمانی هم مقداری ایمان، هم مقداری کفر و هم مقداری نفاق باشد و این فرد مسلمان است، به شرط آن که کفرش او را تماماً از اسلام خارج نکند؛ زیرا پیامبر با عبدالله بن ابی که مشهورترین منافق مدینه بود، معامله مسلمان کرد و تمام حقوق

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۷.

اسلامی را بر او مترتب می‌ساخت. پیامبر فرمودند که هر کس شهادتین را بگوید، خونس محترم است، حتی اگر این شهادتین منافقانه باشد باز حقن دماء می‌آورد. (ص ۱۰۵-۱۰۹)

در ادامه سلیمان بن عبدالوهاب برای چندمین بار به خواننده تذکر می‌دهد که برادرش مجتهد مسلم نیست و شرایط اجتهاد در او وجود ندارد. لذا استنباط افرادی مثل محمد بن عبدالوهاب اعتباری ندارد و نباید حکام بر اساس آن عملی را انجام دهند. (ص ۱۱۱)

شیخ سلیمان بن عبدالوهاب در بخش بعدی کتاب خود به اصل دیگری برای منع تکفیر مسلمانان اشاره می‌کند و می‌نویسد: یکی از ادله ناصواب بودن عقیده وهابیان این است که پیامبر ﷺ فرمود: «تدرء الحدود بالشبهات»،<sup>۱</sup> و نووی در شرح آن می‌فرماید که هر کس از اهل بدعت از فرق اسلامی به سبب استناد به آیه یا روایتی، امر بر آن ملتبس شد، محکوم به کفر نمی‌شود و این همان چیزی است که ابن تیمیّه هم پذیرفته است.

سلیمان در ادامه به طرف‌داران محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

آیا باز هم خیال می‌کنید صدا زدن غائب کفر اکبر است، ولی ائمه اسلام آن را نفهمیدند و فقط شما فهمیدید؟! آیا خیال می‌کنید به صرف بیان عقیده خود برای مخالف، حجت بر آنان تمام شد و چون حجت را - یعنی حرف شما را شنیدند - تمام کردید و نپذیرفتند، باید آنان را به قتل رسانید؟ (ص ۱۱۸)

#### ◆ روایاتی در نقد افکار وهابیان

مولف کتاب الصواعق الالهیه در ادامه به تعدادی از روایات نبوی استناد جسته که می‌توان در ردّ و نقد افکار وهابیان از آنها استفاده کرد. در صحیح بخاری آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «ولا یزال أمر هذه الأمة مستقیماً حتّی تقوم الساعة».<sup>۲</sup>

۱. صحیح مسلم، ح ۱۵۹۹.

۲. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۶، کتاب العلم.

این حدیث نشان می‌دهد که امت اسلام هیچ‌گاه به بلاد شرک و کفر تبدیل نخواهد شد؛ درحالی‌که شما می‌گویید تمام بلاد مسلمانان را شرک و کفر اکبر فراگرفته است. اگر بگویید پیامبر فرموده: امت من به ۷۳ فرقه تقسیم می‌شوند که فقط یکی اهل نجات و فرقه ناجیه است، جواب گوییم: اتفاقاً این روایت مؤید سخن ماست که نشان می‌دهد اگرچه بیشتر از هفتاد فرقه از فرقه‌های اسلام بدعت‌گذارند و در آتش، اما از امت اسلام خارج نمی‌شوند و امت محمد محسوب می‌شوند. آیا مگر ظالمان از امت اسلام به جهنم نمی‌روند؛ درحالی‌که قطعاً مسلمان محسوب می‌شوند. پس صرف اهل جهنم بودن، دلیل بر مسلمان نبودن در این دنیا نیست. (ص ۱۳۱)

از پیامبر ﷺ نیز روایت شده که فرمود: «رأس الکفر نحو المشرق»<sup>۱</sup>.

و فرمود: «الإیمان الیہانی و الفتنة من ہاہنا حیث یطلع قرن الشیطان»<sup>۲</sup>. درباره نجد فرمود: «ہناک الزلازل و الفتن و منها یطلع قرن الشیطان»<sup>۳</sup> که محل ظهور پیامبران دروغین است و هر چه از پیامبر خواستند که دعایی درباره نجد انجام دهد، پیامبر دعا نکرد؛ چون از نجد فتنه برخاسته است. (ص ۱۴۱)

رسول خدا ﷺ در روایت دیگری می‌فرماید: «إِنِّی لَسْتُ أَحْسِی عَلَیْکُمْ أَنْ تَشْرکُوا بَعْدِی، وَ لَکِنْ أَحْسِی عَلَیْکُمُ الدُّنْیَا أَنْ تَنَافَسُوا فِیْہَا فَتَقْتُلُوا فَتَهْلُکُوا کَمَا هَلَکَ مِنْ کَانَ قَبْلَکُمْ»<sup>۴</sup>. پیامبر از غیب خبر داده که امت اسلام به شرک باز نمی‌گردند، اما برخی برای دنیا، دیگران را متهم به شرک اکبر می‌کنند. آنچه پیامبر از امت خود می‌ترسید، شرک اصغر، یعنی ریاست. (ص ۱۴۵)

۱. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۴۵۰.

۲. همان، ص ۲۴۱.

۳. همان، ج ۲، ص ۴۲۲، کتاب الإستسقاء.

۴. همان، ج ۵، ص ۲۱۴، ح ۳۸۱۶.

در روایت دیگری از نبی خدا، محمد مصطفی ﷺ نقل شده که فرمود: «إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ أَيْسَ أَنْ يَعْبُدَهُ الْمُصَلُّونَ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ...»<sup>۱</sup>.

و نیز فرمود: «إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ يَثُّسُ أَنْ تَعْبُدَ الْأَصْنَامَ بِأَرْضِ الْعَرَبِ..»<sup>۲</sup> که این روایات دقیقاً خلاف نظر شماسست که قائلید همه مسلمانان جهان اسلام، از جمله مردم جزیره العرب مشرک شده‌اند. (ص ۱۵۱)

همچنین روایات فراوانی درباره مدینه از رسول خدا ﷺ وارد شده که نشان از عظمت و بزرگی مدینه در طول تاریخ تا روز قیامت دارد؛ مثل «علی انقاب المدینة ملائكة لا يدخلها الطاعون و لا الدجال»<sup>۳</sup>؛ حال آنکه وهابیان می‌گویند تمام مدینه را شرک پر کرده و باید آن را از شرک اکبر پاک کرد (ص ۱۵۵).  
در روایت دیگری پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرموده است:

«لا يذهب الليل و النهار حتى تعبد اللات و العزى...»<sup>۴</sup> که

نشان می‌دهد در امت اسلام دیگر شرکی پدید نخواهد آمد و با آمدن اسلام بازگشتی ندارد. (ص ۱۶۰)

نویسنده کتاب، در فصل بعد به اوصاف اهل شرک می‌پردازد و می‌نویسد: آنچه از قرآن درباره شرک می‌توان فهمید، آن است که اهل شرک به اشیا یا افرادی صفت الوهیت داده و تصریح کرده‌اند که آنها اله خود هستند و اله واحد را صراحتاً انکار می‌کردند. لذا خدای متعال به آنان نهیب زد که برای من، مثل و ندّ قرار ندهید. بر همین اساس باید گفت اگر این امور شرک هم باشد، از مصادیق شرک اصغر است. عده‌ای از علما آن را از مصادیق شرک ندانسته و فقط آن را فعل حرام دانسته و برخی حکم به کراهت داده‌اند. (ص ۱۷۲)

۱. صحیح مسلم، کتاب صفات المنافقین، ح ۲۸۱۲.

۲. صحیح ترمذی، ح ۲۲۴۸ و ۵۰۸۲.

۳. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۸، کتاب العمرة.

۴. صحیح مسلم، کتاب الفتن، باب تقوم الساعة حتى تعبد اللات و العزى.

آخرین فصل کتاب، اختصاص به اوصاف مسلمان دارد که شیخ سلیمان با ذکر ۵۲ روایت از رسول خدا به اثبات می‌رساند که اسلام به گفتن شهادتین ثابت می‌شود و صرف بیان شهادتین، حتی اگر به جهت ترس یا نفاق باشد، باعث احترام خون، مال، ناموس و آبروی گوینده آن می‌شود و تنها با انکار ضروری دین، این فرد از امت اسلام خارج می‌شود، آن هم به حکم مجتهد مسلم و نه به حکم کسی که در اجتهاد او شک وجود دارد. یکی از این روایات، روایت مشهور «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله، فإذا قالوا عصموا مني دماءهم و أموالهم إلا بحقها و حسابهم على الله»<sup>۱</sup> است که در تمام منابع معتبر اهل سنت از جمله بخاری و مسلم آمده است. (ص ۱۷۵)

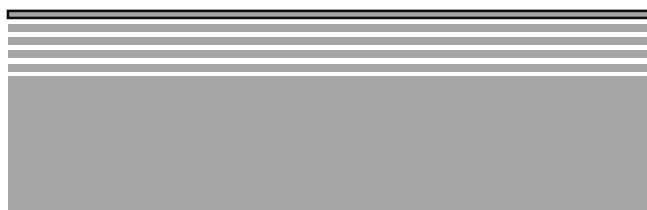
مؤلف کتاب، احادیث این بخش را بدون هیچ توضیحی ذکر کرده و شاید دلیل آن وضوح بسیار زیاد این احادیث است که خواننده خود به مضمون آن دست می‌یابد. آخرین حدیثی که سلیمان بن عبدالوهاب ذکر می‌کند، حدیث معروف «سباب المسلم فسوق و قتاله كفر»<sup>۲</sup> است (ص ۱۹۵)، تا به طرفداران محمد بن عبدالوهاب بفهماند آن کسی که کافر است، طبق تصریح رسول خدا، شما هستید که مسلمانان را می‌کشید، نه مسلمانانی که نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند و فقط ایرادشان این است که حرف شما را نمی‌پذیرند.

۱. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۱۱، کتاب الزکاة؛ صحیح مسلم، کتاب الایمان، ح ۲۱.  
 ۲. صحیح بخاری، کتاب الفتن؛ صحیح مسلم، کتاب البر و الصلة، ح ۲۶۱۷.



# گزارش از مرکز ملی پاسخگویی

\* مرکز ملی پاسخگویی



دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم با درک نیازها و مطالبات جامعه در زمینه پاسخ‌گویی دینی براساس آیات و روایات اهل بیت علیهم‌السلام، به‌منظور تمرکز و ارتقای سطح پاسخ‌گویی مراکز مختلف، اقدام به تأسیس «مرکز ملی پاسخ‌گویی به سؤالات دینی» کرده و در پی اهداف ذیل بوده است:

تبیین تعلیمات دینی و آموزه‌های متعالی اسلام از طریق پاسخ‌گویی به سؤالات دینی، دفاع مستدل از مبانی فکری و آموزه‌های اسلام و آرمان‌های انقلاب اسلامی و پاسخ‌گویی به شبهات رایج متناسب با نیاز مخاطبان از جمله شبهات وهابیت، ارائه مشاوره دینی در پاسخ به نیازهای فکری، رفتاری و روانی مخاطبان، تحلیل جریان‌شناسانه پرسش‌ها و شبهات برای اطلاع‌رسانی به مراکز حوزوی، علمی، فرهنگی و شخصیت‌های ذی‌ربط.

## عرصه‌های پاسخ‌گویی

### ۱. پاسخ مکتوب

این واحد پرسابقه‌ترین واحد رسمی پاسخ‌گویی دینی دفتر تبلیغات اسلامی است که از سال ۱۳۶۲ با عنوان «واحد پاسخ به سؤالات دفتر تبلیغات» فعالیت می‌کرد. در سال ۱۳۸۶، این واحد و سایر مراکز پاسخ‌گویی دفتر تبلیغات اسلامی، در یکدیگر ادغام و تحت عنوان «مرکز ملی پاسخ‌گویی به سؤالات دینی» ساماندهی شدند. بخش مکتوب مرکز ملی پاسخ‌گویی به سؤالات دینی با بهره‌مندی از کارشناسان فرهیخته و با تجربه، به پرسش‌های دریافتی از طریق نامه‌های پستی و الکترونیکی پاسخ می‌دهد.



## ۲. پاسخ تلفنی

یکی دیگر از عرصه‌های بسیار مهم پاسخ‌گویی این مرکز، راه‌اندازی سامانه پاسخ‌گویی تلفنی به سؤالات دینی است که با هدف ارائه پاسخ زنده در سریع‌ترین زمان ممکن و دسترسی آسان و کم هزینه برای گروه‌های مختلف پرسش‌گر تأسیس گردیده است.

این واحد با بهره‌گیری از فضلا و استادان رشته‌های مختلف علوم اسلامی از طریق کد خدماتی (۰۹۶۴۰۰) به‌عنوان فوریت دینی به ارائه پاسخ‌های علمی و مستند به هم‌وطنان مشغول است.

## ۳. پاسخ اینترنتی

به‌دلیل گسترش روزافزون ارتباطات اینترنتی و فضاهای مجازی، دسترسی آسان و سریع به اینترنت، حجم وسیع سؤالات و شبهات مطرح‌شده در این فضا و نیز استقبال فراوان کاربران از این ابزار، پاسخ‌گویی به سؤالات و رفع شبهات در این دنیای مجازی نیز ضروری می‌نمود که مرکز ملی پاسخ‌گویی به سؤالات دینی، با راه‌اندازی واحد اینترنتی به این مهم جامه عمل پوشاند. این مرکز در عرصه مجازی نیز همانند سایر بخش‌های پاسخ‌گویی، دارای سایت‌ها و انجمن‌های بزرگ و متعددی است که به اختصار به معرفی قسمت‌های مختلف آن می‌پردازیم:

## الف) سایت پاسخ‌گو <http://www.pasokhgoo.ir>

این سایت به‌عنوان پرتال مرکز ملی و ویتترین آن مجموعه با ایندکس‌های متعدد به ارائه خدمات می‌پردازد.



## ب) انجمن گفتگوی دینی (اسک دین) <http://www.askdin.com>

این انجمن در سال ۱۳۸۸ برای پاسخ‌دهی به سؤالات و شبهات دینی در جوامع مجازی راه‌اندازی شد و انجمن‌های تخصصی علوم قرآنی، حدیث، کلام و عقاید، اخلاق و عرفان، مشاوره و خانواده، تاریخ اسلام و احکام شرعی و... با حضور کارشناسان دینی مرکز، رسالت پاسخ‌گویی در این زمینه‌ها را بر عهده دارد.

این انجمن در مدت کوتاه حضور خود در فضای نت (یک سال) توانسته است رشد چشم‌گیری را داشته باشد و در شمار ۲۵۰ سایت برتر در ایران قرار گیرد. آمار یازده‌هزار و پانصد و هشتاد و سه نفری کاربران این سایت، نشان از تمایل آنان به مسائل دینی است.

با تدبیر خوب مدیران این مرکز، جهت سهولت کاربران امکان استفاده از عمده خدمات انجمن مانند مطالعه و دریافت فایل‌ها، کتاب‌ها و... بدون نیاز به عضویت، ایجاد و انتشار نرم افزارها و کتاب‌های چند رسانه‌ای رایگان با حجم کم در قالب مناسبی و موضوعی فراهم شده و با استقبال بسیار زیادی مواجه بوده است.

این انجمن که وظیفه آن ارائه خدمات پژوهشی و علمی در حوزه دینی به محققان، کارشناسان و کاربران گرامی است، از این بخش‌ها تشکیل شده است: کتابخانه، معرفی پایگاه‌های پاسخ‌گویی به شبهات دینی، سخنرانی‌های مذهبی، مناسبت‌های مذهبی و ...



### ج) انجمن گفتگوی قرآنی <http://www.askquran.ir>

انجمن گفتگوی قرآنی همسو با دیگر سایت‌های پاسخ‌گو و با توجه به اهمیت قرآن کریم در این زمینه به صورت تخصصی تشکیل شده است تا کاربران با مراجعه به آن پاسخ‌ها و مطالب مورد نظر خود را با رویکرد قرآنی دریافت کنند.

۲۰۳



کنارش از مرکز ملی باگتویی

## د) کانون گفتگوی قرآنی

این سایت یکی از پایگاه‌های اینترنتی مرکز ملی پاسخ‌گویی به سؤالات دینی است که در موضوعات تخصصی و عمومی قرآن از نیمه دوم سال ۱۳۸۵ فعالیت می‌کند. با حمایت مسئولان مرکز ملی پاسخ‌گویی به سؤالات دینی، تلاش‌های کارشناسان، خادمین قرآنی و کاربران فهیم و پرتلاش سایت، پرکاربرترین و پربازدیدترین جامعه مجازی قرآنی و دینی کشور به حساب می‌آید و در سال ۱۳۹۰ مفتخر به کسب رتبه اول و دریافت لوح زرین برترین سایت عرصه فرهنگ و اندیشه در پنجمین جشنواره رسانه‌های دیجیتال گردید.

انجمن‌های کانون گفتگوی قرآنی عبارت‌اند از: انجمن علوم قرآن، انجمن عقاید، انجمن اعلام قرآن و تاریخ گذشتگان، انجمن اخلاق و عرفان، انجمن احکام قرآن، انجمن مهارت‌های زندگی قرآنی، انجمن خدمات فرهنگی و آموزشی، انجمن چند رسانه‌ای و نیازهای فنی.

## ه) شهر جواب [www.javabcity.ir](http://www.javabcity.ir)

شهر جواب یکی از سایت‌های وابسته به مرکز ملی پاسخ‌گویی به سؤالات دینی است که نقش پشتیبان انجمن پر مخاطب گفتگوی دینی (اسک دین) را بر عهده دارد.



مدیر یا کارشناسان هر انجمن مطالب و پرسش‌ها و پاسخ‌هایی که در انجمن گفتگوی دینی به نتیجه نهایی رسیده را جمع‌بندی می‌کنند و مباحث آن در قالب

مقاله، روی خروجی سایت شهر جواب قرار می‌گیرد و منبع مقاله واقع در انجمن گفتگوی دینی نیز ذیل آن درج می‌گردد.

با توجه به درج برچسب در تمام مقالات سایت «شهر جواب»، امکان یافتن آن برای موتورهای جستجو و در نتیجه دسترسی آسان برای مخاطب فراهم می‌شود. این سایت می‌تواند در تهیه مقالات دینی و نیز برای استفاده کاربران علاقه‌مند به علوم دینی، مرجعی مطمئن و سهل‌الوصول باشد.

«شهر جواب» به موازات انجمن‌های علمی انجمن گفتگوی دینی، دارای هفت انجمن است که شامل تفسیر و علوم قرآن، حدیث، کلام و عقاید، تاریخ اسلام، مشاوره و خانواده، اخلاق و عرفان و احکام شرعی می‌باشد. همچنین مطالب سایت مطابق مطالب مندرج در انجمن گفتگوی دینی در این انجمن‌ها درج می‌شود.

### و) پرسمان قرآن <http://www.porsemanequran.com>

پایگاه اطلاع‌رسانی پرسمان قرآن که سابقاً زیر نظر گروه پاسخ به سؤالات قرآنی مرکز فرهنگ و معارف قرآن کریم فعالیت می‌کرد، با هدف پاسخ‌گویی تخصصی به سؤالات دینی - قرآنی کاربران تأسیس گردید و با ادغام شدن این گروه در مرکز ملی، به‌عنوان پرسشگر تخصصی در حوزه قرآن و معارف قرآنی در خدمت پرسشگران است. این سایت نقش پشتیبان انجمن پر مخاطب گفتگوی قرآنی (اسک قرآن) را بر عهده دارد.

۲۰۵

کنارش از مرکز ملی باخوبی



از طریق این سایت امکان طرح پرسش‌های قرآنی، دسترسی به بانک سؤالات، اطلاعات قرآنی، مقالات و کتاب‌های تخصصی پرسش و پاسخ قرآنی برای کاربران فراهم آمده است.

## ز) جوامع مجازی

یکی از تأثیرگذارترین و پرمخاطب‌ترین دامنه‌های پاسخ‌گویی، حضور کارشناسان خبره دینی در محیط سایبری و ارتباط با کاربران اینترنتی است. این کار مزیت‌های مختلفی دارد که شاخص‌ترین آنها سهولت ارتباط و فراگیربودن دامنه مخاطبان است.

مرکز ملی پاسخگویی به سوالات دینی  
دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

تاسیس: 2 اردیبهشت 1387 بروفایل کلوب  
مدیر کلوب: مدیر کلوب مرکز ملی پاسخگویی - معاونان  
لطفاً: \*\*\*\* سوالات خود را در بحث مربوط به خود مطرح نمایید تا متخصص آن به

مرکز ملی پاسخگویی  
pasokh

باردید کنندگان 16,029 عضو 36 تصویر 69 بحث 5,442 مقاله محتوای کلوب

تبلیغات

پرسش کلید دانی  
مرکز ملی پاسخگویی به سوالات دینی  
۰۹۶۴۰

صفحه اصلی کلوب  
اتاق گفتگو (0)

یکی از محیط‌های اینترنتی که درصد فراوانی از کاربران اینترنت را به خود جذب کرده، جوامع مجازی و شبکه‌های اجتماعی است که به دلیل امکانات فراوان و سهولت ارتباط کاربران با یکدیگر، توانسته است مخاطبان اینترنتی را با سلیقه‌های مختلف جذب کند.

سایت کلوب مرکز ملی با سیزده نفر کارشناس زبده که هر کدام در حیطه خاصی تخصص دارد، به پاسخ‌گویی می‌پردازد.

در کلوب مرکز ملی پاسخ‌گویی تاکنون بالغ بر ۵۲۰۰ مقاله که هر کدام درصد پاسخ به بسیاری از سؤالات بوده، بارگذاری شده و در اختیار صدها هزار کاربر کلوب قرار گرفته است.



با توجه به حضور فعال بخش پاسخ‌گویی اینترنتی مرکز ملی پاسخ‌گویی در جوامع مجازی پرتعداد و پرکاربر مانند کلپ، مای پردیس، و ایران ۲۰، نیاز شدید به بانک جامع اطلاعاتی از فعالیت‌ها و پرسش‌ها و پاسخ‌های برگزیده این جوامع احساس می‌شد. به لطف خدا سایت «شهر سؤال» برای این منظور راه‌اندازی شد. این سایت، یکی از سایت‌های مرکز ملی پاسخ‌گویی به سؤالات دینی است و جمع‌بندی و خلاصه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌های مطرح‌شده در جوامع مجازی را در خود جای داده است. این سایت با تقسیم‌بندی موضوعی و شاخه‌بندی‌های منطقی در رشته‌های مختلف علوم اسلامی، و وجود کلید واژه‌های مختلف و محتوای مرتبط، امکان دسترسی آسان کاربران به مطلب مورد نیاز خود را فراهم ساخته است. همچنین مقالات برگزیده مطرح‌شده در جوامع مجازی، با تفکیک موضوع، در اختیار کاربران محترم قرار داده شده است.

این سایت مرجعی کامل و سهل‌الوصول برای مباحث مورد نیاز و مورد مبتلای کاربران جوامع مجازی است.

## و) سامانه پاسخ‌گوی آنلاین [www.09640.ir](http://www.09640.ir)

محققان و کارشناسان سامانه پاسخ‌گوی آنلاین، با حضور روزانه ۷ ساعت به صورت مستقیم (آنلاین) از طریق مسنجر یاهو، و برخی مسنجرهای دیگر مانند ای‌طاها و ای‌شیا به صورت موردی، به صورت زنده به پرسش‌های مخاطبان به صورت زنده پاسخ می‌دهند.

کارشناسان تأیید شده مرکز در گروه‌های تخصصی در زمینه‌های قرآن و حدیث، کلام و عقاید، مشاوره، اخلاق و تربیت، عرفان، تاریخ و فقه، به صورت زنده به سؤالات کاربران پاسخ می‌گویند. به‌همین منظور، نرم‌افزار اختصاصی چت نیز در مرکز بر اساس مسنجر یاهو تولید شده است که با آن کلیه پرسش‌ها و پاسخ‌ها و تعداد مراجعان بایگانی می‌شود و مورد بررسی قرار می‌گیرد.

این بخش با بهره‌گیری از ۳۵ کارشناس در زمینه‌های مختلف علمی پاسخ‌گوی سؤالات است.

## ز) اتاق‌های پاسخ‌گوی آنلاین





محققان و کارشناسان سامانه پاسخ‌گوی آنلاین با حضور روزانه ۶ ساعت به صورت مستقیم (آنلاین) از طریق مسنجر ال‌فور‌آی، مسنجر ای‌شیعه، مسنجر بیلوکس به پرسش‌های مخاطبان به صورت زنده پاسخ می‌دهند و در اتاق‌های پاسخ‌گویی، مباحث را به صورت گروهی و جمعی پی‌گیری می‌کنند.

در فهرست پاسخ‌گویان که در دو سایت پاسخ‌گو و سایت ۰۹۶۴۰ آمده است، می‌توانید با کلیک بر روی نام بخش گفتگوی آنلاین و همچنین گروه مربوط، فهرست و زمان پاسخ‌گویی آنلاین آن قسمت را مشاهده کنید. از سویی دیگر می‌توانید کارشناسان این مرکز را به مسنجر خود اضافه کنید.

جلسات و پرسش‌ها و پاسخ‌های آرشیوی این مجموعه بالغ بر ۱۳۴۰ مورد است که این جلسات با حضور کاربران اینترنتی از کشورهای مختلف جهان و با بهره‌گیری از هشت کارشناس در موضوعات مختلف برگزار گردیده است.

### ح) جستجوگر اسلامی جواب

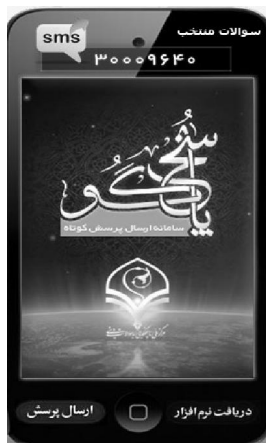
با توجه به حجم گسترده پرسش‌ها و پاسخ‌های گردآوری‌شده در مراکز پاسخ‌گو و با توجه به این نکته که دستیابی پرسشگران به این سؤالات کمک فراوانی به پاسخ‌یابی آنها می‌کند، مرکز ملی پاسخ‌گویی دینی بر آن شد تا با گردآوری اطلاعات مختلف دینی از جمله پرسش و پاسخ، دستیابی پرسشگران را به پاسخ تسهیل کند.

۲۰۹



از این رو با راه اندازی سایت «جواب» تلاش کرده است به جستجوگر تخصصی در حوزه مطالب دینی تبدیل شود. هدف مرکز این است که تمام علاقه‌مندان به مطالعه در زمینه موضوعات دینی بتوانند به طور تخصصی از این مطالب در سایت‌های فارسی زبان استفاده کنند.

#### ۴. پیامک



این سامانه با شماره ۳۰۰۰۹۶۴۰ به منظور پاسخ‌گویی سریع به سؤالات فقهی و کم‌کردن بار ترافیکی پاسخ‌گویی تلفنی و با ویژگی در دسترس بودن برای همه قشرهای مختلف جامعه، هم‌زمان با دهه مبارک فجر سال ۱۳۸۹، رسماً افتتاح گردید و هم اکنون روزانه پاسخ‌گویی بیش از هزار سؤال فقهی است.

#### فعالیت‌های رسانه‌ای

از جمله فعالیت‌های مرکز ملی پاسخ‌گویی به سؤالات دینی، حضور در رسانه است و تاکنون در رسانه‌های دیداری و شنیداری اقدام به پاسخ‌گویی کرده که به اهم این رسانه‌ها اشاره می‌شود: رسانه ملی، پیام‌نمای شبکه دو، رادیو معارف، رادیو قرآن، سایت ایسنا.

مرکز ملی پاسخ‌گویی به سؤالات دینی

# معرفی کتاب پاسخ به شبهات

\* احمد ربیعی فر

انسان اشرف مخلوقات خداوند متعال است که قوه تفکر، او را از سایر مخلوقات متمایز می‌کند. تفکر به منزله مسیری است که انسان را از وادی مجهولات، به منزل معلومات و وادی یقین می‌رساند. از این رو طبیعی است که ابتدای مسیر تفکر از وادی شک و شبهه باشد و همین وادی عاملی است که حس پرسشگری را در وجود آدمی برانگیخته می‌کند و موتور حرکت به سمت یقین را فعال می‌سازد. با این همه باقی ماندن در وادی شک همواره در روایات اسلامی و احادیث ائمه اطهار علیهم‌السلام مذمت شده و عامل تباهی انسان و فساد دین معرفی گردیده است. از این رو یکی از ترفندهای شیطان و یارانش، وارد آوردن شبهه در دل‌های مؤمنین است که در مقابل، برای زدودن غبار شبهه از دل‌ها، ضروری است که اهل ایمان به رفع این شبهات پردازند. در همین جهت کتاب‌های متعددی به منظور رفع شبهات وهابیت نگاشته و با دلایل منطقی از کتاب، سنت و عقل، پاسخ‌های متقنی در اختیار خوانندگان قرار داده شده است. یکی از این آثار، کتابی است در دو جلد با عنوان **پاسخ به شبهات وهابیت** که آیت الله سید حسن طاهری خرم آبادی آن را نگاشته است. این کتاب در پنج محور اصلی به پاسخ‌گویی به شبهات و دفاع علمی از معارف شیعه پرداخته است:

#### ۱. توحید و زیارت

مؤلف در این بخش، پس از مقدمه‌ای که در شرح حال پایه‌گذاران وهابیت می‌آورد، به تعریف توحید و اقسام و اهمیت آن، جواز زیارت قبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و کیفیت و آثار آن، و بررسی جواز زیارت قبور مؤمنین از زوایای مختلف آن می‌پردازد.

## ۲. عدم تحریف قرآن

این فصل با بیان معنای تحریف آغاز می‌شود و سپس نظر علما و بزرگان شیعه مانند شیخ صدوق، شیخ مفید، شیخ طوسی و... بیان می‌گردد. پس از آن روایات تحریف در کتب شیعه و اهل سنت و در انتها اقسام تحریف، عقیده اهل سنت در این باب و دلایل عدم تحریف به طور مبسوط آورده می‌شود.

## ۳. تبرک و قبور

مؤلف در این بخش موضوع بنای بر قبور را مطرح کرده، دلایل و براهین وهابیت را بر تخریب قبور بیان می‌کند و در ادامه به سیره مسلمین و روایات وارد شده در این موضوع می‌پردازد و جوانب مختلف مسئله را روشن می‌سازد.

## ۴. دعا و توسل

موضوع توسل از مسائلی است که وهابیت به شدت در آن به القای شبهات پرداخته است. از این رو مؤلف ابتدا اقسام توسل و سپس مغالطه محمدبن عبدالوهاب را بیان می‌کند و در مقابل به بیان دلایل جواز، بلکه استحباب توسل و سیره و اقوال علما در این باب می‌پردازد.

## ۵. شفاعت

در این بخش ابتدا دلایل وهابیت بر رد شفاعت برای غیر خدا بیان می‌شود و پس از هر دلیل و شبهه، پاسخ علمی و منطقی به آن داده می‌شود. سپس اقسام و زوایای مختلف شفاعت را بیان کرده و در ادامه کلام علما و پاسخ اشکالات مربوط به شفاعت را ارائه می‌نماید و در انتهای کتاب به بیان شرایط شفاعت می‌پردازد.

## دو نمونه از مباحث کتاب

برای آشنایی با روش نویسنده در پاسخ‌گویی به شبهات دو نمونه از مباحث آن را به‌طور خلاصه می‌آوریم.

**نمونه اول:** آیا بوسیدن و دست مالیدن به تربت و قبر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جایز است؟

مؤلف در بخش «کیفیت زیارت قبر حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» موضوعی را مطرح می‌کند با عنوان «تقبیل و دست مالیدن به تربت و قبر حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ». وی در این زمینه ابتدا به نقل اختلاف اقوال در بین کتب فقهی اهل سنت می‌پردازد و چهار قول را ذکر می‌کند:

۱. قول به عدم استحباب، یعنی مستحب نبودن و سنت نبودن این اعمال؛
۲. قول به کراهت یا کراهت شدید؛
۳. قول به حرمت؛
۴. قول به جواز و نداشتن کراهت.

سپس دلایل هر کدام از این اقوال را بیان و کلام علمای اهل سنت را در این موضوع نقل می‌کند که ما خلاصه بعضی از دلایل قائلین به حرمت و ردّ این دلایل را که در کتاب آمده است، می‌آوریم:

۱. در *کشاف القناع* استدلال شده «مسح قبر و تقبیل آن جایز نیست؛ چون شرک است و شرک اگرچه صغیر و کوچک هم باشد، آمرزیده نمی‌شود».

پاسخ: قاعدتاً منظورشان شرک در عبادت است، نه انواع دیگر شرک، و همان‌طور که قبلاً هم بیان شد، هیچ‌یک از این اعمال از طواف، تقبیل و مسح قبر عبادت نیستند، بلکه این تکریم و تعظیم به نیت عبادت انجام نمی‌شود.

۲. شیخ سیّد سابق، دلیل حرمت تقبیل قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نهی رسول خدا قرار داده و به روایتی که ابوداؤد از ابوهریره نقل کرده است که رسول خدا فرمود: «لَا تَجْعَلُوا بَيْوتَكُمْ قُبُوراً وَ لَا تَجْعَلُوا قُبُورِ عِيداً»، استدلال کرده است.

پاسخ: این روایت و روایات مشابه آن هیچ‌گونه شائبه دلالت بر نهی از تقبیل، مس و طواف به قصد تبرک را ندارد؛ زیرا در این روایت چند احتمال وجود دارد:

الف) به این معنا باشد که اجتماع نزد قبر را در روز معین و یا هیئت مخصوص قرار ندهید.

ب) مراد آن باشد که زیارت قبر را در سال یکبار قرار ندهید؛ همان گونه که یکبار در سال، عید قرار می‌دهید. علامه امینی می‌فرماید: «اعلام قوم، این گونه معنا کرده‌اند».

۳. استدلال شده است بر حرمت مس و تقبیل، به اینکه آن بدعت و از منکرات شرعی است.

پاسخ: اولاً، در بیان قول چهارم، ادله‌ای که برای مشروعیت و جواز ذکر می‌شود، خود دلیل بر منکر نبودن این گونه امور است. ثانیاً، بزرگانی از صحابه مانند ابو ایوب انصاری، بلال حبشی مؤذن رسول خدا ﷺ و فاطمه دختر رسول خدا ﷺ، به این گونه امور عمل کرده‌اند و از تابعین مانند ابن عمر و دیگران با مس قبر رسول خدا ﷺ تبرک می‌جستند و دست بر آن می‌گذاشتند و آن را می‌بوسیدند. همچنین از احمد بن حنبل، جواز تقبیل قبر رسول خدا ﷺ و مس آن نقل شده است.

از طرفی، نبود دلیل بر نهی و حرمت شیء، شرعاً و عقلاً دلیل بر جواز آن است و نیازی به نص و تصریح بر جواز نیست، گذشته از اینکه ادله جواز، در این موضوع وجود دارند و خود، دلیل بر جوازند.

مؤلف در ادامه دلایل دیگر قائلین به حرمت را نقل می‌کند و پاسخ می‌دهد.

**نمونه دوم:** آیا پس از وفات پیامبر اکرم ﷺ مسلمانان از او درخواست حاجت

می‌کردند؟

مؤلف در فصل دعا و توسل به این بحث می‌پردازد و ابتدا مفصلاً دلایل ابن تیمیّه، محمد بن عبدالوهاب و پیروانشان را بر حرمت طلب حاجت از پیامبر ﷺ و سایر اولیای الهی پس از مرگشان بیان می‌کند که در مجموع به نه دلیل می‌رسد.

خلاصه دلایل وهابیان بر حرمت طلب حاجت از پیامبر ﷺ و سایر اولیای الهی

چنین است:

هیچ کدام از صحابه، تابعین و پیروانشان به اموات استغاثه نمی‌کردند و نزد قبور به دعا و نماز مشغول نبودند. همچنین هیچ حدیثی در این زمینه وارد نشده است و اصحاب نیز نزد قبر پیامبر ﷺ تنها به ایشان سلام می‌دادند و برای دعا کردن رو به

قبله می‌کردند. از این رو دعا نزد قبور و طلب حاجت از اموات بدعت است؛ هرچند طلب حاجت از پیامبر ﷺ در زمان حیاتش جایز است. مؤلف پس از بیان نه دلیل وهابیان بر حرمت، برای هر کدام از این دلایل پاسخ‌هایی را بیان می‌کند و به رد این دلایل می‌پردازد. برای مثال، در رد دلیل اول وهابیان که تمسک به سیره اصحاب و تابعین است، در قسمتی از جواب می‌نویسد: اولاً، اثبات این مطلب که طلب حاجت از اموات در سیره صحابه و تابعین نبوده و از هیچ‌کدامشان سر نزده است، بسیار مشکل بلکه محال است؛ زیرا هیچ‌کس بر تمام حالات و رفتار صحابه احاطه ندارد. از این رو گفته‌اند که شهادت بر نفی قبول نیست. از طرفی موارد زیادی از استغاثه به قبر پیامبر ﷺ در کتب نقل شده است که بیان خواهیم کرد.

ثانیاً، با فرض اینکه اصحاب عملی را انجام نداده باشند، نمی‌توان حکم به حرمت آن کرد و ترک عمل از جانب صحابه یا حتی پیامبر ﷺ دلیل بر بدعت بودن آن نیست؛ زیرا ممکن است آن عمل مباح یا مکروه بوده باشد. بنابراین ثابت نشدن عمل صحابه و تابعین در یک موضوع، دلیل بر بدعت بودن آن نیست. ثالثاً، بر فرض قبول همه این مقدمات و بر فرض عمل نکردن اصحاب، حرام بودن دعا و استغاثه نزد قبور، چه ملازمه‌ای با شرک و کفر دارد؟

رابعاً، مراجعه به تاریخ و کتب احادیث، خلاف گفته وهابی‌ها را اثبات می‌کند؛ زیرا با مراجعه به این کتب موارد متعددی یافت می‌شود که صحابه و تابعین برای طلب حاجت و استغاثه نزد قبر پیامبر ﷺ می‌رفتند. برای نمونه، سمهودی، یکی از علمای شافعی، در کتاب *وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفی* آورده است:

در دوران عمر خشکسالی شد. مردی کنار قبر پیامبر ﷺ گفت: یا رسول الله، برای امت خود دعا کن و باران طلب کن؛ زیرا آنان هلاک شدند. پیامبر ﷺ در خواب به او فرمود: نزد عمر برو و به او سلام برسان و به او خبر بده که همگی سیراب می‌شوید. سپس سمهودی می‌گوید: این خبر دلالت می‌کند که از پیامبر ﷺ در برزخ نیز می‌توان درخواست دعا کرد و این مطلب هیچ اشکالی ندارد و امری ممتنع نیست، زیرا او از درخواست افراد، مطلع و آگاه است.



مؤلف همچنین نمونه‌های دیگری از این قبیل ذکر می‌کند و با استناد به سیره و اقوال علما و احادیث و روایات معتبر در این باب، به اثبات عدم حرمت دعا و استغاثه نزد قبور اولیا می‌پردازد و در بخش سیره و اقوال علما، توسل شافعی به اهل بیت پیامبر ﷺ را این‌گونه نقل می‌کند که شافعی می‌گفت:

آل النبی ذریعتی                      و هم إلیه وسیلتی  
أرجو بهم أعطي غداً                      بیدي الیمین صحیفتی

یعنی «آل نبی وسیله من به سوی خدایند. به آنها امیدوارم که فردای قیامت صحیفه و نامه عمل من به دست راست من داده شود». امید است که خوانندگان عزیز با مراجعه به این کتاب و کتاب‌هایی از این دست، بر توانایی علمی خویش در مقابله با شبهات بیفزایند.



## مقالات عربى

- ✓ اثر الوهابية في انحطاط الحضارة الاسلاميَّة
- ✓ مناقشة نقد الوهابية لروايات فضائل النبي ﷺ
- ✓ مسح علاقة التوسل مع التوحيد و الشرك





# اثر الوهابية في انحطاط الحضارة الاسلامية

\* شاكر ساعدى



الإسلام منذ اللحظات الأولى دعى إلى إرساء أسس المدنية والثقافة في المجتمع الإسلامي، بل كان يدعو إلى كل أمر يحقق الحضارة العالمية لجميع أبناء البشر؛ إذ إنه يرى من وظائفه الأولية العمل على انتشار الواقع الإنساني من واقع جاهلي تسوده الأمية وتنتشر فيه مظاهر التخلف إلى واقع حضاري تسوده الثقافة والتنوير بالمعارف الدينية التي لا معرفة فوقها؛ لأنّ الهدف هو إيصال الإنسان إلى كماله المطلوب، وتحقيق السعادة له في الدارين. قال تعالى: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾<sup>١</sup> فهي دعوة إلى إحياء النفوس بالعلم والمعرفة، وقال تعالى: ﴿أَقْرَأْ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ \* أَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾<sup>٢</sup>، وقال تعالى: ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾<sup>٣</sup>.

وعلى هذا الأساس استطاع النبي الأكرم محمد ﷺ أن يكون للمسلمين حضارة لا نظير لها، تقوم على أسس متينة وقواعد رصينة، كالعلم والتقوى والمحبة والنصرة والتعاون على البرّ والخير، مع تأكيده ﷺ على إحياء القيم والمبادئ الإنسانية والأخلاقية

١. سورة الأنفال، الآية ٢٤.

٢. سورة العلق، الآيات ١-٥.

٣. سورة النمل، الآية ٨٠.

في المجتمع الإنساني، فالحضارة في الرؤية الإسلامية هي فكر ونتاج خاص، لا كما أريد لها أن تكون فكر بلا نتاج، كالحضارة القائمة على أسس فلسفية محضة، أو نتاج بلا فكر، كالحضارة القائمة على أسس مادية فقط.

#### ◆ العوامل الحضارية وموقف الوهابية منها

هناك عدّة عوامل إذا تحقّق في الأمة تكشف عن تمتعها بمقومات الحضارة العالمية، نشير إليها هنا باختصار، ثمّ بعد ذلك نوضّح كيف أنّ الوهابية قد عملت على منع تحقّق مثل هذه العوامل في الأمة الإسلامية، حتّى صارت سبباً في تخطيم الحضارة الإسلامية «فلم يكونوا [أي: الوهابية وأهل الحديث] للعلم أولياء ولا للمدنية أجراء»<sup>٢</sup> وهذه العوامل، هي:

أولاً، أولوية العلماء والحكماء وتقدّمهم على غيرهم؛

ثانياً، الدعوة إلى الحكومة العادلة؛

ثالثاً، الحفاظ على الاستقرار السياسي والأمني؛

رابعاً، مواكبة حالة التقدّم والتطوّر في مختلف الميادين الحياتية؛

خامساً، الثقة بالنفس، والعمل على كشف القدرات والاستعدادات الكامنة في المجتمع؛

سادساً، العامل الاقتصادي وأثره في التقدّم التكنولوجي والعلمي؛

سابعاً، العامل الثقافي والمعرفي وأثره في عرض وبيان مفاهيم الدينونة الصحيحة.

١. كما بيّن ذلك رشيد رضا بتعليقه في الهامش كتاب الإسلام والنصرانية مع العلم والمدنية.

٢. الإسلام والنصرانية مع العلم والمدنية، ص ١٢٨.

فهذه وغيرها من العوامل إذا ما تحققت وجودها في أيّ أمة من الأمم الإنسانية فإنّها تعمل على تقدّم الأمة في ركبها الحضاري، ولكن المصيبة كلّ المصيبة ما لو أنّ أبناء هذه الأمة أو زعماءها ممّن بيدهم القرار أو ممّن له التأثير في الأمة أن يقوم بنفسه مانعاً وحائلاً دون تحقّق هذه العوامل الحضاريّة، كما في محاربة الوهابيّة لكلّ ما من شأنه أن يحقّق المدنية والتقدميّة للأمة الإسلاميّة، وذلك بسبب ما يتمتّع به هذا النهج الوهابي في التعاطي مع الواقع الخارجي على أساس الجهل المركب، الجامع لمعاني التخلف والجاهلية الجهلاء؛ لأنّه نهج لا يُعير للحياة أيّ اهتمام بقدر ما يسعى للوقوف بوجه الإنسان بما هو إنسان يريد لنفسه الحياة والبقاء والتقدّم في ميادين الحياة العلمية المختلفة، وقد كان من بين تلك المظاهر الحضارية التي قام بمواجهتها والوقوف بوجهها؛ مايلي:

#### ◆ أولاً، الحد من ظاهرة التعلّم في الأوساط الإسلاميّة

قد يستغرب البعض عند قراءة هذا العنوان؛ إذ بعد هذا التقدّم الهائل، وحاجة الإنسان لمواكبة المظاهر العصرية، كيف نجد أناساً يدعون إلى إفشاء حالة الأمية وانتشار الجهل في الأوساط الإسلاميّة؟

نعم، قد يُعتذر لهؤلاء جماعة الخاصّة من المسلمين، بأنّهم لا يريدون أن يقفوا بوجه العلم والتعلّم بشكل مطلق، بقدر ما يريدون أن يبيّنوا بموقفهم هذا، أنّ هناك غزواً ثقافياً للمجتمع الإسلامي يعمل تحت غطاء تعلّم العلوم الحديثة؛ لأبعاد المسلمين عن تعلّم معارفهم الإسلاميّة بالأنشغال بتعلّم هذه العلوم الدنيويّة واللاдиниّة، وبذلك تنحرف الأمة الإسلاميّة عن خط التوحيد وتميل إلى الشرك البغيض.

كما أنّ تعلّم المرأة لهذه العلوم في المدارس والجامعات الأكاديميّة يدعو إلى خروجها من البيت واختلاطها بالأجانب، ونحوها من اللوازم المخالفة للتعاليم الإسلاميّة،



فتحريرنا ومنعنا للمرأة من تعلم هذه العلوم والحضور في هذه المدارس والجامعات من باب الحفاظ على كرامتها وشخصيتها وصيانتها من جميع ما يلحق بها أثر خروجها من البيت إلى تلك المحافل والمدارس العلمية.

وقد يكون هذا التوجيه - كما جاء في ذيل فتاواهم وآرائهم إزاء هذه المسألة - مقبولاً في الوهلة الأولى، ولكن بلحاظ ما يرتبط عليه من نتائج وخيمة على الأمة الإسلامية في المستقبل، قد يكون مرفوضاً من منطلق العقل والدين، فالإسلام كما حرم على المرأة الاختلاط بالأجانب، وضع حلولاً مناسبة لا تمنع من تعلم المرأة لمختلف العلوم الإنسانية والدينية، وبالخصوص المعارف الضرورية التي يحتاج إليها المجتمع النسوي، كالطبابة، وسائر المهن الأخرى التي تحتاج إليها المرأة في مواكبة التقدم العلمي والتكنولوجي.

وقد أكد النبي ﷺ على وجوب طلب العلم، قال ﷺ: «طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة»<sup>١</sup> لأن العلم وهو نقطة الإنطلاق في تحقق مظاهر الحضارة والمدنية ومعالمها، وبدونه لا يمكن تحقق هذه المظاهر الحضارية في الواقع الخارجي، ولم يكن الإسلام في يوم من الأيام محارباً للعلم أبداً، بل شجع على ظاهرة الإبداع عند المسلمين، ولكن للأسف الشديد، نجد أن من بين زعماء الوهابية، من يقف موقفاً سلبياً أمام ظاهرة التعلم لمختلف المعارف والعلوم الإنسانية، وإليك أقوال بعضهم:

١. صالح اللحيدان، رئيس المجلس الأعلى للقضاء، الذي قام بالربط بين ضعف الالتزام وانتشار المدارس! حيث يقول:

١. مستدرك الوسائل، ج ١٧، ص ٢٤٩؛ مصباح الشريعة المنسوب للإمام الصادق عليه السلام، ص ١٣؛ عوالي اللئالي، ج ٤، ص ٧٠؛ شرح مسند أبي حنيفة، ص ٥٣٧.

ففي بلادنا تضعف روح الإسلام ويخف سلطانه على النفوس  
عند المتعلمين، ويتسع هذا الضعف يخف ذلك السلطان بقدر ما يتسع  
التعليم وتنتشر المدارس.<sup>١</sup>

٢. عبد الله بن حميد، الذي كتب الى وزير المعارف عن رأيه حول أسباب الجهل  
بالدين، وأنه يعود إلى تعلّم «هذه الفنون المعوقة كالرسوم والأشغال والرياضة البدنية  
والألعاب الأخرى».<sup>٢</sup>

٣. فتوى عبدالله سليمان بن حميد:

كثيراً ما نسمع كلمات حول تعليم البنات، وفتح مدارس لهن،  
وكنا بين مصدق ومكذب حتى تحقّق ذلك رسمياً، فاستغربنا هذا،  
وأسفنا له غاية الأسف... وإني أنصح لكلّ مسلم: أن لا يدخل ابنته  
أو أخته في هذه المدارس التي ظاهرها الرحمة، وباطنها البلاء والفتنة،  
ونهايتها السفور والفجور وسقوط الأخلاق والفضيلة.

إلى أن قال:

فجانا خبر فادح ومصيبة عظيمة، وطامة كبرى، ألا وهي: فتح  
مدارس لتعليم البنات... أيها المسلمون: يا أهل الغيرة والأنفة،  
اسمعوا لهذا التصريح الشنيع الذي يقصد منه.. مجازاة الأمم المنحلة  
في تعليم بناتكم الحساب والهندسة والجغرافيا، ما للنساء وهذه  
العلوم، تضاف إلى ما يزيد عن أحد عشر- درساً غالباً لا فائدة فيها،

١. انظر الدرر السننية في الأجوبة النجدية، ج١٦، ص ٥٠-٥١.

٢. انظر المصدر السابق، ج١٦، ص ١٥.

إنّما لمصيبة وخطر على مجتمعتنا. إنّ تعليم المرأة... خطر عظيم على المجتمع، ومصيبة لا تجبر، وعاقبته سيئة؛ إنّ تعليم المرأة سبب لتمرّدها، وهن ناقصات عقل ودين.<sup>١</sup>

٤. الشيخ عبدالرحمن بن عبدالله بن فريان، في تعلم بعض الحرف والفنون المعاصرة، من قبيل تعلم فن التصوير، حيث يراه داءً عظيماً، ظهر وانتشر. وحدث بسببه الشرك الأكبر في البشرية، واعتبره «الداء القتال» الذي لا يقتل الجسد بل «يقتل الدين».<sup>٢</sup> فقال وهو متأماً من ذلك محذراً للأمة من التعاطي والاهتمام بمثل هذه الأمور: وأعظم من هذا وأطم إدخاله - أي التصوير - في التعليم، والنداء على المصوّرات بالبيع في المكاتب والدور والأسواق، بل بعض الناس يحمل معه آلة التصوير بجيبه ويصوّر كلّما أراد. فقد سهلت يا عباد الله طرق الفساد، فإنّا لله وإنا إليه راجعون.<sup>٣</sup>

#### ◆ ثانياً، موقفهم من مظاهر التقدّم العلمي والتكنولوجي

لقد خالف الكثير من كبار الوهابيين مظاهر التقدّم العلمي والتكنولوجي الموجب للتقدّم الحضاري في مختلف ميادين الحياة، مستغلّون بذلك نقطة الفقر الثقافي عند الناس في الوصول إلى أهدافها المناهضة والمناقضة لمظاهر التقدّم العلمي؛ وذلك من خلال نشر- الدعايات وإطلاق الفتوى على أنّ مثل هذه الأمور مبتدعة؛ لأنّها لم تكن موجودة في

١. المصدر السابق، ج١٦، ص٧١، ٧٤، ٧٨، ٨٠ و٨٣.

٢. المصدر السابق، ج١٥، ص٣١٩-٣٢٠.

٣. المصدر السابق، ص٣٢٣.

عصر النبي ﷺ ، وأنّ الذي جاء بها هم الغرب بهدف أبعاد المسلمين واشغالهم عن ممارسة طقوسهم وعباداتهم، وهم بذلك كما قال الشيخ آية الله لطف الله الصافي: يسعون لأن يسدّوا على المسلمين طريق التفكّر، والتعقّل، ويشجعون على الجمود الفكري، والوقوف وعدم الانطلاق إلى الأمام، حتّى أنّ بعضهم ممّن يعدّ عند طائفته من أكابر علماء المسلمين كفر في مقال نشرته جريدة البلاد كما نشرته جريدة الدعوة الإسلامية، كلّ من قال من المسلمين بأنّ الشمس ثابتة، والأرض جارية، فقال بكلّ جرأة وصراحة، إن كلّ من قال هذا القول، فقد قال كفراً وضلالاً، فإننا لله وإنا إليه راجعون.<sup>١</sup>

وقال الورداني:

ولو كان القرآن والعقل قد أخذتا دورهما في مسيرة الإسلام ما كانت قد وصلت الأمة إلى ما وصلت إليه من الخنوع والتشردم وعبادة الرجال. ففي غيبة القرآن اخترعت الكثير من الروايات المضلّة...<sup>٢</sup>

وقال أيضاً:

إنّ تحكيم القرآن والعقل في دائرة الأطروحة الشيعية قد منحها القدرة على تجديد محتوياتها ومواكبة الواقع والمتغيرات. بينما بقيت الأطروحة السنية جامدة منغلقة لرفضها الخضوع لحكم القرآن

١. صوت الحق ودعوة الصديق، ص ٢٤.

٢. الخدعة (رحلتي من السنة إلى الشيعة)، ص ١٤٦.

والعقل ممّا ولد قداسة غير مباشرة لجميع محتوياتها وفي مقدماتها كتب الأحاديث خاصة كتابا البخاري ومسلم اللذان حظيا بقداسة خاصة من دون الكتب الأخرى...<sup>١</sup>

حتى أنّهم بعضهم يرى أنّ من يقول بتمجيد العقل وجعل مكانة له، هو تمجيد إلى الوثنية والصنمية، ولهذا رفضوا منطق العقل، تمسكوا بالأسلوب الخشن، والتعصب الأعمى، حتى أنّ بعضهم ذهب إلى تحريم وسائل العلم من قبيل: استخدام التلفزيون، النقال، الهاتف الأرضي (الثابت)، الانترنت، الراديو وغيرها من الوسائل العلميّة المتطوّرة، حتى وصفهم السيّد الكثيري بقوله:

وبذلك تعمقت البداوة وازدادت قيمها السلبية رسوخاً في مجتمع يعاني سلفاً من التخلف الحضاري وتأخره عن ركب المدنيّة المعاصرة.<sup>٢</sup>

#### ◆ ثالثاً، تفهّم لكلّ مظاهر الحضارة والمدنيّة للأمة الإسلاميّة

إنّ المعالم الأثرية والتاريخيّة القديمة من جملة المظاهر الحضارية للأمة الإسلاميّة، ولكنّها قد تعرّضت إلى هجمة شعواء عملت على تحطيمها وخرابها وإنّدراسها على أيدي جهال الوهابية، بفتوى من يسمّونهم بعلمائهم وفقهائهم، فقد هدموا معالم البقيع التي كانت تضم العديد من المعالم الأثرية للصحابة، وأهل بيت الوحي والنبوة ﷺ، فهذه فتوى ابن القيم، يأمر فيها جهالهم: «يجب هدم المشاهد التي بُنيت على القبور، ولا يجوز إبقاؤها - بعد القدرة على هدمها وإبطلها - يوماً واحداً».<sup>٣</sup>

١. المصدر السابق.

٢. انظر السلفية بين أهل السنّة والإماميّة، ص ٥٠٢.

٣. زاد المعاد في هدى خير العباد، ص ٦٦١.

أقول: وهل اكتفت الوهابية بما قامت به سابقاً من أعمال تخريبية وتدميرية؟ كلا، فما زالت هي مستمرة في اتباع منهجها في تحطيم وطمس جميع المعالم والمظاهر الأثرية القيّمة؛ وذلك بحجة أنّها من بواعث الصنمية والوثنية والشرك بالله تعالى، وهي اليوم تمارس نفس الأعمال التخريبية في أغلب البلدان الإسلامية في المغرب الإسلامي، حيث قامت بهدم الكثير من أضرحة ومباني أثرية يعود بعضها إلى تاريخ الصحابة والأمة الإسلامية، بنفس الحجّة السابقة من أنّها إحياء للوثنية والصنمية والعبادات الشركية، حتى أنّ جماعتها قامت بنبش القبور واستخراج الجثث ودفنها في أماكن مجهولة، وهو أسلوب لم يختلف عن أسلوبها السابق في التعامل مع هذه الآثار التاريخية، ففي صباح يوم الاثنين المصادف (١٢/٨/٢٠٠٢م) قام بهدم مسجد السيد علي العريضي (٧٦٦-٨٢٥م)، وقد واجهت تلك الحملة معارضة شديدة من قبل علماء المسلمين غير الوهابيين، حيث قام البعض باتصالات مع كبار المسؤولين في الحكومة السعودية والمؤسسة الدينية؛ بهدف إيقاف هدم هذا المعلم الأثري والديني الهام، إلا أنّ بعض المتشددین من رجال الدين قاموا في مساء ذات اليوم بهدم المسجد وتسويته بالأرض،<sup>١</sup> وقد كان هذا المسجد وملحقاته إلى ما قبل حوالي خمسين سنة مركزاً إسلامياً مهماً لتعليم الدروس الدينية، وكان يحتوي على مكتبة عامة كبيرة تحوي عشرات الآلاف من الكتب والمصادر الرئيسية للدارسين والباحثين في الدراسات الإسلامية؛ وذلك بحجة أنّ المسجد أصبح مقصوداً من قبل الكثير من المسلمين من أهالي المدينة المنورة وزائريها للصلاة فيه، وهذا مخالف لما

١. راجع كتاب لا ذرائع لهدم آثار النبوة، فقد ذكر فيه المقالات والبحوث التي نشرت والتي لم تنشر بما يرتبط بهذه المسألة وغيرها من المسائل الأخرى، حيث قام مؤلفه بنقل المؤيدين والمخالفين لهدم المعالم الأثرية وما يرتبط بآثار النبوة، وقد جاء الكتاب في ٢٣٩ صفحة.

يعتقده الوهابي من أن ذلك تقديس غير شرعي لمثل هذه الأماكن الدينية، وعلى الرغم من جهود الحكومة السعودية لتنشيط السياحة الدينية والحفاظ على الآثار الإسلامية واستحداث لجنة عليا لذلك برئاسة الأمير سلطان بن سلمان بن عبد العزيز، إلا أن النشاط الوهابي المتشدد يحول دون تطوير المعالم الدينية وتنشيط السياحة الدينية في البلاد، وقد سبق لهؤلاء أيضاً أن مارسوا ضغوطاً شديدة على الحكومة من أجل هدم قلعة أجياد في مكة المكرمة قبل بضعة أشهر وتحويلها إلى مراكز تجارية وسكنية حديثة بعد أن صودرت من متوليها؛ كما تمّ هدم العديد من المواقع الأثرية والدينية في مناطق مختلفة من المملكة للغرض ذاته. قال صدقي الزهاوي:

ومن أعظم قبائح الوهابية اتباع ابن عبد الوهاب .... ونهبوا الأموال والنقود والأثاث وطرحوا الكتب على البطاح وفي الأزقة والأسواق تعصف بها الرياح، وكان فيها كثير من المصاحف ومن نسخ البخاري ومسلم وبقية كتب الحديث والفقهاء وغير ذلك تبلغ الوفا مؤلفة فمكثت هذه الكتب أياماً وهم يطؤونها بأرجلهم ولا يستطيع أحد أن يرفع منها ورقة، ثم أخرجوا البيوت وجعلوها قاعاً صفصفاً، وكان ذلك سنة ١٢١٧ ق.<sup>١</sup>

وفيما عبّر الدكتور محمد أنور بن محمد علي البكري من كلية التربية بالمدينة المنورة عن دهشة الأهالي لهدم وإزالة مسجد ومدرسة ومقبرة الإمام أبو الحسن علي العريضي، قائلاً:

١. الفجر الصادق، ص ٢٢.

كان الأولى..بالجهات المسؤولة عن المساجد والأوقاف المحافظة عليه وصيانتته، وتعيين إمام ومؤذن، وحراسة لإقامة الصلوات فيه بدلاً من هدمه وإزالته، وتحمل إثم ووزر هدم بيوت الله تعالى.<sup>١</sup>

وفي رسالته إلى الأمير عبد الله بن عبد العزيز ولي العهد، جاء فيها:

إنَّ هدم ونش قبور المسلمين بصفة عامة محرم في الإسلام، فكيف يُنشى قبر حفيد رسول الله ﷺ وهو الإمام الورع الزاهد، التقي، الجواد، السخي، قمر عترة رسول الله ﷺ، ومن معه أبنائه من أهل العلم والفضل والحسب والنسب المتصل بسيد الخلق ﷺ.<sup>٢</sup>

وهكذا جاء بعد ذلك بأن الدكتور البكري قد شدّد على أن مثل هذه الأعمال لا تخدم الصالح العام.

ثم إنَّ من جملة المعالم الحضارية والأثرية القيّمة التي تمّ تهديمها وخرابها على أيدي الوهابية،<sup>٣</sup> نذكر منها:

١ . فقد ناشد السيد واصف بن أحمد فاضل كابلي في رسالة لولي العهد السعودي في الرابع من جمادي الثانية لعام ١٤٢٣ الموافق الثالث عشر من اغسطس ٢٠٠٢ بـ "تدارك أعمال الهدم..لأثر من الآثار الاسلامية التاريخية يعود الى خير العصور عام ١٢٥٠ق بالمدينة المنورة". فيها عبر الدكتور محمد أنور بن محمد علي البكري من كلية التربية بالمدينة المنورة عن دهشة الأهالي لهدم وازالة مسجد ومدرسة ومقبرة الامام ابو الحسن علي العريضي، فيما جاء فيها: «كان الأولى..بالجهات المسؤولة عن المساجد والأوقاف...الخ ما نقلناه لك». وقد تناقلتها العديد من المواقع تحت عنوان «متشدون يهدمون قبر ومدرسة السيد علي العريضي العلوي».

٢ . الفجر الصادق، ص ٢٢.

٣ . راجع موسوعة العتبات المقدسة، جعفر الخياط، ج٢؛ نجد وملحقاته، ص ٢٥٦؛ وكذا بحث بعنوان «تدمير السعوديين لتراث الإسلام والمقامات الإسلامية» مقدم للمعهد الإسلامي بلندن في مؤتمر متقبل الحرمين الشريفين المنعقد بتاريخ ٦-٩ يناير ١٩٨٨، ملا عباس طاهر علي - الثورة الإسلامية عدد فبراير ١٩٨٨.



١. بيوتات بني هاشم، التي من بينها البيت الذي ولد فيه الرسول ﷺ، وبيت النبي إبراهيم عليه السلام، وبيت أبي طالب عليه السلام؛
٢. قبور شهداء بدر وعريش تاريخي نصب للنبي محمد ﷺ القائد الأعظم وهو يشرف ويقود المعرك؛
٣. دار الأرقم، أول بيت تربت فيه طلائع الرسالة المحمدية وكان يجتمع الرسول فيه سرّاً مع أصحابه؛
٤. دار الخيزران: وهي الدار التي كان النبي ﷺ يعبد الله فيها سرّاً مع الطائفة الكريمة المبادرة للإسلام من أصحابه؛
٥. مولد الخليفة أبي بكر، يقول بورخارت أنه ضمن مسجد يقع في مقابل الحجر الذي كان يحى النبي ﷺ عند مروره به.

فهذه وغيرها من المعالم الأثرية والمظاهر الحضارية تُهدم وتُطمس ومعالم آل سعود تُحيا، فالأمر محزن ومخجل لمن يعقد مقارنة بين الاهتمام المفرط بآثار عبد العزيز مصدر فخر العائلة المالكة واعتزازها بمجدها الخاص والتفريط العاثر بآثار المصطفى ﷺ وآثار الإسلام الخالدة. فبينما يبلغ آل سعود في تكريم آبائهم وأجدادهم ببناء المتاحف وترميم القصور القديمة، وبناء القرى التراثية لتخليد ماضيهم، فهناك تساهل يبلغ حد السفه في التعامل مع المعالم التاريخية والآثار الإسلامية والنبوية في مكة والمدينة إلى حد بات المتشددون يعلنونها صراحة وتعتنأ بأنهم عازمون على هدم ما بقي من الآثار بما في ذلك غار حراء وقبور الصحابة، وآخرها إصدار قرار بإزالة قبر رافع بن رفاع الزرقي، وهو من الأنصار البدرين واستشهد في أحد؛ كما سينال مسجد الكاتبية الأثري بحجة تحسين المنطقة الأثرية بعد أن أزالوا كثيراً من الآثار عن الجدران الداخلية للكعبة المشرفة،

وتمتد تلك الآثار والنقوشات إلى ما قبل تاريخ الإسلام، وقد ذكرت مصادر مطلعة بأن تلك الآثار المزالة وبعضها نقوشات مكتوبة بلغات قديمة تعود إلى أيام نبي الله إبراهيم حملت على متن قارب في جدة ورميت في أعماق البحر بحضور أحد المشايخ السلفيين المتشددين.

ولقد هانت على آل سعود عمليات الهدم المتواصلة لآثار المدينتين المقدستين فيما أفرطوا حد الإسفاف في رصد وصيانة كل أثر تركه آباؤهم وأجدادهم حتى صارت زيارة قصر الملك عبد العزيز جزءاً من بروتوكول الزائرين من رؤساء الدول إلى هذه البلاد، حيث تحبر مقتنيات القصر عن أن القائمين على تراث الآباء والأجداد قد أجهدوا أنفسهم في جمع وعرض ما صغر وما كبر من مختصات الملك عبد العزيز بما في ذلك فنجان القهوة ودلاها وحتى السفرة والتنور والفرش والوسادة والخاتم والسيف والدرع، بل لا يكاد المرء يصدق كيف أتقن القائمون على هذا القصر- مهمة جمع أدق التفاصيل المادية وأصغرها شأنًا وكأن الزائر للمكان يشعر بأن عبد العزيز ما زال حياً بفعل سطوة الحضور الرمزي لتلك الآثار.<sup>١</sup>

#### ◆ رابعاً، الاعتداءات المتكررة على الأماكن المقدسة والأضرحة المباركة

قامت الجماعات الوهابية بعدة اعتداءات وجرائم بشعة بحق الأماكن المقدسة التي أوصى باحترامها الدين الإسلامي، باعتبارها من المعالم الثقافية والحضارية للأمة الإسلامية، من جهة، ومن جهة أخرى أتها محل لربط الإنسان المسلم بقادته وبربه تعالى، حتى أن الإسلام قد دعى إلى الانتهاء عن محاربة وسب غير المؤمنين به؛ لئلا يقومون بالمثل في سب الله تعالى. قال تعالى: ﴿وَلَا تَسُبُّوا أَلْدِينِ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا

١. نقلاً عن مقالة بعنوان «نحو حملة دولية لحماية الآثار الإسلامية» تناقلتها أكثر المواقع الالكترونية.

لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مُّرجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ<sup>١</sup> وفيها دلالة وعلى أن القرآن ينهى عن التجاوز على مقدسات المحترمة عند الناس، بل لا يعد ذلك طريقاً وأسلوباً صحيحاً قائم على أساس الاستدلال والمنطق العقلي.

إلا أننا وجدنا الوهابية تجاوزت كل القيم والمبادئ الإنسانية والأخلاقية والنصوص الشرعية، في تعديها وتجاوزها على مقدسات المسلمين، فضلاً عن غير المسلمين، غير أن الرزية كل الرزية، هي أن تقوم جماعة باسم الدين لهدم وطمس المعالم الإسلامية والتجاوز عليها بانتهاك حرمتها وقديستها، بحجة أن مثل ذلك يعدّ من معالم ومظاهر الوثنية والشرك بالله تعالى، وهم لا يعلمون بأنهم بعملهم هذا قاموا بطمس معالم الحضارية الإسلامية، وهو في الواقع طمس للتراث والتاريخ الإسلامي.

ومنها قيام الوهابية بالهجوم الهمجي على قبر النبي ﷺ ونهب ما فيه من الأشياء التاريخية النفيسة، ثم القيام بحرق المكتبة الإسلامية التي تحتوي على آلاف الكتب والصحف والمخطوطات الثمينة لكبار الصحابة، وكذلك قيامهم بهدم قبور الصحابة وأئمة أهل البيت المتواجدة في مقبرة البقيع (الغرقد)، وهذا شاهد على وحشية وعنجهية وجاهلية هذه الجماعة.<sup>٢</sup>

ويزيد في الطين بلة ما أجاب به الوهابي سفر الحوالي عندما سئل عن ضريحي السيدة زينب والسيد البدوي، بقوله: «يجب القضاء على هذه الشركيات، وهذه الأصنام المعبودة من دون الله تبارك وتعالى».<sup>٣</sup>

١. سورة الأنعام، الآية ١٠٨.

٢. انظر السلفية بين أهل السنة والإمامية، ص ٣٢٠-٣٢٨.

٣. كيفية التعامل مع الشرك الشيخ محاضرة للدكتور سفر بن عبدالرحمن الحوالي نشرت على موقعه.

ولكن أعظم ما يتمونه هو هدم المرقد الشريف للإمام الحسين عليه السلام؛ ليعيدوا بذلك جريمتهم في العشرين من نيسان عام (١٨٠٢ م) عندما هاجموا كربلاء وقتلوا أكثر من تسعة آلاف من الرجال والنساء والأطفال، ونهبوا الضريح المقدس وما حوته خزائنه من نفائس هدايا الملوك والسلطين.<sup>١</sup>

وقد جاء في تقرير الباحث رايمون حول فاجعة كربلاء، أنه قال فيه:

رأينا مؤخراً في المصير الرهيب الذي كان من نصيب ضريح الإمام الحسين مثلاً مرعباً على قساوة تعصب الوهابيين، فمن المعروف أنه قد تجمعت في هذه المدينة ثروات لا تعد ولا تحصى - وربّما لا يوجد لها مثيل... وها قد حلّ هذا السوم في الأخير وهو ٢٠ نيسان - إبريل ١٨٠٢ م فقد هجم ١٢ ألف وها بي فجأة على ضريح الإمام الحسين وبعد أن استولوا على الغنائم الهائلة التي لم تحمل لهم مثلها أكبر الانتصارات تركوا ما تبقي للنار والسيف، وهلك العجزة والأطفال والنساء جميعاً بسيوف هؤلاء البرابرة... وبنتيجة هذه الكارثة الدموية هلك أكثر من أربعة آلاف شخص.<sup>٢</sup>

ولم يكتفوا بذلك بل قاموا بحرق المرقد الطاهر بعدما عاثوا فيه فساداً. قال صاحب

كشف الإرتياب عن بشاعة هذه الفاجعة:

١. انظر السلفية بين أهل السنة والإمامية، ص ٣٢٠-٣٢٤.

٢. نقلاً عن تاريخ السعودية، ص ١١٦-١١٧، وكذلك انظر أرشيف السياسة الخارجية لروسيا (١٨٠٣ الإضبارة ٢٢٣٥، ص ٣٨ - ٤٠).

وفي سنة ١٢١٦ جهز سعود بن عبد العزيز بن محمد بن سعود الوهابي جيشاً عظيماً من أعراب نجد وغزا به العراق، وحاصر كربلاء ثم دخلها عنوة، وأعمل في أهلها السيف ولم ينج منهم إلا من فر هارباً أو اختفى في مخبأ أو تحت حطب ونحوه ولم يعثروا عليه، وهم جيران قبر ابن بنت رسول الله ﷺ السبط الشهيد ونهبها وهدم قبر الحسين عليه السلام واقتلع الشباك الموضوع على القبر الشريف ونهب جميع ما في المشهد من الذخائر، ولم يرع لرسول الله ﷺ ولا لذريته حرمة وأعاد بأعماله ذكرى فاجعة كربلاء ويوم الحرة... وقال العلامة السيد جواد العاملي، صاحب مفتاح الكرامة، وفي عصره كان غزوهم للعراق: «إنّ سعوداً الوهابي الخارج في أرض نجد اخترع ما اخترع في الدين وأباح دماء المسلمين وتخريب قبور الأئمة المعصومين، فأغار في السنة المذكورة على مشهد الحسين عليه السلام وقتل الرجال والأطفال وأخذ الأموال وعاث في الحضرة المقدسة فأفسد بانياتها وهدم أركانها»<sup>١</sup>.

فهذه وغيرها من التجاوزات والاعتداءات والجرائم البشعة تنم عن بغض وحقد هؤلاء للإنسانية والرسالة المحمدية، ولما يرتبط بها من معالم الحضارة الإسلامية.

١. كشف الارتباب في اتباع محمد عبد الوهاب، ص ٢٠.

#### ◆ خامساً: منهجهم الإرهابي في التكفير والتقتيل

إنّ استخدامهم لمنهج التكفير والتقتيل للمسلمين سابقاً، وللشيعة وغير المسلمين في العصر الحاضر؛ سابقاً وحاضراً، لأمر واضح وضح الشمس في رابعة النهار؛ إذ نجدهم لا يتعاملون بروح الإسلام مع جميع الطوائف الدينية، كما لاحظنا ذلك جلياً في قتلهم للمسيحيين في العراق والعمل على تفجير كنائسهم، كفاجعة كنسية مريم في بغداد التي أودت بأرواح عشرات المسيحيين الذين كانوا متواجدين فيها، فكانت جريمة بشعة تناقلتها وسائل الإعلام العالميّة، واستنكرتها أشد الاستنكار؛ لأنّها جريمة بحق الإنسانية، وأمّا بالنسبة لجرائمهم بحق الشيعة الإماميّة في العراق فقد لا يخلو يوم من الأيام إلّا لهم فيه شهداء من الرجال والنساء والأطفال والشباب، حتى تجاوز عدد الشهداء في بعضها على الألف شهيد في حادثة واحدة من النساء والأطفال والشباب والشيوخ، كحادثة جسر الأئمة التي طالت زوار الإمام الكاظم عليه السلام!

فأصبحت هذه الجرائم البشعة أفضل ذريعة لاجتماع الغرب وأعداء المسلمين في الاصطفاف صفّاً واحداً، وإعلان الحرب على المسلمين، باسم الحرب على الإرهاب، بل كانت أفضل الأساليب المنفرة والمبعدة لمن يريد اعتناق الديانة الإسلاميّة؛ لأنّهم يرون الإسلام من خلال أفعال المسلمين، وهذه الجماعات التكفيرية تقوم بجميع جرائم اللاإنسانيّة باسم الدين الإسلامي، وباسم الجهاد والمقاومة الإسلاميّة، فمن الطبيعي أن يكون مثل هذا الأمر يوجب في قلب هؤلاء الراغبين في اعتناق الدين الإسلامي، النفرة والابتعاد عنه؛ لأنّهم يعتبرون الدين الذي يقبل بوجود مثل هذه الجماعات التكفيرية لا يستحق الاعتناق، ولكنهم غفلوا عن وجود علماء مسلمين مخلصين أتقياء قد وقفوا بوجهه هذه الجماعات منذ يومها الأوّل وكشفوا حقيقتها وأهدافها، وعملوا بكلّ ما أتيح

لهم في الحدّ والتحذير من الانتهاز إلى هذه الحركة المعادية للإسلام والإنسان، ولكن دون جدوى، قال الدكتور محمد عوض الخطيب:

انطلقت الوهابية من نظرة خاصّة للإسلام احتوت على الحدّ الأقصى من التزمّت وضيق الأفق، مسيئة الظنّ بالمسلمين إلى درجة اعتبارهم بشكل مسبق مشركين وكافرين.<sup>١</sup>

وقال محمد سليم الأسكندراني في وصفهم: «إني اجتمعت بكثير من علمائهم فوجدتهم من الجهل بمكان ومن العلم بمعزل».<sup>٢</sup> كما أنّها لا تقتنع بالدليل والبرهان القاطع والحجة والدامغة؛ كما قال الشيخ كاشف الغطاء:

لو كنا نعلم أنّهم يقنعون بالحجة البالغة ويخضعون للأدلة القاطعة، لمألنا الطوامير من الحجج الباهرة التي تترك الحقّ أضحى من ذكاء، وأجلى من صفحة السماء، ولكن سلطان نجد له حجتان قاطعتان عليهما يعتمد، وإليهما يستند، ولا فائدة إلا بمقابلتهما أو بأقوى منهما، وهما: الحسام البتار، والدرهم والدينار، السيف والسنان، والأحمر الرنان، هذا لقوم وذلك للآخرين...<sup>٣</sup> وقال الأستاذ حسين أحمد أمين: «التكفير سلاح من لا حجة له».<sup>٤</sup>

١. صفحات من تاريخ الجزيرة العربية الحديث، ص ١٣٠.

٢. المصدر السابق، ص ١٥٦.

٣. مجلة تراثنا، العدد الرابع (١٣) لسنة الثالثة، شوال ١٤٠٨، ص ١٨٦.

٤. نقلاً عن السلفية بين أهل السنّة والإمامية، ص ٦٩٥.

ثم إنَّ الفتاوى التي تصدر عن رجال الدين السعوديين، تُعد تدخلاً سافراً في الشأن الأمني الوطني لتلك البلدان التي يتواجد فيها الشيعة وغير المسلمين، بحسب القانون الدولي، ولذا فعلى أصحاب القرار في السعودية أن يصدر قراراً بإلغاء كل هذه الفتاوى، وإلا فهم يتحملون المسؤولية الشرعية والقانونية الكاملة لما يجري من تفجيرات وأعمال تخريب وقتل وإتلاف للأموال والممتلكات وهتك للأعراض بشكل قبلي وجاهلي غير مسبوق. كما أننا ندعو زعماء الوهابية المتصدين للفتوى أن يختاروا المنهج الانساني والحواري المتحضر، بعيداً عن أعمال العنف ودعوات التكفير والقتل و استباحة الدماء وهدر أموال المسلمين، بل وما يترتب على ذلك من الضرر المعنوي فضلاً عن الضرر المادي.

#### ◆ سادساً: العمل على تمزق وحدة الأمة الإسلامية

إنَّ زرع الفتنة والفرقة من أكبر العوامل الباعث على تخلف الأمة والمجتمع عن الركب الحضاري، وقد حارب الإسلام كل من يدعو إلى ذلك وأمر بمقاتلته ومقاطعته، لأنَّ مثل ذلك يؤدي إلى إضعاف المسلمين، وتمزق صفهم الواحد، قال تعالى: ﴿سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُواكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلٌّ مَا رَدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَمَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَاخْذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا﴾<sup>١</sup>، وقال تعالى: ﴿...يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمْعُونُ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾<sup>٢</sup>، وقال تعالى: ﴿لَقَدْ ابْتَعُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ...﴾<sup>٣</sup> وقال

١. سورة النساء، الآية ٩١.

٢. سورة التوبة، الآية ٤٧.

٣. سورة التوبة، الآية ٤٨.



تعالى: ﴿وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِّنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُلِّمُوا لَفِتْنَةً لَّاتَوَّهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا﴾<sup>١</sup>.

ولكننا نجد الوهابية قد كرّست جهدها على رزع الفرقة بين المسلمين بشتى الوسائل والطرق والأساليب الحديثة، التي قد ساعدتها في أداء مهمتها هذه. قال السيد الكثيري:  
ففي مصر والسودان والمغرب على سبيل المثال يخوض السلفية صراعات مريرة مع الصوفية وأتباع الطرق، يستخدمون فيها جل المصطلحات التي تزودهم بها ترسانتهم الدعوية: من ضال، ومبتدع، إلى كافر، وهلمّ جرا...<sup>٢</sup>  
ويقول الدكتور البوطي:

وانطلقوا يتصدون لكلّ متدين يخالفهم في اجتهاداتهم أو يصير على تمسكه بمذهب إمام من الأئمة الأربعة، أو يعلن عن ضعفه عن الاجتهاد وحاجته إلى التقليد، فيثيرون معهم جدالاً لا نهاية له، وينتهون بهم إلى شحناء لا مسوغ لها، ويتهمونهم بالضلال، ويرمونهم بالجهل، يصفون كتبهم بالصدأ والانحراف...<sup>٣</sup>

ويقول أيضاً:

«فلقد أخذت تقارع وحدة المسلمين، وتسعى جاهدة إلى تبديد تآلفهم وتحويل تعاونهم إلى تناحر وتناكر.... ولقد اشتدّت هذه

١. سورة الأحزاب، الآية ١٤.

٢. السلفية بين أهل السنّة والإماميّة، ص ٤٤٧.

٣. اللامذهبية أخطر بدعة تهدد الشريعة الإسلاميّة، ص ٩٠.

الخصومات منذ بضع سنوات، في مسجد واشنطن إلى درجة ألجأت السلطات الأمريكية إلى التدخل، ثم إغلاق المسجد لبضعة شهور، ولقد اشتدت هذه الخصومات ذاتها وهاجت، في أحد مساجد باريس، منذ ثلاثة أعوام، حتى اضطرت الشرطة الفرنسية إلى اقتحام المسجد....<sup>١</sup>

وقبل ذلك قد عاش المسلمون على مختلف مذاهبهم الفقهية وفرقهم الكلامية جنب إلى جنب، ولم يكن بين هؤلاء ما يدعو إلى وجوب المقاتلة والتكفير لبعضهم البعض، بل لم تكن هناك قيود خاصة أو حظر معين من حضور وتلمذ بعض أتباع هذه المذاهب في مدرسة وعلى يدي من لم يعتقد بمذهبه أو فكره من سائر المذاهب الإسلامية والمدارس الأخرى، فالحنبلي يتلمذ على يد الحنفي، والحنفي على يد الشيعي، والشيعي على يد شافعي، وهكذا، والتاريخ زاخر بأسماء هؤلاء التلاميذ، وكيف كانت المدارس حاضنة لمختلفة الطلاب من شتى المذاهب والفرق الإسلامية، والجميع يعيش فيها بأمن واستقرار ومحبة، ولا توجد فتاوى تحرم مثل هذا العمل الإسلامي والإنساني.

#### ◆ عوامل ساعدت الوهابية في زرع الفتنة والتفرقة

لقد قامت الوهابية بالعمل في عدّة مجالات واتخاذها لمجموعة من الطرق والأساليب، من شأنها أن تمزيق وحدة الأمة الإسلامية، ورزق الفرقة والاختلاف بين أبنائها، وقد كانت من بين تلك الطرق والوسائل التي استخدمتها لتحقيق مآربها، هي:

١. السلفية مرحلة زمنية مباركة لا مذهب إسلامي، ص ٢٤٤-٢٤٥

١. نشر الكتب الداعية إلى تفريق الأمة والمتضمّنة لعقائد الوهابية في التوحيد ونبذ الشرك وفق الفكر الوهابي، والعمل على توزيعها مجاناً على الزائرين والحاجين لبيت الله تعالى في كل عام:

كما لا غرو أن يصدر كل ذلك في هذا العصر عصر العلم والتفتح العلمي ما دامت هناك حكومات وأنظمة تجدد بقاءها واستمرارها في إيجاد الفرقة بين طوائف المسلمين، وإنقسام الأمة الواحدة إلى شعوب متنازعة بدل أن تكون متعارفة متعاطفة... وقد كان كتاب الخطوط العريضة لمحب الدين هذا من جملة تلك الأوراق المسمومة والصحائف الصفراء التي قامت الحكومة السعودية الجائرة بطبعها ونشرها وترويجهها، وهو الكتاب الذي ألصق فيه الخطيب الحاقداً تهماً كثيرة بالشيعة، وسعى في تشويه سمعتهم الناصعة بهدف إيجاد الشقاق والفرقة بين المسلمين، فقد طبع هذا الكتاب على نفقة النظام السعودي وقامت سلطات السعودية بتوزيعه على الحجيج مجاناً تحقيقاً لأهداف الاستعمار البغيض الذي لا تروقه وحدة الصف الإسلامي وتماسكه<sup>١</sup>.

وقال السيد الكثيري:

وعليه فالأطنان من الكتيبات والفتاوى التي وصلت الجزائر ووزعت مجاناً، كان الغرض منها خلق رأي عام ضد الشيعة والتشيع وسد الطريق على أبناء الصحوة الإسلامية هناك كي لا يعرفوا بعض

١. صوت الحق ودعوة الصدقة، ص ١٧.

الحقائق التاريخ، ومن ثم توجيههم مستقبلاً لضرب المذاهب المناهضة للاستعمار وعلى رأسها التشيع والشيعة، والعدو المهم للغرب وللمملكة الوهابية في العصر الحاضر...<sup>١</sup>

وقد حذر المولى من استخدام هذه الأساليب العدائية، حيث قال تعالى: ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا<sup>ط</sup> فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ<sup>٢</sup>﴾.

وقال الشيخ الصافي أيضاً في وصف هذه الكتب المؤلفة في السعودية وبالخصوص ما جاء في كتاب العواصم من القواصم:

فقراته، وعجبت من سعي كاتبه في تفريق كلمة المسلمين، ولعمر الحق ما كان يخطر ببالي أن أحداً من المسلمين يجعل مهمته الاحتفاظ باختلاف الكلمة، والتباعد، وتشديد المجادلات الطائفية، ويعارض دعوة المصلحين من الزعماء والرؤساء والعلماء إلى التقريب إلى الوحدة الإسلامية، ويخطئهم جميعاً، ويتبع غير سبيل المؤمنين، ويرد في هذه النداءات، والصيحات التي رفعت من العلماء والرجال البارزين الغيارى على الإسلام من الشيعة والسنة في شرق الأرض وغربها ويتهم الجميع بالجهل والكذب، والنفاق والخداع. وأعجب من ذلك وأعظم مصيبة على المسلمين أن يكون القائم بنشرها جامعة المدينة المنورة الإسلامية التي [ينبغي] أن تركز كل جودها للدفاع

١. السلفية بين أهل السنة والإمامية، ص ٤٥١.

٢. سورة البقرة، الآية ٧٩.

عن وجودنا الإسلامي شيعة وسنة، وإرشاد المسلمين إلى ترك الجفوة والبغضاء. وأن تساهم بما عندها من طاقات مع العلماء المصلحين من الفريقين لتحقيق التقريب والأخوة الإسلامية<sup>١</sup>.

٢. إرسال الدعاة والمبلغين إلى مختلف مناطق العالم الإسلامي وتكلفتهم بمهمة رزع الفرق والاختلاف بين المسلمين، بل تجاوز الأمر حدّه؛ إذ لم تسلم المناهج الدراسية من التحريف والتحريض على الفتنة، فقد استخدم النظام السعودي المدارس للترويج للمذهب الوهابي وبتث ثقافة الكراهية لدى طلاب المدارس، حيث تعتبر المناهج الدراسية للنظام السعودي من أكثر المناهج خطراً على الأفكار وبتث روح الحقد والكراهية؛ لأنّها تغذي التلاميذ بالمفاهيم والمبادئ الهدامة والقيم العنصرية، ويتم تلوينها بمقولات دينية حتى تكتسب قداسة في عقول التلاميذ:

وأن برامج تعاليمهم وسياساتهم، وحكوماتهم بعيدة عن روح الإسلام ومبادئه السمحاء التي لا خلاف فيها بين الأمة شيعة وسنة. لا أن يقول عن طوائف المسلمين ما يورث الشنآن، والبغضاء وما لا يستقبله جيلنا الحاضر إلا بالنفور، ولا يزيد الأمة إلا جهلاً، وفي كليهما خدمة لأعداء الإسلام، - الاستعمار والصهيونية<sup>٢</sup>.

وهذه طريقة لتوظيف المؤسسات التربوية لخدمة الأغراض السياسية وتحرف معتقدات التلاميذ، وتغرس مفهوم حماية الدين من خلال قمع الآخر والقضاء عليه مادياً.

١. السلفية بين أهل السنة والإمامية، ص ٤٥١.

٢. صوت الحق ودعوة الصدق، ص ٢٠.

٣. العمل على تبليغ الفرقة والاختلاف عن طريق منبر الجمعة والدرس، ووسائل الإعلام الحديث المرئية والمسموعة، بهدف الدفاع عن التوحيد ومحاربة المشركين الخارجين عن الدين الإسلامي، حتى قال الشيخ الصافي:

على الخطيب الذي يخطب في المسجدين لهذه الجموع الغفيرة القادمة لأداء فريضة الحج المقدّسة من كلّ فج عميق أن يزودهم من تعاليم الإسلام بما يؤدي بهم إلى اتباع سبيل الاستقامة، والتضحية في سبيل إعلاء كلمة الإسلام، والجهاد ضد الإلحاد الذي أحاط بالعالم الإسلامي من كل جانب، ويحثهم على مقاومة التيارات الخبيثة، ويوجههم إلى الأساليب التي أدت إلى إبعاد الشيعة عن المناهج الإسلامية، وجعلت مجتمعاتهم أشبه بالمجتمعات الغربية.<sup>١</sup>

في حين نجد فتوى الشيخ عبدالرحمن البراك بكفر الرافضة الإمامية، قد نشرت على موقعه على الإنترنت، يقول فيها إن:

الرافضة في جملتهم هم شر طوائف الأمة، واجتمع فيهم من موجبات الكفر؛ تكفير الصحابة.. وتعطيل الصفات.. والشرك في العبادة بدعاء الأموات.. والاستغاثة بهم.. هذا واقع الرافضة الإمامية الذين أشهرهم "الاثنا عشرية"، فهم في الحقيقة كفار، مشركون، لكنهم يكتمون ذلك... أن مذهب أهل السنة.. ومذهب الشيعة

١. صوت الحق ودعوة الصادق، ص ٢٠.

ضدان لا يجتمعان، فلا يمكن التقريب إلا على أساس التنازل عن  
أصول مذهب السنّة، أو بعضها، أو السكوت عن باطل الرافضة،  
وهذا مطلب لكل منحرف عن الصراط المستقيم.<sup>١</sup>

٤. القيام بالعمليات الإرهابية لقتل الإبرياء والعزل، بحجة خروجهم عن الدين  
وكفرهم بالإسلام، وباسم الجهاد والمقاومة الإسلاميّة، وخير مثال ما جرى وما زال في  
العراق من جرائم قتل واعتداءات بغيضة للشيعّة ومقدساتهم.  
أقول: لم يتعرض الإسلام - كدين سماوي - من الداخل إلى حالة من التشوية  
والمحاربة مثلما تعرض إليه في الوقت الراهن على يدي هذه الجماعات الإرهابية  
التكفيرية، وربّما يرجع هذا في نتيجته لأسباب خارجية متمثّلة بحملة منظمة تشنّها دول  
الاستكبار العالمية ضد الإسلام والمسلمين.

بينما يتم اليوم تجاهل الأسباب الداخلية، التي لعبت دوراً خطيراً في الابتعاد عن  
روحية الإسلام، كنظرية حياتية متكاملة تجعل القيم الأخلاقية العليا واحترام الانسان  
وصيانة عرضه وماله من أهم خصائصه، كما يعتبر نمو التيار الوهابي المتطرف واستلامه  
السلطة في أحد أغنى دول العالم، وتوظيف قسم من أموال النفط الهائلة من أجل نشر-  
هذا الفكر اللانساني وغرس ثقافة العنف وتصديره إلى أوروبا ودول إسلامية أخرى،  
وهو من أهم الأخطار الداخلية التي واجهها الإسلام منذ نشوئه الى الآن، إذا ما أخذنا  
بنظر الاعتبار أن جميع التيارات الإسلاميّة المتطرفة الأخرى التي مرّ بها التاريخ كانت لها  
تأثيرات محدود لا ترتقي إلى التأثيرات السلبية التي تركتها الحركة الوهابية على الدين  
الإسلامي الحنيف.

١. فتوى صدرها البراك ضد عوام الشيعة، ١٧/١٢/٢٠٠٦ الموافق ٢٦/١١/١٤٢٧ ق رقم الفتوى ١٨٠٨٠.

وقد يرجع ذلك إلى طبيعة العلاقات السياسية والمصالح الاقتصادية والعمالة  
لأمريكا، التي أسكتت الدول المتضررة من الإرهاب من التشخيص الواقعي لمسببات  
الإرهاب، ومادام حال هذه الدول من غض الطرف عن حقيقة ومصدر الإرهاب  
لأسباب سياسية، وحفاظاً على مصالحها الاقتصادية التي تعتقد أنها ستتضرر لو أتمها  
صّرحت بالحقيقة وحرّمت الفكر الوهابي، واعتبرته خطراً داهماً على الأفراد  
والمؤسسات، وتياراً متخلفاً يحقد على الحضارة الإنسانية، ويلغي العقل ويعود بالإنسان  
الى عصر البداوة والتخلف.

وعليه فيجب على كل الشعوب المحبّة للسلام وللإسلام أن تعمل على كافة  
المستويات، شعبياً وسياسياً وإعلامياً من أجل إماطة اللثام عن هذا الفكر المتحجر،  
وكشف من يقوم بتبنيه ورعايته وتبيان بشاعة جرائمه في العراق ولندن ومديد والجزائر  
والمغرب وفي غيرها، كما أنه أصبح من الضروري جداً أن يتحرك المجتمع الدولي لإصدار  
قراراً أممياً يعتبر الفكر الوهابي فكراً لا يقل خطراً عن النازية والفاشية، ويجرم أي دولة  
تتبناه أو ترعاه أو تجعل أراضيها منطلقاً لنشاطه، كما يجب على كافة المثقفين من كتّاب  
ومبدعين التصدي لهذه الظاهرة المتخلفة التي زُرعت في قلب الأمة الإسلامية ومهد  
حضارتها ومهبط وحيها ورسالتها.

٥. استخدامهم لمنطق القوة والعنف في مواجهة المخالفين لهم في العقيدة والفكر، أو  
كل من يقف بوجههم ومحاربة أفكارهم، وهذا هو من مهمة القاعدة الإرهابية، التي  
انتشر أفرادها في مختلف بقاع العالم المعاصر باسم المجاهدين والفدائيين، حيث قامت هذه  
القاعدة بتجنيد بعض الأفراد وتوطين أنفسهم على القيام بعمليات إرهابية انتحارية متى  
ما لزم الأمر والحاجة إلى ذلك.



ولما تبثه من أفكار وسلوكيات تحض على العنف والإرهاب والكرامية وسهولة التكفير ضد كل من يخالفهم في الرأي، وتشوه بسلوكها الشائن المقاومة الإسلامية في فلسطين والعراق، وأنه من الواجب شرعاً وقانوناً مقاومة هذا الفكر وأتباعه بكافة السبل المتاحة؛ كما جاء ذلك في الندوة الإسلامية المتخصصة والموسعة التي عقدت السبت في القاهرة تحت عنوان «الوهابية: خطر على الإسلام والعالم»<sup>١</sup> وشارك فيها بالأبحاث والنقاش كل من الشيخ الدكتور عبدالرحمن السبكي من علماء الأزهر الشريف، المفكر الدكتور، أحمد السايح أستاذ العقيدة والفلسفة الإسلامية بالأزهر الشريف، المستشار، أحمد عبده ماهر من كبار العلماء المتخصصين في الحركات الإسلامية في مصر، عبد الفتاح عساكر المفكر الإسلامي المعروف، عبد الله السعداوي المفكر والمعارض القومي الحجازي، أحمد شوقي الفننجري المفكر الإسلامي المعروف، علي عبد الجواد الخبير في دراسات الحركات الإسلامية، ولفيف من العلماء والخبراء. هذا وقد خلصت الندوة إلى جملة من التوصيات والنتائج كان أبرزها:

٢٤٩

١. أكدوا على أن الوهابية كدعوة وفكر تقوم على نفي الآخر وتكفيره، وأنها تهدد الأمن والسلم في كافة دول العالم الإسلامي لما تبثه من أفكار إرهابية وإجرامية شديدة الخطورة، أفكار تدفع الشباب الإسلامي إلى تكفير وإرهاب المجتمع والحكام لأوهى الأسباب.

٢. أكدوا على موقف الوهابية السلبي من المرأة والعلم، والموسيقى وجميع الفنون، ومن المسيحيين، بل من أصحاب المذاهب الإسلامية الأخرى كالشيعة والأشاعرة

١. ذكر ذلك في ندوة عقدت في القاهرة حضرها علماء وخبراء تحت عنوان «الوهابية خطر على الإسلام».

وغيرهم، وهي دعوة للجاهلية، وأغلب الموروث الوهابي قائم على الإرهاب الفكري والديني، ومخاصمة الواقع والعقل.

٣. مطالبتهم بضرورة إعداد استراتيجية إسلامية وعالمية ثقافية وسياسية لمقاومة الوهابية، وأنه ينبغي أن يكون للأزهر الشريف دور في ذلك؛ لأنه مؤسسة الاعتدال الإسلامي قبل أن يتم اختراقه من الوهابية ومن يسموا بالدعاة الجدد من السلفيين المتشددين.

#### ◆ سادساً، عدم رعاية حقوق الإنسان وحرمة

لم يكن في منهج وفكر الوهابية ما يسمّى بحقوق الإنسان؛ لأنها تسعى دائماً إلى سحق هذه الحقوق باسم الخروج عن الدين، حتى تجاوز الأمر إلى قتل الأبرياء من النساء والأطفال، والشيوخ من كبار السن، هؤلاء الذين أولى الإسلام بعدم قتلهم والتعدي عليهم بأنواع التجاوزات اللاإنسانية واللاأخلاقية، غير أن ما يرتكبه هؤلاء الوهابيين في حق هؤلاء الأبرياء مما يندى له الجبين، كالجرائم التي ترتكبها في العراق وأفغانستان وباكستان وغيرها، يقول الدكتور محمد الخطيب:

فهم يطبقون الأحكام الإسلامية بطريقة جائرة ظالمة مثيرة للأشمئزاز والاستغراب وتعود على الدين الحنيف بأسوء الأثر، فقطع الأيدي والأرجل، بل قطع الرؤوس من الأمور السائدة والمتأدية، وهي تجري بناء على أحكام قضاة جهلة وبعد تحقيقات يقوم بها شرطة أميون، كما تصدر تشريعات أحياناً مجانبة للإسلام نصاً وروحاً... ففي كل يوم جمعة تجري في مدن المملكة المختلفة عمليات تنفيذ العقوبات لمن لا سند له نت الأمراء أو من السفارات الهامة،

بطريقة تدل على وحشية بالغة تسمح لأعداء الإسلام بوصفه بأشنع  
التنعوت.<sup>١</sup>

وقال الشيخ محمد مرعي الأنطاكي:

كنا نسمع عن الوهابية بأنهم يقيمون الحدود ويجرون الأحكام  
الشرعية تماماً، فهاجرنا إلى الحجاز، وتخللنا بينهم مدة فوجدنا الأخبار  
التي وصلتنا من القطر الحجازي كانت على خلاف الواقع. فإيئتم  
أضر على الإسلام من كل شيء وقد شوها سمعة الإسلام بأعمالهم  
وأفعالهم وبسوء فتاوى علمائهم.<sup>٢</sup>

◆ سابعاً، واعتمادها على الفقر الثقافي لدى عامة الناس

إنّ من يتابع مسيرة وتحرك الوهابية في نشر أفكارها وتعاليمها، فإنّه سيقف على  
ظاهرة عامة، وهي أنّها تعتمد دائماً على استغلال الفقر الثقافي عند عامة الناس في  
الوصول إلى أهدافها، وفي محاربة للتقدم الحضاري، بتوجيه أنّ مثل هذه الأمور مبتدعة لم  
تكن موجودة في عصر النبي ﷺ، وإيئها جاء بها الغرب بهدف أبعاد المسلمين عن  
اشتغالهم عن العبادة.

قال صالح الورداني:

إن تحكيم القرآن والعقل في دائرة الأطروحة الشيعية قد منحها  
القدرة على تجديد محتوياتها ومواكبة الواقع والمتغيرات. بينما بقيت  
الأطروحة السنية جامدة منغلقة لرفضها الخضوع لحكم القرآن

١. صفحات من تاريخ الجزيرة العربية، ص ١٥٤.

٢. المستبصرون، ص ٣٧٤-٣٧٥.

والعقل مما ولد قداسة غير مباشرة لجميع محتوياتها وفي مقدماتها كتب الأحاديث خاصة كتابا البخاري ومسلم اللذان حظيا بقداسة خاصة من دون الكتب الأخرى...<sup>١</sup>

حتى أنهم يرون من يقول بتمجيد العقل وجعل مكانة له، في الواقع هو تمجيد إلى الوثنية والصنمية، ولهذا رفضوا منطق العقل، تمسكوا بالأسلوب الخشن، والتعصب الأعمى.

ومن ثم ذهب كبارهم إلى تحريم وسائل العلم من قبيل استخدام التلفزيون، النقال، الهاتف الأرضي (الثابت)، الانترنت، الراديو وغيرها من الوسائل العلمية المتطورة.

#### ◆ النتيجة

أنه إذا استمرت هذه الجماعة (الوهابية) على مواصلة نهجها في التعامل مع أسس ومقومات الحضارة الإسلامية، بالإضافة إلى سائر تصرفاتها الأخرى في الجانب الفكري والثقافي والسياسي، فإن الأمة الإسلامية ستكون هي المسؤولة أمام الله تعالى عن جميع النتائج والآثار السلبية التي ستجنيها في المستقبل القريب؛ ولذا نحن نذكرها ببعض الأمور، وهي:

أولاً، أن تلتفت إلى خطورة هذا النهج المنحرف عن المنهج الإسلامي الصحيح؛ الذي إذا ما استمر فإنه سوف يقوض أسس ومقومات الحضارة الإسلامية، ويقضي على معالمها في البلدان الإسلامية، وبالتالي يؤدي إلى تخلف الأمة الإسلامية عن ركبها الحضاري.

١. الحداثة (رحلتي من السنة إلى الشيعة)، ص ١٤٦.

ثانياً، إن ممارسة الوهابية في المجال الفكري والتطبيق العملي يتناغم مع أفكار وأساليب القوى المعادية للإسلام، التي تسعى للقضاء على الإسلام بالعمل من الداخل؛ وذلك عن طريق من يشوّه صورة الإسلام في الخارج؛ لإدراكهم لخطورته على دياناتها وعقائدها الباطلة.

ثالثاً، الالتفات إلى خطورة ما ستؤول إليه ثمرات الصحوة الإسلامية في البلدان العربية، وما تخطط إليه قوى الاستكبار العالمي المعادي للإسلام والمسلمين، عن طريق الاستفادة من هذه الجماعات الإسلامية في المجال السياسي، والتي بدأت تستثمر الفرصة في الانقضاخ على السلطة والحكومة في البلدان العربية المنتفضة، وبالتالي تكون أداة كبيرة لضرب الإسلام والمسلمين وتشويه صورتها أمام الرأي العام، وإلجاء الأمة إلى اختيار القادة اللبراليين والعلمانيين بعد ذلك بديلاً عنهم.

رابعاً، الالتفات إلى خطورة ما تخطط وتسعى إليه قوى الاستكبارية العالمية من وراء توقيعها لمعاهدات السلم والتعاون مع هذه الجماعات الإسلامية الفائزة في الانتخابات، ومنها الجماعة الوهابية ذات الحظ الأوفر في بعض البلدان العربية المنتفضة.

خامساً، إن حالة الصمت المطبق لعلماء الإسلام إزاء ما يحصل في الأمة الإسلامية نتيجة التصرفات الهمجية لأتباع الوهابية، من قتل وإفساد وهدم للمعالم الحضارية والآثار التاريخية، سيؤدي بالتالي إلى نتيجة وخيمة لا تُحمد عقباه، وعندها لا يفيد العلاج مع الداء، مع ما فيه مخالفة صريحة لما روي عن الصادق عليه السلام: «إذا ظهرت البدع فعلى العالم أن يظهر علمه. فإن لم يفعل سلب منه نور الإيمان»<sup>١</sup>.

١. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ١٠٣.

سادساً، الالتفات إلى عدم اتخاذ مجلس الأمن الدولي قراراً بمعاقبة الدول الحاضنة لأفراد القاعدة (الوهابية)، مع تظلمه وتظلم الدول الاستكبارية لخطورة القاعدة واستنكارهم لجرائمها في المشرق والمغرب العالمي، لهو أكبر دليل مؤثر على طبيعة العلاقة الحسنة بينها وبين القاعدة، وإلا كيف يمكن الجمع بين القول بأن القاعدة (الوهابية) تهدد الأمن والسلام العالمي وبين التعاطي والاتفاق معها ومع الدول الحاضنة لها في إبرام الاتفاقيات والمعاهدات في التعاون والعمل المشترك!؟

سابعاً، يجب على علماء وفكري الأمة الإسلامية أن يضعوا خطة واستراتيجية جديدة في التعامل والتعاطي مع الوهابية وأساليبها اللاإنسانية، انطلاقاً من حرصهم على حفظ المبادئ والقيم والتعاليم الإسلامية، ومن باب أدائهم لرسالتهم الإنسانية ووظيفتهم الشرعية إزاء أبناء جلدتهم.

## ◆ المصادر

\* القرآن الكريم.

١. الإسلام والنصرانية مع العلم والمدنية: محمد عبدة، جار الحدائة، الطبعة الثالثة، ١٩٩٨ م.
٢. تاريخ العربية السعودية: فاسيليف، موسكو: دار التقدم، ١٩٨٦ م.
٣. تراثنا: العدد الرابع (١٣) لسنة الثالثة، شوال ١٤٠٨ ق.
٤. الخدعة (رحلتي من السنة إلى الشيعة): صالح الورداني، بيروت: دار النخيل للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، ١٩٩٥ م.
٥. الدرر السنوية في الأجوبة النجدية: علماء نجد الأعلام، تحقيق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم، الطبعة السادسة، ١٤١٧ ق.
٦. زاد المعاد في هدي خير العباد: محمد بن أبي بكر المعروف بابن القيم الجوزية، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى.
٧. السلفية بين أهل السنة والإمامية: السيد محمد الكثيري، ايران، قم: مؤسسة دار معارف الفقه الإسلامي، الطبعة الثانية، ٢٠٠٨ م.
٨. السلفية مرحلة زمنية مباركة لا مذهب إسلامي: الدكتور محمد سعيد رمضان البوطي، دمشق: دار الفكر، الطبعة الأولى، ١٩٨٨ م.
٩. السلفية ودعوة محمد عبد الوهاب: الدكتور محمود عبد الحلیم.
١٠. السنن الكبرى: أحمد بن الحسين بن علي البيهقي، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى.
١١. صفحات من تاريخ الجزيرة العربية الحديث: الدكتور محمد عوض الخطيب، بيروت: دار المعارف، الطبعة الأولى، ١٩٩٥ م.
١٢. صوت الحق ودعوة الصدوق: الشيخ آية الله لطف الله الصافي، بيروت: نشر دار التعارف.
١٣. عيون أخبار الرضا عليه السلام: الشيخ محمد بن علي الصدوق، بيروت: نشر مؤسسة الأعلمي، الطبعة الأولى، ١٤٠٤ ق.
١٤. فتح الباري شرح صحيح البخاري: شهاب الدين ابن حجر العسقلاني، بيروت: دار المعرفة للطباعة والنشر، الطبعة الثانية.
١٥. فتوى صدرها البراك ضد عوام الشيعة: ١٧/١٢ / ٢٠٠٦ الموافق ٢٦/١١ / ١٤٢٧ ق، رقم الفتوى ١٨٠٨٠.
١٦. الفجر الصادق: جميل صدقي الزهاوي، تركيه: نشر مكتبة أشيق استنبول، ١٩٨٤ م.
١٧. كيفية التعامل مع الشرك (محاضرة للدكتور سفر بن عبدالرحمن الحوالي) متاحة على موقعه <http://www.alhawali.com>.

١٨. لا ذرائع لهدم آثار النبوة: الدكتور عمر عبدالله كامل، بيروت: نشر دار بيسان للنشر والتوزيع.
١٩. اللامذهبية أخطر بدعة تهدد الشريعة الإسلامية: الدكتور محمد سعيد البوطي، دمشق: نشر مكتبة الفارابي.
٢٠. المستبصرون: غلام أصغر البجوردي، بيروت: دار الصفوة، الطبعة الأولى، ١٩٩٤م.
٢١. مستدرك الوسائل: المحدث ميرزا حسين النوري الطبرسي، تحقيق مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى ١٤٠٨ هـ.
٢٢. المستدرك على الصحيحين: الحاكم أبو عبدالله النيسابوري، تحقيق: يوسف عبد الرحمن المرعشلي، بيروت: نشر- دار المعرفة.
٢٣. المسند: أحمد بن حنبل، بيروت: نشر دار الفكر، الطبعة الأولى.
٢٤. مصباح الشريعة المنسوب للإمام الصادق عليه السلام، بيروت: نشر مؤسسة الأعلمي، الطبعة الأولى، ١٩٨٠م.
٢٥. موسوعة العتبات المقدسة قسم النجف: جعفر الخياط الخليلي، بيروت: نشر مؤسسة الأعلمي للطبوعات، الطبعة الثانية، ١٤٠٧ق.





# مناقشة نقد الواية لروايات فضائل النبي ﷺ

\* سيد حكمت موسى



## ◆ المقدمة

لم يقتصر نقد الوهابية على المذاهب الإسلامية الأخرى فحسب، بل تعدى ذلك إلى إنكار أغلب فضائل النبي محمد ﷺ ومزاياه العظيمة التي نطق بها صريح القرآن الكريم والسنة الشريفة والتي هي من المسلّمات عند كافة المسلمين والمتفق عليها بين جميع أهل المذاهب الإسلامية؛ بذريعة أنه ﷺ شخص عادي لا يميّز على غيره من البشر. وأنّ إثبات الكثير من تلك الفضائل له ﷺ يستلزم الشرك بالله تعالى!

و مسألة الطعن في فضائل ومناقب النبي ﷺ، من المسائل الخطيرة التي واجهت المسلمين في التاريخ المعاصر؛ لأنها حالة يمكن أن تتنامى وتتطور لتتحول إلى حالة فكرية ثابتة وعقيدة متسالم عليها لا تقبل النقاش، فيحصل المحذور في الاستهانة بالدين ومقدساته، ما لم يتصدّ جميع المسلمين لهذه الحالة الخطيرة بمسؤولية وحزم؛ فالرسول ﷺ هو أقدس مخلوق خلقه الله تعالى على الإطلاق، وهو طريق الوحي الإلهي وأمين الله وحيّته على الناس أجمعين، قال تعالى ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>١</sup>، وقال أيضاً: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ

الَهْوَى ۚ إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى ۖ فَكَلِّمْ مَا يَمْسُرُ النَّبِيَّ ﷺ بسوء سوف يلقي بتبعاته على المسلمين أنفسهم قبل غيرهم.

فالوهابيون يرفضون بشكل تام أي شكل من أشكال القدرة لأي أحد من الخلق، والحال أن القرآن الكريم مشحون بالآيات الناطقة بفضائل الأنبياء والأولياء من الخوارق والقدرات والهبات الإلهية، حيث إن هناك الكثير من الآيات ما يقتضي - ظاهرها صدور الفعل من العباد بما فيهم الأنبياء ﷺ - ينفي ما ذهبوا إليه جملة وتفصيلاً؛ كقوله تعالى: ﴿ وَأَرْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴾<sup>٢</sup> وقوله سبحانه: ﴿ وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ ﴾<sup>٣</sup> وقوله أيضاً: ﴿ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ﴾<sup>٤</sup> أضف إلى ذلك إجماع المسلمين على فضائل النبي ﷺ والأولياء الصالحين، مما يشير إلى سطحية هذه الفرقة ومخالفتها لاتفاق المسلمين أجمع.

أشرنا في هذا البحث إلى بعض انتقادات الوهابية لروايات فضائل النبي ﷺ مع رد لما وقعوا فيه من أخطاء، وقسمنا انتقاداتهم إلى جوانب ثلاثة: الجانب المعرفي والجانب الشخصي والجانب الغيبي.

١. سورة النجم، الآيات ٣-٤.

٢. سورة النساء، الآية ٥.

٣. سورة التوبة، الآية ٧٤.

٤. سورة التوبة، الآية ٥٩.

## ◆ نقد روايات الفضائل في الجانب المعرفي

إنّ من أسس اختيار الرسول أو الممثل عن المرسل كونه - بعد الوثوق به - عالماً واعياً بما أرسل به وأن يمتلك صفات معرفية تمكنه من إيصال الرسالة بالشكل المطلوب. ونلمس هذا واضحاً في التعامل الإلهي مع العظماء من أنبيائه ﷺ. فنرى أن الأمر يتم وفق شروط وقوانين صارمة، ويتمّ طبق علمه وحكمته تعالى، وإلا فسيفضي الأمر إلى لزوم اللّهُو واللّعب أو الغفلة وهو ممنوع في أفعال الحكيم عقلاً، ووردت الإشارة إلى ذلك في الشرع كثيراً؛ كقوله تعالى: ﴿لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا لَّاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ﴾<sup>١</sup> وذمّه تعالى للذين اتخذوا دينهم لهواً ولعباً، حيث قال جلّ جلاله: ﴿الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهَوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَأَلْيَوْمَ نَنْسَلُهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِشَائِتِنَا يَجْحَدُونَ﴾<sup>٢</sup> وقال سبحانه في نفي الغفلة عنه بقوله: ﴿وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ﴾<sup>٣</sup>.

ومن جانب آخر، فإنّ الاختيار الإلهي لشخص معيّن لا يمكن قياسه بأفعال الناس المشوبة غالباً بالأخطاء الكثيرة والمخالفة للمصلحة، فالنبي ﷺ ليس شخصاً عادياً، بل هو محلّ الفيض والعلم الإلهي. قال تعالى في النبي ﷺ: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾<sup>٤</sup> وقال تعالى أيضاً: ﴿سُبْحٰنَ الَّذِي أَسْرٰى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ السَّمَاءِ﴾<sup>٥</sup>.

١. سورة الانبياء، الآية ١٧.

٢. سورة الأعراف، الآية ٥١.

٣. سورة المومنون، الآية ١٧.

٤. سورة النجم، الآيات ٣-٤.

٥. سورة الأسراء، الآية ١.

ومن جانب ثالث، فإن طبيعة الرسالة - الدين الإسلامي - تحتم اختيار مبلغ معصوم لا يتطرق الخطأ إلى أقواله وأفعاله لئلا يتطرق الفساد إلى التبليغ فيسري النقص إلى التعاليم الإسلامية حينئذ؛ لأنها رسالة عالمية وخاتمة للشرائع السابقة وباقية ما بقي الدهر. قال تعالى: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾<sup>١</sup> وقال سبحانه أيضاً: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾<sup>٢</sup>.

#### ◆ نفي الوهابية عصمة النبي ﷺ

فمن تلك الفضائل التي أنكرتها الوهابية في الجانب المعرفي للنبي ﷺ عصمته ﷺ .

قال ابن تيمية في معرض كلامه عن النبي ﷺ :

وقد قال الله تعالى لنبيه بعد صلح الحديبية وبيعة الرضوان ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا \* لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا \* وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا﴾ فأخبر أنه فعل هذا ليهديه صراط مستقيماً فإذا كان هذا حاله فكيف بحال غيره.<sup>٣</sup>

#### ◆ الجواب

١ . نلاحظ بشكل واضح أن ابن تيمية يطرح رأيه هنا باستهانة كبيرة لمقام النبي ﷺ خصوصاً مع قوله: «فإذا كان هذا حاله فكيف بحال غيره»، وهو من المؤاخذات التي لا يمكن فيها المغفرة والصفح، فالحديث عن شخصية ليست عادية، بل شخصية اختارها

١ . سورة آل عمران، الآية ١٩ .

٢ . سورة آل عمران، الآية ٨٥ .

٣ . مجموع الفتاوى، ج ٢٢، ص ٤٠١ . كما أشار إلى ذلك بإسناد الذنب إلى النبي ﷺ في منهاج السنة النبوية، ج ٦، ص ٢١٠، والفتاوى الكبرى، ج ٢، ص ٣٣٧، وتبعه ابن القيم في ذلك: شفاء العليل، ج ١، ص ٢٢٣ .

الله طبقاً لعلمه وحكمته لهداية الخلق إلى الطريق المستقيم، والإخلال بالأدب في هذا الموضوع يساوق الإخلال بالدين.

٢. إنه يظن أن النبي ﷺ لم يُهدَ للصراط المستقيم والمغفرة إلا حين الفتح! مستنداً - خطأ - بقوله تعالى: ﴿لِيَعْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾،<sup>١</sup> حيث إن الآية لا تنفي وجود أصل الاستقامة قبل الفتح، ولم تصرح بوجود معصية للنبي ﷺ، كيف! والله تعالى يقول في حقه ﷺ: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>٢</sup> وهو نظير قوله تعالى في موسى ﷺ: ﴿وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴾؛<sup>٣</sup> أي: بقتلي رجلاً منهم؛<sup>٤</sup> أي: القصاص بقتل القبطي، وواضح أن المراد بالذنب هنا الذنب الذي هم يؤاخذون عليه موسى ﷺ، فاللازم تفسير الذنب بمعنى يناسب مقام النبوة من هداية الناس إلى الطريق المستقيم، قال القرطبي:

و قال عطاء الخراساني: ﴿مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ﴾؛ يعني من ذنب

أبويك آدم وحواء، ﴿وَمَا تَأَخَّرَ﴾ من ذنوب أمتك. وقيل: من ذنب

أبيك إبراهيم. ﴿وَمَا تَأَخَّرَ﴾ من ذنوب النبيين ... وقال أبو علي

الروذباري: يقول لو كان لك ذنب قديم أو حديث لغفرناه لك.<sup>٥</sup>

ونسبة المعصية لشخصية كالنبي ﷺ تحتاج إلى دليل لم يذكره ابن تيمية. و من

أقوال علماء السنة في هذا الشأن:

١. سورة الفتح، الآية ٢.

٢. سورة الشورى، الآية ٥٢.

٣. سورة الشعراء، الآية ١٤.

٤. معاني القرآن، ج ٥، ص ٦٧.

٥. تفسير القرطبي، ج ١٦، ص ٢٦٣.

أ) ابن جرير الطبري: ﴿وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ يقول: ويرشدك طريقك من الدين لا اعوجاج فيه، يستقيم بك إلى رضا ربك<sup>١</sup>.

ب) الثعلبي: ﴿وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾، أي ويثبتك عليه، وقيل: يهدي بك<sup>٢</sup>.

ج) الرازي: ﴿وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ يحتمل وجوهاً أظهرها: يديمك على الصراط المستقيم حتى لا يبقى من يلتفت إلى قوله من المضلين، أو ممن يقدر على الإكراه على الكفر<sup>٣</sup>.

د) البيضاوي: ﴿وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ في تبليغ الرسالة وإقامة مراسم الرئاسة<sup>٤</sup>.

هـ) ابن كثير: ﴿وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ أي بما يشرعه لك من الشرع العظيم والدين القويم<sup>٥</sup>.

و) الألوسي: ﴿وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ في تبليغ الرسالة وإقامة الحدود، قيل: إن أصل الاستقامة وإن كان حاصلًا قبل الفتح لكن حصل بعد ذلك من اتضح سبل الحق واستقامة مناهجه ما لم يكن حاصلًا قبل<sup>٦</sup>.

١. جامع البيان، ج ٢٦، ص ٩٤.

٢. تفسير الثعلبي، ج ٩، ص ٤٢. ونحوه في زاد المسير، ج ٧، ص ١٥٩.

٣. تفسير الرازي، ج ٢٨، ص ٧٨.

٤. تفسير البيضاوي، ج ٥، ص ٢٠٠.

٥. تفسير ابن كثير، ج ٤، ص ١٩٨.

٦. تفسير الألوسي، ج ٢٦، ص ٩١.

فكلام ابن تيمية هذا في منتهى الخطورة ويدلّ على الضلال و الانحراف عن الإسلام،  
«و من هنا يُعلم بعض أسباب حكم العلاء البخاري وغيره على ابن تيمية بالكفر ولماذا  
قال فيه التقي الحصني نقيب أشراف الشام: في قلبه ضغينة لرسول الله ﷺ»<sup>١</sup>.

#### ◆ انكار تمييز رسول الله ﷺ بين أهل الحقّ وأهل الباطل

قال ابن تيمية في معرض ردّه على قول النبي ﷺ في حقّ الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام  
بأنّه فاروق هذه الأمة يفرق بين أهل الحقّ و الباطل وقول ابن عمر: ما كنا نعرف المنافقين  
على عهد النبي ﷺ إلا بيغضهم علياً عليه السلام، متهاً النبي ﷺ بعدم التمييز بين أهل الحقّ  
والباطل، فقال:

يعلم بالدليل أنّه كذب لا يجوز نسبته إلى النبي ﷺ فإنّه يقال ما  
المعنى بكون علي أو غيره فاروق الأمة يفرق بين الحقّ و الباطل إن  
عنى بذلك أنّه يميز بين أهل الحقّ و أهل الباطل فيميز بين المؤمنين  
والمنافقين فهذا أمر لا يقدر عليه أحد من البشر لا نبي ولا غيره وقد  
قال تعالى لنبيه: ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ  
الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمُهُمْ﴾ فإذا كان  
النبي ﷺ لا يعلم عين كلّ منافق في مدينته وفيما حولها فكيف يعلم  
ذلك غيره<sup>٢</sup>.

١. أخطاء ابن تيمية في حق رسول الله وأهل بيته عليهم السلام، ص ٤١٠.

٢. منهاج السنّة، ج ٤، ص ٢٩٠.



## ◆ الجواب

١. كلام ابن تيمية هنا واضح في التعريض بالنبي ﷺ في القدح بعلمه وقدرته على تمييز أهل الحق عن أهل الباطل - مع استهائته الصريحة بخصوص أمير المؤمنين ﷺ مما يشعر أن اتهام النبي ﷺ هو لأجل إثباته فضيلة للإمام علي ﷺ - مستدلاً بقوله تعالى: ﴿وَمَنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنْفِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾<sup>١</sup> وهو استدلال خاطيء؛ لأن معنى ﴿لَا تَعْلَمُهُمْ﴾ في الآية ليس كما ذهب إليه ابن تيمية، فلم يقل الله عز وجل أنه لن يعلم النبي ﷺ بهم، وواضح أن الآية بصدد الكلام عن أن علم النبي ﷺ مصدره من قبل الله تعالى لا غير.

قال ابن الجوزي: «قوله تعالى: ﴿لَا تَعْلَمُهُمْ﴾ فيه وجهان: أحدهما: لا تعلمهم أنت حتى نعلمك بهم. والثاني: لا تعلم عواقبهم»<sup>٢</sup>.

وفي تفسير الجلالين: «﴿لَا تَعْلَمُهُمْ﴾ بالفضيحة أو القتل في الدنيا وعذاب القبر»<sup>٣</sup>.

## ◆ ردّ قول ابن تيمية في السنة

السنة الشريفة التي ترد قول ابن تيمية:

أ) أخرج مسلم في صحيحه من حديث أنس بن مالك أن رسول الله ﷺ خرج حين زاغت الشمس فصلّى لهم صلاة الظهر فلما سلّم قام على المنبر فذكر الساعة وذكر أن قبلها أموراً عظيماً ثم كان من جملة ما قال: «والذي نفس محمد بيده لقد عرضت عليّ الجنة والنار آنفاً في عرض هذا الحائط فلم أر كاليوم في الخير والشر»<sup>٤</sup>.

١. سورة التوبة، الآية ١٠١.

٢. زاد المسير، ج ٣، ص ٣٣٤.

٣. تفسير الجلالين، ص ٢٥٨.

٤. صحيح مسلم، ج ٧، ص ٩٣؛ صحيح ابن حبان، ج ١، ص ٣١٠؛ دلائل النبوة، ج ٢، ص ٦٨٠.

ب) وأخرج مسلم أيضاً عن أبي ذر (رضي الله عنه) عن النبي ﷺ قال:  
عرضت عليّ أعمال أمتي حسنها وسيئها فوجدت في محاسن  
أعمالها الأذي يباط عن الطريق ووجدت في مساوي أعمالها النخاعة  
تكون في المسجد لا تدفن.<sup>١</sup>  
ج) في مسند أحمد قال:

عن عبد الله بن عمرو عن رسول الله ﷺ قال: خرج علينا رسول  
الله ﷺ وفي يده كتابان فقال: أتدرون ما هذان الكتابان؟ قال: قلنا لا  
إلا أن تجربنا يا رسول الله؟ قال: للذي في يده اليمنى هذا كتاب من  
ربّ العالمين تبارك وتعالى بأسمائك أهل الجنة وأسماء آبائهم وقبائلهم  
ثم أجمل على آخرهم لا يزداد فيهم ولا ينقص منهم أبداً ثم قال للذي  
في يساره هذا كتاب أهل النار بأسمائهم وأسماء آبائهم وقبائلهم ثم  
أجمل على آخرهم لا يزداد فيهم ولا ينقص منهم أبداً.<sup>٢</sup>

#### ◆ نقد روايات الفضائل في الجانب الشخصي

حقّ احترامه ﷺ في ابنته فاطمة الزهراء

و في تجاوز واضح على النبي ﷺ وقرابته، يكذب ابن تيمية فضائل أهل البيت عليهم السلام،  
ويرفض ما آتاهم الله من فضله، يقول في منهاجه ردّاً على العلامة الحلبيّ

١. صحيح مسلم، ج ٢، ص ٧٧؛ السنن الكبرى، ج ٢، ص ٢٩١.

٢. مسند ابن حنبل، ج ٢، ص ١٦٧؛ سنن الترمذي، ج ٣، ص ٣٠٤ - ٣٠٥.

وأما قوله ورووا جميعاً أن النبي ﷺ قال: «يا فاطمة إن الله يغضب لغضبك ويرضى لرضاك» فهذا كذب منه ما رووا هذا عن النبي ﷺ ولا يعرف هذا في شيء من كتب الحديث المعروفة ولا له إسناد معروف عن النبي ﷺ لا صحيح ولا حسن...<sup>١</sup>

#### ◆ الجواب

ادّعاء ابن تيمية هذا بأنّ حديث فاطمة ؓ لم تروه كتب الأحاديث المعروفة وليس له إسناد صحيح ولا حسن، واضح البطلان، فقد روته الكثير من الكتب السنّية المعتبرة بأسانيد صحاح، فكيف يدّعي كذب ما رواه علماء الحديث وتلقوه بالقبول؟! وهالك الأحاديث التي تنقض كلام ابن تيمية حرفاً حرفاً:  
أخرج الحديث الحاكم النيسابوري مصرّحاً بصحّته فقال:

(حدثنا) أبو العباس محمد بن يعقوب ثنا الحسن بن علي بن عفان العامري (وأخبرنا) محمد بن علي بن دحيم بالكوفة ثنا أحمد بن حاتم بن أبي غرزة (قالا) ثنا عبد الله محمد بن سالم ثنا حسين بن زيد بن علي عن عمر بن علي عن جعفر بن محمد عن أبيه عن علي بن الحسين عن أبيه عن علي بن أبيه عن رسول الله ﷺ لفاطمة: إن الله يغضب لغضبك ويرضى لرضاك. هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.<sup>٢</sup>

وحسنه الهيثمي في مجمع الزوائد قائلاً: «وعن علي قال: قال رسول الله ﷺ إن الله يغضب لغضبك ويرضى لرضاك. رواه الطبراني واسناده حسن».<sup>٣</sup>

١. منهاج السنّة النبويّة، ج ٤، ص ٢٤٨-٢٤٩.

٢. المستدرک علی الصحیحین، ج ٣، ص ١٥٤.

٣. مجمع الزوائد، ج ٩، ص ٢٠٣.

وأخرجه أيضاً ابن أبي عاصم في *الآحاد والمثاني*<sup>١</sup>، والطبراني في *الكبير*<sup>٢</sup>. وهو يوافق ما رواه البخاري ومسلم في أكثر من موضع عن المسور بن مخرمة عن النبي ﷺ أنه قال في حديث: «فإنها هي (أي: فاطمة عليها السلام) بضعة مني، يُريني ما أراها ويؤذيني ما آذاها»<sup>٣</sup> كما رواه غيرهما.

#### ◆ حق احترامه ﷺ في ابنه؛ سيدي شباب أهل الجنة عليهم السلام

وفي مسلسل تنقيص ابن تيمية النبي ﷺ في أهل بيته عليهم السلام، قال في منهاجه: وأما سائر الإثني عشر فهم أصناف منهم من هو من الصحابة المشهود لهم بالجنة كالحسن والحسين وقد شركهم في ذلك من الصحابة المشهود لهم بالجنة خلق كثير وفي السابقين الأولين من هو أفضل منهما مثل أهل بدر وهما (رضي الله عنهما) وإن كانا سيّدا شباب أهل الجنة فأبوبكر وعمر سيّدا كهول أهل الجنة وهذا الصنف أكمل من ذلك الصنف، وإذا قال القائل هما ولد بنت رسول الله ﷺ قيل: وعلي بن أبي طالب أفضل منهما باتفاق أهل السنة والشيعة، وليس هو ولد بنت رسول الله ﷺ وإبراهيم ابن النبي ﷺ أقرب إليه منها وليس هو أفضل من السابقين الأولين<sup>٤</sup>.

١. *الآحاد والمثاني*، ج ٥، ص ٣٦٣.

٢. *المعجم الكبير*، ج ١، ص ١٠٨، ج ٢٢، ص ٤٠١.

٣. *صحيح البخاري*، كتاب النكاح، باب ذب الرجل عن ابنته، ح ٥٢٣٠؛ *صحيح مسلم*، كتاب فضائل الصحابة،

باب فضائل فاطمة عليها السلام، ح ٢٤٤٩.

٤. *منهاج السنة النبوية*، ج ٤، ص ١٦٨-١٦٩.

## ◆ الجواب

إن ههنا ملاحظات:

١. عدم تأدّب ابن تيمية في الحديث عن أصحاب الرسول من ولده المشهود لهم بالفضل، وفي هذا إشارة واضحة إلى حقيقة بغض ابن تيمية تجاه ابني الرسول ﷺ الحسن والحسين ﷺ اللذين شهد لهما القاصي والداني بالفضل وسمو المنزلة عند الله ورسوله ﷺ، وفيه الانتقاص من حكم الله ورسوله ﷺ في فضل الحسن والحسين ﷺ، وهو قول النبي ﷺ: «الحسن والحسين سيّد شباب أهل الجنة». وأقرّ ابن تيمية بصحّة هذا الحديث كما ورد في قوله أعلاه.

٢. ليس في الجنّة كهول وشيوخ وما إليهما، فالجنّة لا يدخلها العجائز، بل إنّ أهل الجنّة جرد مرد مكحلون كما ورد عن النبي ﷺ،<sup>١</sup> هذا من جانب، ومن جانب آخر إنّ الكهولة وكبر السنّ وما إليهما أمر محصور في الحياة الدنيويّة، ووصف أهل الجنّة بذلك ينافي كونها دار نعيم لا تعب فيها ولا نصب، خصوصاً وأنّ أهل الجنّة لهم ما يشاؤون عند ربهم. قال تعالى: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾.<sup>٢</sup> فلهم أن يطلبوا من الله تعالى أن يكونوا شباباً كما هو رغبة كلّ إنسان. قال الإسكافي: «قوله: "سيّد شباب أهل الجنة" أدلّ على

١. المبسوط، ج ٣٠، ص ٢١٢. وقال الزيلعي في تخريج الآثار، ج ٣، ص ٤٠٧ «رواه الثعلبي وذكر أن ابن الجوزي رواه في كتاب الوفاء... وذكر أنّ البيهقي روى نحوه في البعث والنشور، وأضاف: ورواه الطبري في معجمه الأوسط، وساق الحديث». واستدل به الزمخشري في الكشاف عن حقائق التنزيل والتأويل، ج ٤، ص ٥٤ في تفسير الآية ﴿إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنثَاءً﴾ (سورة الواقعة، الآية ٣٥) وقطع به عن الرسول ﷺ ابن الجوزي في زاد المسير، ج ٥، ص ٢٥١، في تفسير الآية الكريمة أعلاه. ورواه ابن خلكان عن عائشة في وفيات الأعيان، ج ٣، ص ١٧.

٢. سورة الشورى، الآية ٢٢.

التفضيل وأوفى بالعموم مما يدخله الطعن عند القياس، واحتجتم في تصحيحه إلى استعمال التأويل»<sup>١</sup>.

نعم، هما سيّدا شباب أهل الجنة إلا النبي ﷺ سيّد الخلق أجمعين وأمير المؤمنين عليه السلام كما هو واضح. قال النبي ﷺ: «الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما». فكل من لم يأت فيه نص من النبي ﷺ بأفضليته عليهما فالحسن والحسين سيدان له، شاء ابن تيمية أم أبي. قال في المعيار والموازنة في الحديث الشريف أعلاه: «واستثناؤه أباهما - أي: علياً عليه السلام - يوجب أن الخبر عام ولو أراد به الخصوص لم يكن للاستثناء معنى»<sup>٢</sup>.

ومنه يظهر فساد قوله: «وفي السابقين الأولين من هو أفضل منهما مثل أهل بدر». فلا دليل عليه إلا ما ورد في أن أهل بدر مغفور لهم، وعلى فرض صحته، فلا يدل على المدعى، فكونهم مغفوراً لهم لا يدل على كونهم أفضل من سيّدي شباب أهل الجنة، فالمغفرة شيء والأفضلية شيء آخر، والحكم بالأفضلية يحتاج إلى دليل عجز ابن تيمية عن الإتيان به كعادته.

#### ♦ التنقيص من شأن النبي ﷺ بالقدح في طهارة أهل البيت عليهم السلام

قال ابن تيمية في منهاجه:

إن الله تعالى لم يخبر أنه طهر جميع أهل البيت وأذهب عنهم الرجس، فإنّ هذا كذب على الله، كيف ونحن نعلم أن في بني هاشم من ليس بمطهر من الذنوب ولا أذهب عنهم الرجس.<sup>٣</sup>

١. المعيار والموازنة، ص ٢٠٧.

٢. المعجم الكبير، ج ٣، ص ٣٩، ٢٦١٧، ونحوه ص ٥٨ و ٢٩٨؛ تاريخ مدينة دمشق، ج ١٣، ٢٠٨، ٢٠٩؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٨٣؛ الجامع الصغير، ج ١، ص ٥٩٠.

٣. المعيار والموازنة، ص ٢٠٧.

٤. منهاج السنّة النبويّة، ج ٤، ص ٢٥٩.

## ◆ الجواب

١. إن منطلق ابن تيمية وأسلوبه هذا لم يسبقه إليه أحد من السابقين، فلم يقل أحد بطهارة جميع بني هاشم! حيث يستفاد من آية التطهير ومن القرائن الحاقفة بها أن المراد بأهل البيت عليهم السلام خصوص جماعة معينة من قرابة النبي صلى الله عليه وآله لا جميع بني هاشم؛ فإن أهل البيت عليهم السلام مطهرون بنص الآية الكريمة: «**إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**»<sup>١</sup> واكتفى بمجرد الادعاء العاري عن دليل يعضده سوى التعريض بجميع المسلمين.

وقد خلط في كلامه بين مفهومين؛ أهل البيت عليهم السلام و بني هاشم، فليس كل هاشمي هو من أهل البيت عليهم السلام حتى نقول بما أن ليس كل هاشمي مطهر من الذنوب، إذن، ليس كل أهل البيت مطهرون!

٢. يتضح من قول ابن تيمية تجاهل سيرة وآداب جميع علماء الأمة الذين كانوا يفتتحون كتبهم ويختمونها بقولهم بعد صلاتهم على النبي صلى الله عليه وآله : وعلى أهل بيته الطاهرين، أو الأطهار، أو الذين طهرهم الله تطهيراً، وهذه الصيغة موجودة بكثرة في كتب العلماء قديماً وحديثاً، وهو واضح لمن لديه أدنى إلمام في كتب العلماء ومن أحب أهل البيت عليهم السلام وتأسى بالنبي صلى الله عليه وآله . ونقول: بعد كل هذا هل يصدق على ابن تيمية أنه محب لأهل البيت؟! أم يصدق عليه أنه مبغض لهم وحاقد عليهم؟!<sup>٢</sup>

٣. ادعى ابن تيمية أن الله تعالى لم يخبر أنه طهر جميع أهل البيت وأذهب عنهم الرجس وأن هذا كذب! في حال أن العلماء رووا ما يدحض قول ابن تيمية، ومنهم:

١. سورة الأحزاب، الآية ٣٣.

٢. انظر أخطاء ابن تيمية في حق رسول الله صلى الله عليه وآله وأهل بيته، ص ١٤٦.

روى الطبراني في المعجم الكبير:

حدثنا محمود بن محمد الواسطي ثنا وهب بن بقية أنا خالد عن  
حصين عن أبي جميلة أن الحسن بن علي عليه السلام حين قتل  
علي عليه السلام استخلف فيينا هو يصلي بالناس؛ إذ وثب عليه رجل فطعنه  
بخنجر في وركه فتمرض منها شهراً ثم قام على المنبر يخطب فقال: يا  
أهل العراق اتقوا الله فينا، فإننا أمراؤكم وضيغانكم، ونحن أهل  
البيت الذي قال الله عز وجل ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ  
أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾<sup>١</sup> فما زال يومئذ يتكلم حتى ما يرى  
في المسجد إلا باكياً.<sup>١</sup>

قال الهيثمي: «ورجاله ثقات».<sup>٢</sup>

وعن أبي الطفيل في حديث طويل قال:

خطبنا الحسن بن علي بن أبي طالب فحمد الله وأثنى عليه ... ثم  
قال: أنا ابن البشير، أنا ابن النذير، وأنا ابن النبي، أنا ابن الداعي إلى  
الله بأذنه، وأنا ابن السراج المنير، وأنا ابن الذي أرسل رحمة للعالمين،  
وأنا من أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً.<sup>٣</sup>  
وحسن الهيثمي في المجمع بعض طرقه.<sup>٤</sup>

ورواه الحاكم والدولابي في الذرية الطاهرة عن الإمام علي بن الحسين عليهما السلام.<sup>١</sup>

١. المعجم الكبير، ج ٣، ص ٩٣، ح ٢٧٦١.

٢. مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٧٢.

٣. نفس المصدر، ج ٩، ص ١٤٦.

٤. نفس المصدر.



و في الحديث الذي صححه ابن حبان، وروى نحوه الذهبي وحسنه<sup>٢</sup>، أنّ النبي ﷺ :

أجلس فاطمة عن يمينه وعلياً عن يساره وحسناً وحسيناً بين يديه وقال: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ اللهم هؤلاء أهلي.<sup>٣</sup>

٤. إن دعاء النبي ﷺ مستجاب بلا ريب فيكون دعاؤه في حق أهل بيته مستجاباً.

أخرج أحمد بن حنبل في مسنده قال:

ثنا عبد الله بن نمير قال ثنا عبد الملك يعنى ابن أبي سليمان عن عطاء بن أبي رباح قال حدثني من سمع أم سلمة تذكر أنّ النبي ﷺ كان في بيتها فأتته فاطمة بمرمة فيها خزيرة فدخلت لها عليه. فقال لها: ادّعى زوجك وابنيك، قالت: فجاء علي والحسين والحسن فدخلوا عليه فجلسوا يأكلون من تلك الخزيرة وهو على منامة له على دكان تحته كساء له خيرى قالت: وأنا أصلى في الحجرة، فأنزل الله عز وجل هذه الآية: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ قالت: فأخذ فضل الكساء فغشاهم به ثم أخرج يده فألوى بها إلى السماء ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي

١. المستدرک، ج ٣، ص ١٧٢؛ الذرية الطاهرة النبوية، ص ١١٠.

٢. سير أعلام النبلاء، ج ٣، ص ٣٨٥.

٣. صحيح ابن حبان، ج ١٥، ص ٤٣٢-٤٣٣.

وخاصّتي، فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً! اللهم هؤلاء أهل

بيتي وخاصّتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً!<sup>١</sup>

وأقرّ بهذا ابن تيمية نفسه في محلّ آخر من منهجه فقال:

فإن قيل: فهب أن القرآن لا يدل على وقوع ما أريد من التطهير و

إذهاب الرجس لكن دعاء النبي ﷺ لهم بذلك يدل على وقوعه فإن

دعاه مستجاب قيل: المقصود إن القرآن لا يدل ما ادعاه من ثبوت

الطهارة وإذهاب الرجس فضلاً عن ان يدل على العصمة والإمامة.<sup>٢</sup>

ولازم كلام ابن تيمية هذا أن يقبل بدعاء النبي ﷺ في حقّ أهل بيته ﷺ بالطهارة

وإذهاب الرجس، وإن لم يقبل بشهادة القرآن وأنكرها؛

كما أنّ المعروف عن ابن تيمية أنّه لم يترك حديثاً في مناقب أهل البيت ﷺ إلاّ وعلّق

عليه بتضعيف أو تشكيك فيه، إلاّ أنّنا لم نقف على ذلك بخصوص هذا الحديث، وهذا

يشير إلى عدم وجود ما يضعّفه أو يسمح له في التشكيك فيه، مضافاً إلى أنّ هذا الحديث

مرويّ عند أهل السنّة وقد صحّحوه، كما ورد أعلاه.

١. مسند ابن حنبل، ج ٦، ص ٢٩٢؛ وقال الترمذي في سننه، ج ٥، ص ٣٦١ «حدثنا محمود بن غيلان، أخبرنا أبو

أحمد الزبيري، أخبرنا سفيان عن زبيد عن شهر بن حوشب عن أم سلمة أنّ النبي ﷺ جلل على الحسن والحسين

وعلى وفاطمة كساء ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي وحامتي؛ أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً. فقالت أمّ

سلمة: وأنا معهم يا رسول الله؟ قال، إنك على خير. هذا حديث حسن صحيح. وهو أحسن شيء روى في هذا

الباب؛ وانظر أيضاً المستدرک للحاكم النيسابوري، ج ٢، ص ٤١٦.

٢. منهاج السنّة النبويّة، ج ٧، ص ٧٩.

◆ ادعاء أن قرابة النبي ﷺ ونسبه لا يفيد ولا ينفع

قال ابن تيمية في منهاجه :

ولهذا كان أفضل الخلق أولياؤه المتقون، وأما أقاربه ففيهم المؤمن والكافر والبرّ والفاجر، فإن كان فاضلاً منهم كعلي عليه السلام وجعفر والحسن والحسين فتفضيلهم بما فيهم من الإيمان والتقوى وهم أولياؤه بهذا الاعتبار لا بمجرد النسب، فأولياؤه أعظم درجة من آله<sup>١</sup>.

◆ الجواب

١. نلاحظ أن ابن تيمية جاء بمفهوم الإيمان في مقابل آل محمد عليهم السلام وهي مغالطة واضحة؛ لأنّ آله عليهم السلام كلّهم أولياء الله تعالى، وهل فيهم غير ذلك؟! فالسيدة فاطمة بضعة النبي عليه السلام وسيدة نساء أهل الجنة، والحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما، وكلّ ذلك ثابت في الأحاديث الصحيحة عند أهل السنّة والجماعة، كما سبق ذكره.
٢. صرّح القرآن الكريم بجدوى قرابة الرسول عليه السلام ومدى الاهتمام الذي أولاه الله تعالى لآل النبي وقرابته بجعل أجر النبوة مودّتهم وأداء حقّهم؛ كما هو واضح من قوله تعالى: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾<sup>٢</sup>.

ومن النصوص التي لا تقبل التأويل ما ورد في صحيح البخاري أنّ

النبي عليه السلام أوصى بكيفية الصلاة عليه وعلى آل البيت عليهم السلام بقوله:

١. نفس المصدر، ص ٧٨.

٢. سورة الشورى، الآية ٢٣.

قولوا اللهم صلّ على محمد وعلى آل محمد؛ كما صلّيت على  
إبراهيم وعلى آل إبراهيم إنّك حميد مجيد. اللهم بارك على محمد وعلى  
آل محمد؛ كما باركت على إبراهيم وآل إبراهيم إنّك حميد مجيد.<sup>١</sup>

وفي الحديث الصحيح أيضاً أنّ رسول الله ﷺ قال: «كلّ نسب وسبب ينقطع يوم  
القيامة إلا ما كان من سببي ونسبي». قال الحاكم: «هذا حديث صحيح الإسناد ولم  
يجزاه».<sup>٢</sup>

وعن عمر بن الخطاب يقول: «سمعت رسول الله ﷺ يقول: كلّ سبب ونسب منقطع يوم  
القيامة إلا سببي ونسبي».<sup>٣</sup> قال الهيثمي: «رواه الطبراني ورجاله رجال الصحيح».<sup>٤</sup>

#### ◆ الطعن في مؤاخاة النبي ﷺ لعلي عليه السلام

قال ابن تيمية في منهاجه:

إنّ أحاديث المؤاخاة لعلي كلّها موضوعة والنبي ﷺ لم يؤاخ أحداً  
ولا آخى بين مهاجر ومهاجر ولا بين أبي بكر وعمر ولا بين  
أنصاري، وأنصاري، ولكن آخى بين المهاجرين والأنصار في أول  
قدومه المدينة.<sup>٥</sup>

١. صحيح البخاري، ج ٤، ص ١١٩.

٢. المستدرک، ج ٣، ص ١٤٢.

٣. مجمع الزوائد، ج ٤، ص ٢٧٢.

٤. نفس المصدر.

٥. منهاج السنّة النبويّة، ج ٧، ص ٣٦١.

## ◆ الجواب

إن قضية مؤاخاة النبي ﷺ للإمام علي عليه السلام هي من الثوابت التاريخية التي لا يمكن الطعن فيها بوجه من الوجوه، وهو ما رواه أهل السنة أنفسهم، ويبدو أن ابن تيمية قد اعتاد تكذيب كل شيء لا يناسب ذوقه وميوله صحيحاً كان أم غير ذلك.

وقد روى أحمد بن حنبل إمام ابن تيمية، في مسنده عن ابن عباس أن النبي ﷺ قال لأمر المؤمنين عليه السلام في حديث: «أنت أخي وصاحبي»،<sup>١</sup> وروى أيضاً أن الرسول ﷺ قال لعلي عليه السلام: «أنت أخي وأنا أخوك»،<sup>٢</sup> وروى حديث المؤاخاة جمع كثير.<sup>٣</sup>

وكيف يقطع بأن أحاديث المؤاخاة كلها موضوعة، في حال أن ابن حنبل قد روى حديث المؤاخاة في مسنده وقد أقر ابن تيمية نفسه بأن أحمد بن حنبل لا يروي الموضوع! قال ابن تيمية:

وكان أحمد (رحمه الله) على ما تدل عليه طريقته في المسند إذا رأى أن الحديث موضوع، أو قريب من الموضوع، لم يحدث به، ولذلك ضرب على أحاديث الرجال فلم يحدث بها في المسند؛ لأن النبي ﷺ قال: من حدث عني بحديث وهو يرى أنه كذب فهو أحد الكاذبين.<sup>٤</sup>

١. مسند ابن حنبل، ج ١، ص ٢٣٠.

٢. فضائل الصحابة، ج ٢، ص ٥٩٧، ح ١٠١٩، ص ٦١٧، ح ١٠٥٥.

٣. انظر السنن الكبرى، ج ٥، ص ١٢٥، ح ٨٤٥١؛ المعجم الكبير، ج ١٢، ص ٤٢٠، ح ١٣٥٤٩؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٢١ و ١٢٢؛ مسند أبي يعلى، ج ١، ص ٤٠٢، ح ٥٢٨؛ المستدرک، ج ٣، ص ١٥، ح ٤٢٨٨، ص ١٦، ح ٤٢٨٩؛ سنن الترمذي، ج ٥، ص ٦٣٦، ح ٣٧٢٠؛ وغيرهم.

٤. اقتضاء الصراط المستقيم، ص ٣٢٦.

## ◆ نقد روايات الفضائل في الجانب الغيبي

نبوته ﷺ

قال ابن تيمية في مجموع الفتاوى:

ولهذا يغلط كثير من الناس في قول النبي ﷺ في الحديث الصحيح الذى رواه ميسرة قال: قلت: يا رسول الله متى كنت نبياً؟ وفي رواية متى كتبت نبياً؟ قال: وآدم بين الروح والجسد. فيظنون أنّ ذاته و نبوته وجدت حينئذٍ وهذا جهل؛ فإن الله إنّما نبأه على رأس أربعين من عمره وقد قال له: ﴿أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾<sup>١</sup> و قال: ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾ وفي الصحيحين: أنّ الملك قال له - حين جاءه - اقرأ، فقال: لست بقارئ ثلاث مرات.<sup>٢</sup>

و قال ابن القيم:

ومحمد ﷺ لم يكن يعلم قبل الوحي شيئاً ألبتة كما قال تعالى ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا أَلَكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ وقال تعالى: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾<sup>٣</sup>

١. هذا المثلث في المصدر، أما الآية الكريمة فهكذا: ﴿... بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ

لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾ (سورة يوسف: الآية ٣).

٢. مجموع الفتاوى، ج ٨، ص ٢٨٢.

٣. هداية الحيارى في أجوبة اليهود والنصارى، ج ١، ص ٦٠؛ وأكد على ذلك في الصواعق المرسلّة، ج ٢، ص ٧٣٤.

## ◆ الجواب

أنّ كلام ابن تيمية وابن قيم الجوزية هذا يشير إلى نفي العلم والإيمان عن النبي ﷺ قبل الوحي، في حال أنّ النبي ﷺ كان يعلم بأنّه نبي وهو في سنّ قبل البعثة، وكان ﷺ يسمع كلام الأحجار وهي تسلّم عليه بالنبوة، والأحاديث الصحيحة في ذلك كثيرة، ومنها:

في صحيح مسلم عن أنس بن مالك:

أنّ رسول الله ﷺ أتاه جبريل ﷺ وهو يلعب مع الغلمان فأخذه فصرعه فشق عن قلبه فاستخرج القلب فاستخرج منه علقة فقال: هذا حظ الشيطان منك ثمّ غسله في طست من ذهب بماء زمزم ثمّ لأمه ثمّ أعاده في مكانه وجاء الغلمان يسعون إلى أمه يعني ظئره فقالوا: إنّ محمداً قد قتل فاستقبلوه وهو منتقع اللون، قال أنس: وقد كنت أرى أثر ذلك المخيط في صدره.<sup>١</sup>

وأخرج مسلم في صحيحه أيضاً وغيره عن جابر بن سمرة، قال: «قال رسول

الله ﷺ: إني لأعرف حجراً بمكة كان يسلم عليّ قبل أن أبعث إني لأعرفه الآن».<sup>٢</sup>

## ◆ ذكره ﷺ في العبادات والأدعية

قال ابن تيمية في منهاجه: «والفقهاء متنازعون في وجوب الصلاة على النبي ﷺ في الصلاة وجمهورهم لا يوجبها ومن أوجبها يوجب الصلاة عليه دون آله».<sup>٣</sup> وأكد ذلك

١. صحيح مسلم، ج ١، ص ١٠١-١٠٢؛ وما في معناه مسند ابن حنبل، ج ٤، ص ١٨٥؛ مجمع الزوائد، ج ٨، ص ٢٥٥.

٢. صحيح مسلم، ج ٧، ص ٥٩؛ سنن الترمذي، ج ٥، ص ٢٥٣.

٣. منهاج السنة، ج ٥، ص ٥٩٥.

بقوله: «بل منهم من لا يوجب إلا الصلاة عليه دون آله كما هو معروف في مذهب الشافعي وأحمد، فعلى هذا لا تجب الصلاة على آله»<sup>١</sup>.

#### ◆ الجواب

ادّعاؤه أنّ جمهور الفقهاء لا يوجبون الصلاة على النبي ﷺ وآله عليهم السلام، ادّعاء باطل لا وجه له؛ حيث إنّ مذهب الشافعي وأحمد وبعض المالكية الوجوب. ومن أقوالهم: قال ابن قدامة المقدسي الحنبلي في المغني:

مسألة: قال: ويتشهد بالتشهد الأوّل ويصليّ على النبي ﷺ فيقول: اللهم صلّ على محمد وعلى آل محمد؛ كما صلّيت على آل إبراهيم إنّك حميد مجيد، وبارك على محمد وعلى آل محمد؛ كما باركت على آل إبراهيم إنّك حميد مجيد. وجملة أنّه إذا جلس في آخر صلاته، فإنّه يتشهد بالتشهد الذي ذكرناه ثمّ يصلي على النبي ﷺ كما ذكر الخرقى، وهي واجبة في صحيح المذهب (يعني المذهب الحنبلي، وهو مذهب ابن تيمية في الظاهر) وهو قول الشافعي وإسحاق ...، وظاهر مذهب أحمد وجوبه فإنّ أبا زرعة الدمشقي نقل عن أحمد أنّه قال: كنت أتميّب ذلك ثم تبينت فإذا الصلاة واجبة فظاهر هذا أنّه رجع عن قوله الأوّل إلى هذا<sup>٢</sup>.

١. منهاج السنّة، ج ٥، ص ٥٩٨.

٢. المغني، ج ١، ص ٥٨٠.



قال ابن مفلح الحنبلي تلميذ ابن تيمية في المبدع:

والصلاة على النبي ﷺ في رواية اختارها الخرقى وفي المغني وهي ظاهر المذهب وصححها في الشرح وجزم بها في الوجيز لقوله تعالى: «يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»<sup>١</sup> والأمر للوجوب. ولا موضع تجب فيه الصلاة أولى من الصلاة المفروضة، وعنه: ركن قدمها في المحرر والفروع وصححها في المذهب والوسيلة. وذكر ابن هبيرة أنها المشهورة وأنها اختيار الأكثر لحديث كعب. وعنه: سنة قال المروزي لأبي عبد الله: إن ابن راهويه يقول لو أن رجلاً ترك الصلاة على النبي ﷺ في التشهد بطلت صلاته، فقال: ما اجتري أن أقول مثل هذا. وفي رواية: هذا شذوذ.<sup>٢</sup>

وفي الإنصاف للمرداوي الحنبلي:

قوله: «والصلاة على النبي ﷺ في موضعها»؛ يعني أنها واجبة في التشهد الأخير وهو إحدى الروايات عن الإمام أحمد جزم به في العملة والهادي والوجيز واختارها الخرقى والمجد في شرحه وابن عبدوس في تذكرته وصححها في النظم والحاوي الكبير. قال في المغني: هذا ظاهر المذهب وقدمه في الفائق. وعنه أنها ركن وهي المذهب وعليه أكثر الأصحاب.<sup>٣</sup>

١. سورة الأحزاب، الآية ٥٦.

٢. المبدع شرح القنع، ج ١، ص ٤٩٧؛ سبل السلام، ج ١، ص ١٩٣.

٣. الإنصاف، ج ٢، ص ١١٦.

قال ابن كثير تلميذ ابن تيمية - شافعي المذهب - في تفسيره:

فإننا قد روينا وجوب ذلك والامر بالصلاة على رسول الله ﷺ في الصلاة كما هو ظاهر الآية ومفسر- بهذا الحديث عن جماعة من الصحابة منهم ابن مسعود وأبو مسعود البدرى وجابر بن عبد الله ومن التابعين الشعبي وأبو جعفر الباقر ومقاتل بن حيان وإليه ذهب الشافعي لا خلاف عنه في ذلك ولا بين أصحابه أيضا وإليه ذهب الإمام أحمد أخيراً فيما حكاه عنه أبو زرعة الدمشقي به وبه قال إسحاق بن راهويه والفقهاء الإمام محمد بن إبراهيم المعروف بابن المواز المالكي (رحمهم الله تعالى) حتى إن بعض أئمة الحنابلة أوجب أن يقال في الصلاة عليه ﷺ كما علمهم أن يقولوا لما سأله وحته إن بعض أصحابنا أوجب الصلاة على آله وممن حكاه البندنجي وسليم الرازي وصاحبه نصر- بن إبراهيم المقدسي ونقله إمام الحرمين وصاحبه الغزالي قولاً عن الشافعي والصحيح أنه وجه على أن الجمهور على خلافه وحكوا الإجماع على خلافه وللقول بوجوبه ظواهر الحديث والله أعلم والغرض أن الشافعي (رحمه الله) يقول بوجوب الصلاة على النبي ﷺ في الصلاة سلفاً وخلفاً كما تقدم والله الحمد والمنة فلا إجماع على خلافه في هذه المسألة لا قديماً ولا حديثاً والله أعلم<sup>١</sup>.

## ◆ الشكوى إليه ﷺ

قال ابن تيمية في منهاجه ردًا على العلامة الحلي رحمته :

وكذلك ما ذكره من حلفها أنّها لا تكلمه ولا صاحبه حتى تلقى أباهما  
وتشتكي إليه أمر لا يليق أن يذكر عن فاطمة رضي الله عنها . فإنّ الشكوى إليه أمر  
لا يليق أن يذكر عن فاطمة رضي الله عنها ، فإنّ الشكوى إنّما تكون إلى الله تعالى، كما  
قال العبد الصالح: إنّما أشكو بئني وحزني إلى الله وفي دعاء موسى عليه السلام :  
اللّهم لك التكلان، وقال النبي صلى الله عليه وآله لابن عباس: إذا سألت فاسأل الله،  
وإذا استعنت فاستعن بالله، ولم يقل سلني ولا استعن بي، وقد قال تعالى:  
﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ \* وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَب﴾<sup>١</sup>.

## ◆ الجواب

إنّ منعه من الشكاية إلى النبي صلى الله عليه وآله أمر عجيب؛ لأنّ هذا ممّا لا ينكره أحد؛ فإنّ الأُمَّة  
وأصحاب النبي صلى الله عليه وآله اشتكوا إليه شتى أنواع الشكايا، فمنهم من شكا الفقر والفاقة وقلة  
المطر وغير ذلك ممّا هو متعارف عليه بين جميع الناس.

وأما استدلاله بالقرآن الكريم، فالصحابة يعلمون أنّ الشكوى لرسول الله صلى الله عليه وآله هي  
شكوى لله عز وجل وهي من قبيل قوله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ  
اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ  
اللَّهُ فَمِنْ أَوْفَىٰ أَجْرًا عَظِيمًا﴾<sup>٢</sup>.

١. منهاج السنة، ج ٤، ص ٢٤٤.

٢. سورة الفتح، الآية ١٠.

ومنها شكايه عمر بن الخطاب للنبي ﷺ فقد ذكر ابن كثير في تفسيره:  
أن عمر بن الخطاب بعدما نام ووجب عليه الصوم وقع على أهله  
ثم جاء إلى النبي ﷺ فقال: أشكوا إلى الله وإليك الذي صنعت. قال:  
وما صنعت؟ قال إني سولت لي نفسي فوقعت على أهلي بعدما نمت  
وأنا أريد الصوم. فزعموا أن النبي ﷺ قال: ما كنت خليفاً أن تفعل.  
فنزل الكتاب (أحل لكم ليلة الصيام الرفث إلى نسائكم).<sup>١</sup>  
وأخرج إسحاق بن راهويه عن خويلة بنت ثعلبة قالت:

ظاهر مني زوجي أوس بن الصامت فجئت رسول الله ﷺ أشكو  
إليه ورسول الله ﷺ يجادلني فيه، ويقول: «اتقي الله، فإنها هو ابن عمك»  
فما برحت حتى أنزل القرآن ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَدِّدُ لَكَ فِي  
رَوْحِهَا﴾ إلى العرض. فقال رسول الله ﷺ: تعتق رقبة...<sup>٢</sup>

فليس معنى ﴿وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ﴾ أنها لا تشتكي إلى رسول الله ﷺ، مما يظهر  
بوضوح خطأ ابن تيمية ومجانته الصواب في تفسير الآية.

١. تفسير ابن كثير، ج ١، ص ٢٢٦.

٢. مسند ابن راهويه، ج ٥، ص ١٠٣.

## الخاتمة

لقد اتضح من خلال البحث مدى سطحية ابن تيمية وأتباعه في إصدار الأحكام والتسرّع المفرط الذي ينتهجه بمجرد أن هناك بعض الأفكار التي تختلج في نفسه تأتي ما ثبت من كتاب الله والسنة الشريفة وما تلقاه العلماء بالقبول والتسليم، كما ثبت في البحث من بطلان انتقادات الوهابية لروايات فضائل النبي ﷺ في الجانب المعرفي والشخصي- والغيبى. ومن هنا يظهر مدى الانحراف عن جادة الصواب إذا ما حكّم الإنسان ميوله الذاتية بعيداً عن الحقائق والعقل السليم فيسوق الأدلة إليه سوقاً قسرياً فتكون تابعة لا متبوعة، فرأينا أن ابن تيمية وبعض تلامذته قد حاولوا جاهدين وبكل ما أوتوا من قوّة نفى الكثير من فضائل النبي ﷺ ونقدها بشدّة، بحجّة أنّها شرك وكذب وكفر وما شابه ذلك، ورأينا أنّهم قد أصدروا فتاواهم وآراءهم بعيداً عن ملاحظة البراهين والأدلة الصحيحة حتّى أنّهم أرادوا إظهار النبي ﷺ بلا فضائل ولا مزايا وهبها الله تعالى إليه، ونصوصهم وتعبيراتهم خير برهان على شدّة جموحهم وعنادهم وكأنتهم في شجار مع رسول الله ﷺ وأهل بيته الطاهرين ﷺ! وأشدّ عجباً من ذلك أنهم يدعون المسلمين إلى اتباع ما ذهبوا إليه بحجّة العودة إلى السلف الصالح وهو منهم براء! فلا يخفى على المتتبّع ما دأب عليه المسلمون قديماً وحديثاً من إثبات فضائل ومزايا النبي ﷺ واحترامه في أهل بيته ﷺ ممّا نطق به الكتاب والسنة الشريفة، وهذا العمري أقلّ ما يمكن أن يقوم به المسلمون تجاه نبيهم العظيم كأجر معنوي في تبليغه الرسالة وما عاناه من أقسى الأمور وأصعبها في هذا الطريق، فما أودى نبيّ كما أودى ﷺ. فعلى جميع المسلمين تحريّ الحذر والحيطه من هؤلاء ومجاهبتهم بالأدلة الساطعة والبراهين الواضحة، نسأل الله تعالى الثبات على الطريق المستقيم، إنّه مجيب الدعاء.

## ◆ المصادر

\* القرآن الكريم.

١. الأحاد والمثاني: ابن أبي عاصم، رياض: دار الدراية للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤١١ ق.
٢. أخطاء ابن تيمية في حق رسول الله وأهل بيته: محمود السيد صبيح، الطبعة الأولى، القاهرة: دار الركن و المقام، ١٤٢٣ ق.
٣. اقتضاء الصراط المستقيم: ابن تيمية، تحقيق: محمد حامد الفقي، القاهرة: مطبعة السنة المحمدية، الطبعة الثانية، ١٣٦٩ ق.
٤. الانصاف: المرادوي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ١٤٠٦ ق.
٥. تاريخ مدينة دمشق: ابن عساکر، تحقيق: علي شيري، بيروت - لبنان: دار الفكر للطباعة والنشر. والتوزيع، ١٤١٥ ق.
٦. تخریج الآثار والآثار الواقعة في الكشاف للزمخشري: جمال الدين الزيعلى، تحقيق: علي عمر احمد مادحدح، مكة.
٧. تفسير ابن كثير: ابن كثير، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٢ ق.
٨. تفسير الألوسي (روح المعاني): سيد محمود الألوسي.
٩. تفسير البيضاوي (أنوار التنزيل): البيضاوي، بيروت. لبنان: دار الفكر.
١٠. تفسير الثعلبي: الثعلبي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ ق.
١١. تفسير الجلالين: المحلي و جلال الدين السيوطي، بيروت - لبنان: دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع.
١٢. تفسير الرازي (مفاتيح الغيب): فخر الدين الرازي، بيروت: دار الفكر، الطبعة الثالثة.
١٣. تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن): القرطبي، القاهرة: دار الشعب.
١٤. جامع البيان: ابن جرير الطبري، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤١٥ ق.
١٥. الجامع الصغير: جلال الدين السيوطي، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٠١ ق.
١٦. دلائل النبوة: إسماعيل الأصبهاني، تحقيق: أبو عبد الرحمن مساعد بن سليمان الراشد الحميد، رياض: دار

العاصمة للنشر والتوزيع.

١٧. *الذرية الطاهرة النبوية*: محمد بن أحمد الدولابي، الكويت: الدار السلفية، الطبعة الأولى، ١٤٠٧ ق.

١٨. *زاد المسير في علم التفسير*: ابن الجوزي، تحقيق: محمد بن عبد الرحمن عبد الله، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٠٧ ق.

١٩. *سبل السلام*: محمد بن اسماعيل الكحلاني، مصر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده، الطبعة الرابعة، ١٣٧٩ ق.

٢٠. *سنن الترمذي*: الترمذي، تحقيق و صحيح: عبد الرحمن محمد عثمان، بيروت - لبنان: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الثانية، ١٤٠٣ ق.

٢١. *السنن الكبرى*: البيهقي، بيروت - لبنان: دار الفكر.

٢٢. *السنن الكبرى*: النسائي، بيروت - لبنان: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١١ ق.

٢٣. *سير أعلام النبلاء*: الذهبي، بيروت - لبنان: مؤسسة الرسالة، الطبعة التاسعة، ١٤١٣ ق.

٢٤. *شفاء العليل*: ابن القيم، بيروت: دار الفكر.

٢٥. *صحيح ابن حبان*: ابن حبان، مؤسسة الرسالة، الطبعة الثالثة، ١٤١٤ ق.

٢٦. *صحيح مسلم*: مسلم النيسابوري، بيروت - لبنان: دار الفكر.

٢٧. *الصواعق المرسلات*: ابن قيم الجوزية، الرياض: دار العاصمة، الطبعة الثالثة، ١٤١٨ ق.

٢٨. *الفتاوى الكبرى*: ابن تيمية، بيروت: دار المعرفة.

٢٩. *فضائل الصحابة*: النسائي، بيروت - لبنان: دار الكتب العلمية.

٣٠. *الكشاف عن حقائق التنزيل*: الزمخشري، مصر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده، ١٣٨٥ ق.

٣١. *المبدع شرح المقنع*: ابن مفلح، بيروت: المكتب الإسلامي.

٣٢. *المبسوط*: شمس الدين السرخسي، لبنان: دار المعرفة.

٣٣. *مجمع الزوائد*: الهيتمي، بيروت - لبنان: دار الكتب العلمية، ١٤٠٨ ق.

٣٤. *مجموع الفتاوى*: ابن تيمية، مكتبة المنصورة.

٣٥. *المستدرک*: الحاكم النيسابوري، بيروت - لبنان: دار المعرفة.

٣٦. مسند ابن راهويه: اسحاق بن راهويه، المدينة المنورة: مكتبة الإبيان، الطبعة الأولى، ١٤١٢ ق.
٣٧. مسند ابن حنبل: أحمد بن حنبل، بيروت- لبنان: دار صادر.
٣٨. معاني القرآن: النحاس، المملكة العربية السعودية: جامعة أم القرى، ١٤٠٩ ق.
٣٩. المعجم الكبير: الطبراني، تحقيق وتخريج: حمدي عبد المجيد السلفي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ١٤٠٤ ق.
٤٠. المعيار والموازنة: أبو جعفر الاسكافي، الطبعة الأولى، ١٤٠٢ ق.
٤١. المغني: ابن قدامة، بيروت- لبنان: دار الكتاب العربي للنشر والتوزيع.
٤٢. منهاج السنة النبوية: ابن تيمية، تحقيق: محمد رشاد سالم، مؤسسة قرطبة، الطبعة الأولى، ١٤٠٦ ق.
٤٣. هداية الحيارى في أجوبة اليهود والنصارى: ابن قيم الجوزية، المدينة المنورة: الجامعة الإسلامية.
٤٤. وفيات الأعيان: ابن خلكان، تحقيق: إحسان عباس، لبنان: دار الثقافة.





# مسح علاقة التوسل مع التوحيد والشرك

\* محمود حسين زاده خراساني



### ◆ مقدمة

التوحيد أول شيء نادى به النبي المرسل ﷺ في عهد الجاهلية و هو من المباحث الأساسية و العناصر الرئيسية في الإسلام و في سائر الأديان السماوية و لكن الشرك جرثومة و أصل لإيجاد المغادرة في فكر الإنساني و إستمرار سنن الجاهلية.

و الملاحظ أن المراد من التوحيد في الإسلام أولاً هو التوحيد في العبادة؛ لأن بعض المشركين يعتقدون بأن الله سبحانه تعالى خالق الأشياء بلانده؛ كما في قوله تعالى: ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾<sup>١</sup>، أو أيضاً يعتقدون بأن عبادتهم بسبب للأوثان إنما هي لأجل أن يقربهم كما حكى الله تعالى عنهم بقوله: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾<sup>٢</sup> ثم الصراع مع الوثنية.

و قد جرت السيرة المطردة منذ صدر الإسلام، من عصر الصحابة الأولين و التابعين لهم بإحسان، على زيارة قبور ضمّت في بطونها نبياً مرسلًا، أو إماماً طاهراً، أو ولياً صالحاً، أو عظيماً من عظماء الدين، و في مقدّمها قبر النبي الأقدس ﷺ و كانت الصلاة لديها، و الدعاء عندها، و التبرُّك و التوسُّل بها، و التقرُّب إلى الله و ابتغاء الزلفة لديه

١. سورة الزخرف، الآية ٨٧.

٢. سورة الزمر، الآية ٣.

بإتيان تلك المشاهد، من المتسالم عليه بين فرق المسلمين، من دون أيّ نكير من آحادهم، و أيّ غميرةٍ من أحد منهم على اختلاف مذاهبهم.

#### ◆ التوسل لغة و اصطلاحاً

الوسيلة في الأصل ما يُتَوَصَّلُ به إلى الشيء و يُتَقَرَّبُ به<sup>١</sup> و قال الفيومي:  
وَسَلْتُ: إِلَى اللَّهِ بِالْعَمَلِ «أَسَلُ» رَغِبْتُ وَ تَقَرَّبْتُ وَ مِنْهُ  
اشْتِقَاقُ «الْوَسِيلَةِ» وَ هِيَ مَا يُتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى الشَّيْءِ ... وَ «تَوَسَّلَ»  
إِلَى رَبِّهِ بِوَسِيلَةٍ تَقَرَّبَ إِلَيْهِ بِعَمَلٍ<sup>٢</sup>.

و معناه الاصطلاحي ليس بعيداً من معناه اللغوي و هو جعل الوسيلة للوصول إلى المطلوب.

#### ◆ المبحث الأول: أنواع التوسل

التوسل ينقسم إلى ثلاثة أقسام:

- ١- التوسل الجائز بإجماع المسلمين حتى الوهابية؛
- ٢- التوسل غير الجائز بإجماع المسلمين حتى الشيعة؛
- ٣- التوسل الذي فيه اختلاف بين المسلمين و بين السلفية؛

١. لسان العرب، ج ١١، ص ٧٢٥؛ مجمع البحرين، ج ٥، ص ٤٩١.

٢. المصباح المنير، ج ٢، ص ٦٦٠.

الف) التوسل بالجائز بإجماع المسلمين حتى الوهابية<sup>١</sup>

◆ هذا القسم أيضاً ينقسم إلى أقسام:

١- التوسل بأسماء الله و صفاته: و دليله قوله سبحانه: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>٢</sup> و أخرج الترمذي عن عبد الله بن بريدة عن أبيه أن رسول الله ﷺ سمع رجلاً يقول:

اللهم اني أسألك بأني أشهد أنك أنت الله لا إله الا أنت، الأحد، الصمد، الذي لم يلد، و لم يولد، و لم يكن له كفواً أحد. فقال النبي: «لقد سألت الله باسمه الأعظم الذي اذا دعي به أجاب، و اذا سئل به أعطى»<sup>٣</sup>.  
و الأحاديث في ذلك كثيرة.

٢- التوسل بالقرآن الكريم: و هو كلام الله الذي لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه. روى الإمام أحمد، عن عمران بن الحصين:

أنه مر على رجل يقص، فقال عمران: إنا لله و إنا إليه راجعون  
سمعت رسول الله يقول: «اقرأوا القرآن و اسألوا الله تبارك و تعالى  
به قبل أن يجيب قوم يسألون به الناس»<sup>١</sup>

١. كما قال محمد نسيب الرفاعي أحد مقلدي مذهب الوهابية في كتابه تحت عنوان التوصل إلى حقيقة التوسل. فقد قسم التوسل في هذا الكتاب إلى نوعين: «المشروع» و «المنوع». فالتوسلات المشروعة برأيه، هي عبارة عن: ١. التوسل إلى الله و أسمائه و صفاته؛ ٢. توسط أي إنسان بأعماله الصالحة التي قام بها طوال حياته؛ ٣. التوسل بدعاء الأخ المؤمن في حالة الحياة (التوصل إلى حقيقة التوسل، ص ٣٥٠)؛ <http://search.ibnbaz.org>؛ اعتماد الأئمة الأربعة، ج ١، ص ٨. ذكر طلال بن مصطفى أقسام التوسل الجائز في كتابه التوسل في كتاب الله عز وجل، ص ٢٠.

٢. سورة الأعراف، الآية ١٨٠.

٣. سنن الترمذي، ج ٥، ص ٥١٥ ح ٣٤٧٥.

و ورد عن أئمة أهل البيت عليهم السلام أنه يستحب في ليلة القدر أن يفتح القرآن أمامه فيقول: «اللهم أني أسألك بكتابك المنزل و ما فيه، و فيه اسمك الأكبر و أسماؤك الحسنی و ما يخاف و يرجى أن تجعلني من عتقائك من النار».<sup>٢</sup>

٣- التوسل بالأعمال الصالحة: حيث يتقرب الإنسان إلى ربه بأحسن عمل عمله و قد تضافرت الأحاديث عن الرسول صلى الله عليه و آله و سلم في ذكر هذا التوسل، أهمها حديث النضر الذي انطبق عليهم الغار فاتفقوا على أن يدعو كل واحد منهم بأحسن عمل عمله، فلما فعلوا ذلك فرج الله عنهم و نجاهم».  
و قد رواه البخاري في صحيحه و هو حديث مشهور.<sup>٣</sup>

٤- التوسل بدعاء الرسول صلى الله عليه و آله و سلم في حياته الدنيوية: و هو من أعظم الوسائل و أخصها؛ لأن الرسول الأكرم مستجاب الدعوة مقبول عند ربه و مرسله. و قد أشار القرآن إلى هذه الخاصية. يقول سبحانه و تعالى: «**وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا**».<sup>٤</sup>

٥- التوسل بدعاء المؤمنين بشرط حياتهم: و قد ورد في القرآن ان الملائكة يستغفرون للمؤمنين<sup>٥</sup> و في الأحاديث حث على دعاء المؤمن لأخيه، بل أن ذلك من أسباب تعجيل الإجابة.<sup>١</sup>

١. المسند، ج ٤، ص ٤٤٥.

٢. الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ١، ص ٣٤٦.

٣. الصحيح، ج ٤، ص ١٧٣، كتاب الأنبياء.

٤. سورة النساء، الآية ٦٤.

٥. سورة غافر، الآية ٧؛ سورة الشورى، الآية ٥.

ب) التوسل غير الجائز بإجماع المسلمين حتى شيعة أهل البيت عليهم السلام  
التوسل بالنبي صلى الله عليه وآله و آله عليهم السلام و الاستعانة بهم بما انهم مستقلون باستجابة الدعاء و  
إنجاح الحاجة و رفع الحوائج و لكن الشيعة متوسلون بهم عليهم السلام؛ لأن المتوسل  
جعلهم عليهم السلام وسائط و وسيلة لإجابة الله دعاءه.

ج) التوسل الذى فيه اختلاف بين المسلمين و بين السلفية  
و هو التوسل بالنبي و آله عليهم السلام في غير زمن حياتهم الدنيوية و هو جائز عند المسلمين  
سبباً الشيعة المعتقدين ان هذا التوسل أحد المصاديق المبينة للوسيلة المذكورة في كلام الله  
تعالى: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾<sup>١</sup> و ابتغاء الوسيلة  
- كما رأينا هنا - مطلق فيشمل جميع الموارد و الأزمنة سواء كانت في حياة النبي صلى الله عليه وآله و  
المعصومين عليهم السلام أم في غير حياتهم الظاهرية كما ينقل أحمد بن حنبل عن عائشة، أن  
المسروق قال لها:

سألتك بحق هذا القبر، ما الذي سمعت من رسول الله في حق  
الخوارج؟ قالت سمعته يقول: إثم شر الخلق و الخليفة و يقتلهم خير  
الخلق و الخليفة و أقربهم عند الله و وسيلة.<sup>٢</sup>

١. الكافي، ج ٢، ص ٥٠٧؛ باب الدعاء للإخوان بظهر الغيب.  
٢. سورة المائدة، الآية ٣٥.  
٣. المسند، ج ٥، ص ٣١؛ شرح نهج البلاغة، ج ٢، ص ٢٦٧؛ كشف الغمة، ج ١، ص ١٥٩؛ الايضاح، ص  
٣٧٢، احقاق الحق، ج ١٥، ص ٢٦٦.

أما عند السلفية فإنهم يعتقدون بأن لا ضرورة في قضاء الحاجات و إنجاح الحوائج عنده تعالى إلى التوسل. فلهذا نفاه الوهابيون به و استدلوا على ذلك بوجهين:

أ) البدعة: فإن هذا العمل لم يكن موجوداً في عهد رسول الله ﷺ و الصحابة و لهذا كان التوسل بدعة واضحة.

ب) الشرك: لأن التوسل من أقسام الطاعة و عبادة غير الله و هو شرك بلاريب<sup>١</sup>.

و أما الذي يلتفت النظر في هذا المجال هو تطورات الفكرية للوهابية حول مسألة التوسل:

المرحلة الأولى: في هذه المرحلة ينكرون التوسل و الاعتقاد به؛ لما أنه لا منشأ له في عهد الرسول ﷺ و الصحابة.

المرحلة الثانية: اما إذا تحرّش به في تلك الزمان و عمل الأصحاب و المسلمين، عدلوا عن كلامهم و قالوا: إنما كان التوسل في زمن الصحابة بالأحياء فقط دون الأموات و يحتجون لذلك تارة كما عن ابن عبد الوهاب و ابن تيمية بأنه خطاب لمعدوم، و ذلك قبيح عقلاً، لعدم قدرة الميت على الإجابة و أخرى كما عن ابن تيمية: بأنه شرك<sup>٢</sup>.

و هذا الاعتقاد مبني على القول بموت الأنبياء و انقطاع صلتهم بالدنيا تماماً و لكن بالبداية الجواب المختصر عن هذه الشبهة هو أن التوسل بالنبى ﷺ و المعصومين عليهم السلام بعد رحيلهم من الدنيا، توسل بالأحياء لأنهم بالموت في الحقيقة انتقلوا من حياة الدنيوية

١. كشف الإرتياب، ص ٣٠٢.

٢. الفتاوى الكبرى، ج ١، ص ٣٥١؛ منهاج السنة، ج ١، ص ١١.

إلى حياتهم البرزخية و مثل الموت مثل القنطرة التي ينتقل من خلالها من مكان إلى مكان و قد أجاد الغزالي الشافعي حيث قال في إحياء علوم الدين:

ظن بعضهم أن الموت هو العدم و هذا رأي الملحدين و كل من لا يؤمن بالله و اليوم الآخر و هذا معنى ما يقال: الناس نيام فإذا ماتوا انتبهوا.<sup>١</sup>

و من حسن الحظ أن المسلمين اتفقوا على أنه ﷺ حي و على الرغم من الخلافات المذهبية بينهم في فروع الدين، فإنهم يسلّمون على رسول الله ﷺ في تشهدهم في الصلاة، و يقولون: «السلام عليك أيها النبي و رحمة الله و بركاته».

و قد أفتى الإمام الشافعي و آخرون بوجوب هذا السلام بعد التشهد و أفتى الآخرون باستحبابه، لكن الجميع متفقون على أن النبي ﷺ علمهم السلام و أن سنة النبي ﷺ ثابتة في حياته و بعد وفاته فلو انقطعت صلتنا بالنبي ﷺ بوفاته، فما معنى مخاطبته و السلام عليه يوماً؟<sup>٢</sup>

#### ◆ أما الجواب عن دعوى أن التوسل شرك

فهو أن التوسل بدعاء الرسول بعد رحيله لا يمكن أن يصبح شركاً و إلا يكون التوسل بدعائه في حياته شركاً أيضاً، لأن الحياة و الموت ليسا مدار التوحيد و الشرك؛ بل هما مدار كون الفعل (الدعاء) مفيداً أو غير مفيد، فلو كان نبي الشهداء و رسولهم،

١. المناقب، ص ٣٧٥، ح ٣٩٥؛ ينابيع المودة، ص ٣٤٦ نقلاً من كشف البراهين الجلية، ص ٣١.

٢. رسائل و مقالات، ج ٥، ص ٣٤٩.



كنفس الشهداء حياً، فيكون طلب الدعاء منه كطلبه في حياته الدنيوية. فإذا كان النبي ﷺ يسمع كلام المتوسّل، يصبح التوسّل مفيداً لا لغواً و موافقاً لأصول التوحيد لا شركاً، مع أنّ الكلام في إلصاق تهمة الشرك بالمتوسّل بدعاء النبي بعد رحيله، لا في كونه مفيداً أو غير مفيد.

هذا و أما المباحث التفصيلية في هذا المجال أعني التوسّل بهم في حياتهم البرزخية من المباحث التي ما نحن بصدهه.

#### ◆ المبحث الثاني: الإجابة الحليّة؛ انسجام التوسّل مع التوحيد

و ههنا سؤال أساسي: فهو أنه لماذا يتصور الوهابيون أن التوسّل نوع من الشرك؟ و كيف يتقاطع التوسّل مع أحد مراتب التوحيد؟ و هل أن التوسّل يتنافى مع توحيد الذات أو مع توحيد الصفات؟

لا ريب أن التوسّل لا يتنافى مع توحيد الذات و الصفات و لكن هل يوجب التوسّل مشكلة في دائرة العبادات و التوحيد الأفعالي؟

لقد اعتقد السلفية ذلك و بنوا عليه كلامهم في هذه المسألة و لكن الصواب خلاف ذلك كما سنبيّن.

#### ◆ الإنسجام بين التوسّل و التوحيد الأفعالي

لا بد أولاً من تنقيح شبهة عدم تلائم التوسّل مع التوحيد الأفعالي. الظاهر أن مقصود الوهابيين من أن التوسّل شرك هو أنه يتنافى مع التوحيد الأفعالي؛ لأن الشخص الذي يتوسّل بالنبي ﷺ أو الإمام عليّاً و يطلب منه حاجته، يرى أن غير الله تعالى له

تأثير في عالم الخلق، و نعلم أن التأثير منحصر بالله تعالى و لو أن الإنسان اعتقد بأن غير الله يمكنه أن يؤثر في عالم الوجود فهذا الاعتقاد نحو من أنحاء الشرك.

والجواب على هذا الكلام، أن الشيعة لا يرون للنبي ﷺ و الإمام علياً و القرآن تأثيراً مستقلاً في عالم الخلق في عرض الله تعالى، بل يعتقدون بأن قدرتهم في طول القدرة الإلهية، و لا تكون قدرتهم مؤثرة إلا بإذن الله و مشيئته و هذا المعنى لا يتنافى إطلاقاً مع التوحيد الأفعالي، نعم إذا قلنا إن النبي ﷺ أو الإمام علياً يؤثر في عالم الخلق بالإستقلال - نعوذ بالله - فهذا هو الشرك و لكن لا أحد من المسلمين يقول بهذا مطلقاً.

#### ◆ الإنسجام بين التوسل و التوحيد العبادي

أما تنقيح شبهة عدم تلائم التوسل مع التوحيد العبادي، فإن الوهابية تعترف بنوعين من التوحيد و هما توحيد الربوبية و توحيد الألوهية<sup>١</sup> ثم يذكرون أن توحيد الربوبية و الاعتقاد بوحدانية الخالق لا يكفي بمجردده في تحقق التوحيد<sup>٢</sup> بل يجب - مضافةً على

١ . هم يفسرون الأول بالتوحيد في الخالقية و الثاني بالتوحيد في العبادة، و كلا الاصطلاحين خطأ. أما الأول فالمراد من الربوبية هو تدبير المربوب و ادارته، و أن وظيفة الرب الذي هو بمعنى الصاحب. إدارة مربوبه، كرب الدابة و الدار و البستان بالنسبة إليها. فالتوحيد في الربوبية غير التوحيد في الخالقية، و ان كان ربما تنتهي الربوبية إلى الخالقية. و أما الثاني، أعني التوحيد في الألوهية فهو مبني على ان الإله بمعنى المعبود، و لكنه خطأ، بل هو و لفظ الجلالة بمعنى واحد، غير ان الأول كلي و الثاني عَلَمٌ لواحد من مصاديق ذلك الكلي. بحوث في الملل و النحل، ج ٤، ص ٦٧.

٢ . فتح المجيد، ص ١٢: و يؤكدون على هذين النوعين من التوحيد ثم يتهمون المسلمين بأنهم موحدون ربوبياً (أي خالقياً) لا ألوهياً (أي عبادياً). و قد عرفت في الهامش السابقة أن تسمية التوحيد في الخالقية بالتوحيد الربوبي، و تسمية التوحيد في العبادة بالتوحيد الألوهي خطأ من حيث اللغة و مصطلح القرآن.

توحيد الربوبية - أن يفرد الله بالعبادة و لا يشرك به أحداً؛ لأنّ مشركي العرب مع أنّهم كانوا يوحدون خالق الكون و يعتقدون بأنّه واحد لا أكثر فإنّ القرآن كان يعتبرهم مشركين إذ يقول: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾<sup>١</sup>. و أما إذا كان التوسل خضوعاً و تذلاًّ لغير الله فهو شرك أكبر.<sup>٢</sup>

#### ◆ مفهوم العبادة

و السلفيون قد زلّوا و أخطئوا خطأً فاحشاً في مفهوم العبادة و كان ذلك سبباً لمغادرتهم و اتهامهم المسلمين بالشرك.

جاءت في المعاجم العربية تعاريف لكلمة العبادة؛ فابن منظور يفسرها «بالخضوع و التذلل»،<sup>٣</sup> أما الراغب في *المفردات* فيقول: «العبودية: إظهار التذلل و العبادة أبلغ منها، لأنها غاية التذلل»،<sup>٤</sup> و الطريحي في *مجمع البحرين*: «العبادة هي غاية الخضوع و التذلل».<sup>٥</sup> و لكن جميع هذه التعاريف ما هي إلا نوع من التعريف بالمعنى الأعم لأن الطاعة و الخضوع و اظهار التذلل ليست - على وجه الإطلاق - عبادة؛ لأنّ خضوع الولد أمام والده و التلميذ أمام استاذة و الجندي أمام قائده لا يعد عبادة مطلقاً مهما بالغوا في الخضوع و التذلل.<sup>٦</sup>

١. سورة يوسف، الآية ١٠٦.
٢. كشف الإرتياب، ص ٣٠١.
٣. لسان العرب، ج ٣، ص ٢٧١.
٤. مفردات الفاظ القرآن، ص ٥٤٢.
٥. مجمع البحرين، ج ٣، ص ٩٢.
٦. راجع التوحيد و الشرك، ص ٥١.

و هنا آيات متعددة تصف هذا الخضوع و لا تعتبره عبادة؛ مثل: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَكِ  
أَسْجُدُوا لِأَدَمَ﴾<sup>١</sup>. فكان سجودهم له تعظيما و تكريما و لم يكن عبادة له أو جعله شريكا  
لله.

و قوله تعالى في قصة يوسف عليه السلام ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ  
يَتَأْتِبِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا﴾<sup>٢</sup>.  
و كذا تدلل المؤمنين بعضهم بعضا. فإذن لا يكون الخضوع - بجميع مراتبه - عبادة إلا  
إذا دخل فيه عنصر قلبي خاص يميزه عن نظائره و هذا العنصر عبارة عن أحد الأمور  
التالية:

١. الاعتقاد بألوهية المعبود؛
٢. الاعتقاد بربوبيته؛
٣. الاعتقاد باستقلاله في الفعل من دون أن يستعين بمعين أو يعتمد على  
معاوض.<sup>٣</sup>

و يتضح من ذلك أن مقوم العبادة ليس هو نفس العمل أو الفعل الظاهري و لكنه  
الاعتقاد القلبي الباطني فالمشركون على عهد الرسول صلى الله عليه وسلم و قبله كان منهم من يعتقد  
بألوهية معبوده كأحد الآلهة الصغيرة إلى جنب الإله الكبير. لذلك قال المشركون  
للسلطان صلى الله عليه وسلم كما حكى عنهم القرآن: ﴿أَجْعَلِ آلِهَةً إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ

١. سورة البقرة، الآية ٣٤.

٢. سورة يوسف، الآية ١٠٠.

٣. بحوث في الملل والنحل، ج ٤، ص ٦٨-٦٩.

عُجَابٌ<sup>١</sup> و منهم من كان يعتقد بأن لمعبوده تدبيراً فعلياً مستقلاً فلذلك، عبده و طلب منه و رجاه و منهم من كان يعلم بأن معبوده مخلوق لله، لكنه مستقل في فعله يمكنه أن يرزق أو يضر و ينفع من أجل ذلك توجه له بالعبادة و اتخذه معبوداً له.

فينبغي القول بأن الوهابيين وقعوا في التباس كبير؛ لأن الشيعة عندما يتوسلون بالنبي ﷺ أو الأئمة المعصومين عليهم السلام أو القرآن الكريم لا يرون أن ذلك عبادة لهؤلاء إطلاقاً كما هو الحال في عبادة المشركين للأصنام والأوثان و تصورهم أنها شفعاء لهم عند الله، بل نحن نطلب من هؤلاء الأولياء أن يتوسطوا لنا بما لديهم من جاه و مقام عند الله تعالى لحلّ مشاكلنا و استجابة دعائنا و هكذا نرى أن المسيح عليه السلام يقول بأنني أصنع لكم طيراً من طين ثم أنفخ فيه الحياة و الروح فيتحوّل هذا التمثال الطيني إلى طائر حيّ بإذن الله، أي إنني لا أستطيع التأثير في هذه الأشياء في عرض قدرة الله و مشيئته بل إن قدرتي و تأثيري إنما هي بإذن الله: ﴿أَنْتَ أَخْلَقْتَ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفَخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾<sup>٢</sup>.

٣٠١

و على هذا الأساس فإنّ الفرق بين التوسل و بين عبادة المشركين واضح جدّاً و الشخص الذي يتصور أن توسل الشيعة إنما هو مثل عبادة المشركين للأوثان في الحقيقة هو إنسان بعيد عن الإنصاف و جادة العلم و الصواب.

صحح علاقة التوسل

١ . سورة ص، الآية ٥ .

٢ . سورة آل عمران، الآية ٤٩ .

### ◆ المبحث الثالث: الإجابة التقضية الوجيزة

#### الأول: التوسل بشيء معدوم حدّه الأقصى أمرٌ عبث لا شرك

إذا قلنا و سلّمنا بأن التوسل بالنبي ﷺ و آله ﷺ بعد حياتهم الدنيوية خطاب لمعدوم - كما يقول السلفية - فلماذا يكون التوسل بهم شركاً؟! لأن التوسل بشيء معدوم حدّه الأقصى أنه أمرٌ عبث لا شرك و لكننا علمنا بأنهم أحياء بحياة برزخية فإذن ليس التوسل أمراً عبثاً و نجد لهذا أمر مصاديق و شواهد كثيرة في روايات إخواننا السنة فيه:

١. توسل آدم ﷺ بأهل البيت ﷺ: *فرائد السمطين* بإسناده عن أبي هريرة حول قصة آدم، أنه تعالى قال:

يا آدم هؤلاء صفوتي ... فإذا كان لك لي حاجة فبهؤلاء توسل،  
فقال النبي: نحن سفينة النجاة من تعلق بها نجا و من حاد عنها  
هلك، فمن كان له إلى الله حاجة فليسألنا أهل البيت.<sup>١</sup>

و نقل سيوطي استغاثة آدم ﷺ بالله تعالى:

اللهم إني أسألك بحق محمد وآل محمد سبحانه لا إله إلا أنت،  
عملت سوءاً، و ظلمت نفسي فاغفر لي إنك أنت الغفور الرحيم.  
فهؤلاء الكلمات التي تلقى آدم.<sup>٢</sup>

٢. توسل الصحابة بالنبي ﷺ بعد حياته: روى ابن أبي شيبة من رواية أبي صالح  
السّمان عن مالك الدار و كان خازن عمر قال:

١. *فرائد السمطين*، ج ١، ص ٣٦، ح ١؛ *الرياض النضرة*، ج ٣، ص ١١٠؛ *كفاية الطالب*، ص ٨٢-٨٤.

٢. *الدر المشورفي تفسير بالمأثور*، ج ١، ص ٦٠.

أصاب الناس قحط في زمن عمر، فجاء رجل<sup>١</sup> إلى قبر النبي ﷺ فقال: يا رسول الله هلك الناس، استسق لأمتك، فأتاه رسول الله ﷺ في المنام، فقال: إئت عمر فاقرأه مني السلام، وأخبره أنهم مسقون مستقيون، و قل له: عليك الكيس! عليك الكيس! قال: فأتى الرجل عمر فأخبره، فبكى عمر، وقال: يا رب ما آلو إلا ما عجزت عنه.<sup>٢</sup>

لا يقال أن هذه الرواية لا يعتنى بها لأنها ضعيفة سنداً، فإننا نقول إن الإمام الحافظ ابن حجر العسقلاني<sup>٣</sup> و ابن كثير<sup>٤</sup> ذهبا إلى صحتها.

فإذن «لو كان طلب الاستسقاء منه ﷺ جهلا و ضلالا و شركا لمنعه عمر ﷺ ... و هو من الأمور المشهورة»<sup>٥</sup>.

قال الحصني دمشقي الشافعي في بيان زيغ ابن تيمية و حزبه في جواب الفتوى التي زعم أنه سئل عنها:

من استغاث بميت أو غائب من البشر، بحيث يدعوه في الشدائد و الكربات، و يطلب منه قضاء الحاجات ... فإن هذا ظالم، ضال، مشرك. هذا شيء تقشعر منه الأبدان و لم نسمع أحداً فاه، بل و لا رمز

١. قال ابن حجر، روى سيف بن عمر التميمي في الفتوح الكبير أن الذي رأى المنام المذكور هو بلال بن الحارث المزني أحد الصحابة. فتح الباري، ج ٢، ص ٤١٢.

٢. طبقات ابن سعد، ج ٥، ص ١٢؛ تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ٣٤٦.

٣. فتح الباري، ج ٢، ص ٤١٢.

٤. البداية و النهاية، ج ٧، ص ١٠٥.

٥. دفع شبهة من شبه و تمرد، ص ٣٧٢.

إليه في زمن من الأزمان و لا بلد من البلدان، قبل زنديق حرّان - قاتله  
الله عزّ وجلّ - وقد جعل الزنديق الجاهل الجامد، قصّة عمر رضي الله عنه دعامة  
للتوصّل بها إلى خبث طويّته في الإزدراء بسيدّ الأوّلين و الآخرين و  
أكرم السابقين و اللاحقين و حطّ رتبته في حياته و أنّ جاهه و حرّمته  
و رسالته و غير ذلك زال بموته و ذلك منه كفر بيقين و زندقة محقّقة.<sup>١</sup>

### الثاني: التوسل مسألة فقهية لا اعتقادية

فقد كانت مسألة التوسل و الاستشفاع و الاستغاثة لمدة ثمانية قرون مسألة فقهية و  
كان فقهاء المذاهب الأربعة يبحثونها في باب الحجّ و الزيارة و غيرهما، فيذكرون صورها،  
و يفتي مفتيهم بجواز بعض فروعها و حرمة بعضها، أو التوقف فيه، حتى جاء عالم  
حرّاني فكفر مسلمي عصره و العصور المتقدمة، لأنهم يتوسلون بنبيهم الميت! إذن جُلّ  
علماء السنة يعتقدون أن التوسل مسألة فقهية؛ كما قال محمود سعيد ممدوح من علماء  
السنة المعاصرين:

التوسل من موضوعات الفروع؛ لأن حقيقته اتخاذ الوسيلة أي  
قربة إلى الله تعالى، قال الله عزّ وجلّ: ﴿يَسْأَلُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا  
أَتَقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾<sup>٢</sup> و التوسل على أنواع و أمره يدور  
بين الجواز و الندب و الحرمة و ما كان أمره كذلك فهو من أحكام  
الشريعة التي موضوعها علم الفقه و إقحام موضوعات الفقه في

١. دفع الشبه عن الرسول، ص ١٣١؛ دفع شبهة من شبه و تمرد، ص ٣٤٦.

٢. سورة المائدة، الآية ٣٥.



التوحيد و العقائد خطأ يجب مجانبته و السادة الفقهاء يذكرون استحباب التوسل أو جوازه في باب الاستسقاء في كتاب الصلاة و عند زيارة قبر النبي ﷺ في كتاب الحج أما سلك بحث التوسل في العقائد و جعله وسيلة من وسائل الشرك فبدعة قد حلت بالمسلمين و مسلكا قد زرع عداوة بينهم ... و ينبغي على العقلاء كشف أوزار و اخطار هؤلاء الجهلة.<sup>١</sup>

المبحث الرابع: في حكاية بعض التوسلات الصادرة من أهل السنة و علمائهم و تقتصر هنا على إيراد نبذة منها في الدلالة على جواز التوسل بعد المات؛  
١. قال ابن الجوزي:

أخبرنا ابن ناصر قال: أخبرنا المبارك بن عبد الجبار قال: أخبرنا أبو الحسين أحمد بن محمد العتيقي قال: سمعت أبا بكر محمد بن الحسن بن عبدان الصيرفي يقول: سمعت جعفر الخلدي: كَانَ فِيَّ جَرَبٌ عَظِيمٌ كَثِيرٌ، قَالَ: فَمَسَحْتُ بِرَأْسِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ، قَالَ: فَغَفَوْتُ فَأَتَيْتُهُ، وَ لَيْسَ عَلَيَّ مِنْهُ شَيْءٌ.<sup>٢</sup>

١. رفع النارة، ص ٣٨.

٢. المنتظم، ج ٥، في حوادث سنة إحدى و ستين.

٢. قال الحافظ الخطيب البغدادي:<sup>١</sup>

أبنا أحمد بن جعفر بن حمدان القطيعي قال سمعت الحسن بن إبراهيم ... يقول : ما هَمَّني أمرٌ فقَصَدْتُ قبرَ موسى بن جعفر فتوسلتُ به الا سَهَّلَ اللهُ تعالى لي ما أحبُّ.<sup>٢</sup>

٣. قال ابن حبان:

على بن موسى الرضا و هو على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن أبى طالب أبو الحسن، من سادات أهل البيت و عقلائهم و جلة الهاشميين و نبلائهم ... و مات على بن موسى الرضا بطوس من شربة سقاه إياها المأمون فمات من ساعته ... و قد زرته مرارا كثيرة و ما حلَّتْ بي شدة في وقت مقامي بطوس فزرت قبر على بن موسى الرضا صلوات الله على جده و عليه و دعوتُ اللهَ إزالتها عني إلا استجيب لي و زالت عنى تلك الشدة و هذا شيء جَرَّبْتُهُ مراراً فوجدته كذلك أماننا الله على محبة المصطفى و أهل بيته صلى الله عليه و سلم الله عليه و عليهم أجمعين.<sup>٣</sup>

٤. قال ابن حجر العسقلاني:

نظم الشافعي أبياتا في التوسل بأهل البيت عليهم السلام:

١. هو الذي قيل فيه: إن المؤلفين في كتب الحديث درايةً عيالاً على كتبه.

٢. تاريخ بغداد، ج ١، ص ١٣٣.

٣. الثقات، ج ٨، الرقم ١٤٤١١.

أَلِ النَّبِيِّ ذَرِيَعَتِي      وَهُمْ إِلَيْهِ وَسِيلَتِي  
أَرْجُو بِهِمْ عَدَاً      بِيَدِ الْيُمْنَى صَحِيفَتِي.<sup>١</sup>

٥. قال الحافظ الخطيب البغدادي:

أخبرنا القاضي أبو عبد الله الحسين بن علي بن محمد الصيمري قال  
أنبأنا عمر بن إبراهيم قال نبأنا علي بن ميمون قال سمعت الشافعي  
يقول: إني لا تبرك بأبي حنيفة وأجيبني إلى قبره في كل يوم يعني زائراً  
فإذا عرضت لي حاجة صليت ركعتين و جئت إلى قبره و سألت الله  
تعالى الحاجة عنده فما تبعد عني حتى تقضى.<sup>٢</sup>

٦. قال المزي في تهذيب الكمال في ترجمة صفوان بن سليم المدني:

قال أبو عبد الله الأردبيلي: سمعت أبا بكر بن أبي الخصب يقول:  
ذكر صفوان بن سليم عند أحمد بن حنبل فقال: هذا رجل يستسقى  
بحديثه و ينزل القطر من السماء بذكره.<sup>٣</sup>

٣٠٧

٧. ابن العديم في بغية الطلب في تاريخ حلب يقر بأن قبور الأنبياء و الأولياء من  
مضان استجابة الدعاء و عقد لذلك باباً بعنوان: «باب في ذكر ما بحلِّب و أعمالها من  
المزارات و قبور الأنبياء و الأولياء و المواطن الشريفة التي بها مظان اجابة الدعاء».<sup>١</sup>

١. هما بيتان نقلها ابن حجر الهيتمي عن الإمام الشافعي في كتابه: الصواعق المحرقة، ١٨٠؛ التوصل إلى حقيقة  
التوسل، ص ٣٢٩.

٢. تاريخ بغداد، ج ١، ص ١٣٥.

٣. تهذيب الكمال، ج ١٣، ص ١٨٦.

## ◆ النتيجة

و النتيجة هي أن التوسل لا يتنافى مع توحيد الذات و لا توحيد الصفات و لا التوحيد في الافعال و العبادة و قد جرت السيرة المطردة منذ صدر الإسلام من عصر- الصحابة الأولين و التابعين لهم بإحسان، على التوسل بالأنبياء ﷺ و أهل البيت ﷺ و عظماء الدين و في مقدمهم النبي الأقدس ﷺ تقرباً إلى الله و ابتغاء الزلفة لديه بإتيان تلك المشاهد و هو المتسالم عليه بين فرق المسلمين، من دون أي نكير من أحادهم، و أي غميرة من أحد منهم على اختلاف مذاهبهم.

## ◆ المصادر

\* القرآن الكريم.

١. إحقاق الحق وإزهاق الباطل: القاضي نور الله، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، الطبعة الأولى، ١٤٠٩ ق.
٢. اعتقاد الائمة الاربعة: محمد بن عبدالرحمن الخميس، المملكة العربية السعودية: دارالعاصمة، الطبعة الاولى، ١٤١٢ ق.
٣. الإقبال بالأعمال الحسنة: على بن موسى ابن طاووس، ، تصحيح: جواد قيومي اصفهاني، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٣٧٦ ش.
٤. الصواعق المحرقة: أحمد بن حجر الهيتمي، مصر: مكتبة القاهرة، ١٣٨٥ ق.
٥. الإيضاح: الفضل بن شاذان، طهران: منشورات جامعة طهران، ١٤٠٤ ق.
٦. بحوث في الملل والنحل: جعفر السبحاني، بيروت: الدار الإسلامية، الطبعة الثانية، ١٩٩١ م.
٧. البداية والنهاية: ابن كثير الدمشقي، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٢ ق.
٨. بغية الطلب في تاريخ حلب: ابن العديم، تحقيق: الدكتور سهيل زكار، دمشق، ١٤٠٩ ق.
٩. تاريخ بغداد: أبو بكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي، بيروت: دار الكتب العلمية.
١٠. تاريخ دمشق الكبير: ابن عساكر، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٧ هـ.
١١. التوحيد والشرك في القرآن الكريم: جعفر السبحاني، أسوة، قم: الطبعة الثانية، ١٤١٣ هـ.
١٢. التوسل في كتاب الله عزوجل: عرقسوس طلال بن مصطفى، المدينة المنورة: الجامعة الإسلامية، الطبعة السادسة و الثلاثون، ١٤٢١ ق.
١٣. التوصل إلى حقيقة التوسل: محمد نسيب الرفاعي، بيروت، ١٣٩٤ ق.
١٤. تهذيب الكمال: أبو الحجاج جمال الدين يوسف المزي، بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الخامسة، ١٤١٣ ق.
١٥. الثقات العيون في سادس القرون: آقا بزرك الطهراني، قم المقدسة: مؤسسة إسماعيليان.
١٦. الدر المنثور في التفسير بالمأثور: سيوطي جلال الدين، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي ١٤٠٤ ق.
١٧. دفع الشبهة عن الرسول والرسالة: تقى الدين الحصني الدمشقي، تحقيق: لجنة من العلماء، الطبعة الثانية، ١٤١٨ ق.

١٨. دفع شبه من شبه وتمرد: ابوبكر الحصيني، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الاولى، ١٤٢٥ق.
١٩. رسائل ومقالات: جعفر السبحاني، قم: مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام، الطبعة الثانية، ١٤٢٥ ق.
٢٠. رفع المنارة: محمود سعيد ممدوح، عمان: دار الإمام النووي، ١٤١٦ق.
٢١. الرياض النضرة في مناقب العشرة: الطبري محب الدين أحمد بن عبدالله، بيروت: دارالكتب العلمية.
٢٢. سنن الترمذي: محمد بن عيسى الترمذي، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
٢٣. صحيح البخاري: محمد بن إسماعيل البخاري، مصر: مكتبة عبد الحميد أحمد حنفي، ١٣١٤ق.
٢٤. الطبقات الكبرى: محمد بن سعد، بيروت: دار صادر، ١٣٨٠ق.
٢٥. الفتاوى الكبرى: احمد بن عبدالحليم بن تيمية الحرّاني، بيروت: دارالمعرفة، ١٣٨٦ق.
٢٦. فتح الباري: العسقلاني، أحمد بن علي بن حجر، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
٢٧. فتح المجيد: عبدالرحمن بن حسن آل الشيخ، بيروت: دار القلم.
٢٨. فرائد السمطين: الجويني الخراساني، إبراهيم بن محمد بن المؤيد بن عبدالله بن علي بن محمد، بيروت: مؤسسة المحمودي، الطبعة الأولى، ١٣٩٨ق.
٢٩. كافي: كليني، تحقيق: علي أكبر غفاري، تهران: دار الكتب الاسلاميّة، چاپ چهارم، ١٣٦٥ش.
٣٠. كفاية الطالب في مناقب علي بن ابي طالب: ابو عبدالله محمد بن يوسف الكنجي الشافعي، النجف: المطبعة الحيدرية، الطبعة الثانية، ١٣٩٠ق.
٣١. كشف الارتياح في اتباع محمد بن عبد الوهاب: محسن الأمين، قم: منشورات مكتبة الحرمين، ١٣٨٢ق.
٣٢. كشف الغمة: علي بن عيسى الإربلي، بيروت: دارالأضواء، ١٤٠٥ق.
٣٣. لسان العرب: محمد بن مكرم بن منظور، تصحيح: جمال الدين ميردامادي، بيروت: دار الفكر، الطبعة الثالثة، ١٤١٤ق.
٣٤. مجمع البحرين: فخرالدين بن محمد الطريحي، تصحيح: احمد حسيني الاشكوري، طهران: مرتضوى، الطبعة الثالثة، ١٣٧٥ش.
٣٥. المصباح المنير في غريب الشرح الكبير: أحمد بن محمد الفيومي، قم: مؤسسة دار الهجرة، الطبعة الثانية، ١٤١٤ق.

٣٦. مفردات ألفاظ القرآن: حسين بن محمد الراغب الإصفهاني، ، بيروت - دمشق: دار القلم - الدار الشامية،  
الطبعة الأولى، ١٤١٢ق.

٣٧. المناقب: أحمد بن محمد الخوارزمي، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ١٤١١ق.

٣٨. المنتظم: أبو الفرج عبد الرحمن ابن الجوزي، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الاولى، ١٤١٢ق.

٣٩. منهاج السنة: أحمد بن عبد الحلیم ابن تيمية الحاراني، ، مصر.

٤٠. ينابيع المودة: القندوزي، سليمان بن إبراهيم البلخي، اسلامبول: أخترا، ١٣٠١ق.